نشریه دانشجویی
وقایع اتفاقیه
۱۳۸۹

نیم‌نگاه ویژه: روز دانشجو
صفحه ۹

قدم زدن بر دوراهه ترجمه
صفحه ۱۴

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

اعتراضات خیابانی؛ جرقه بنزین

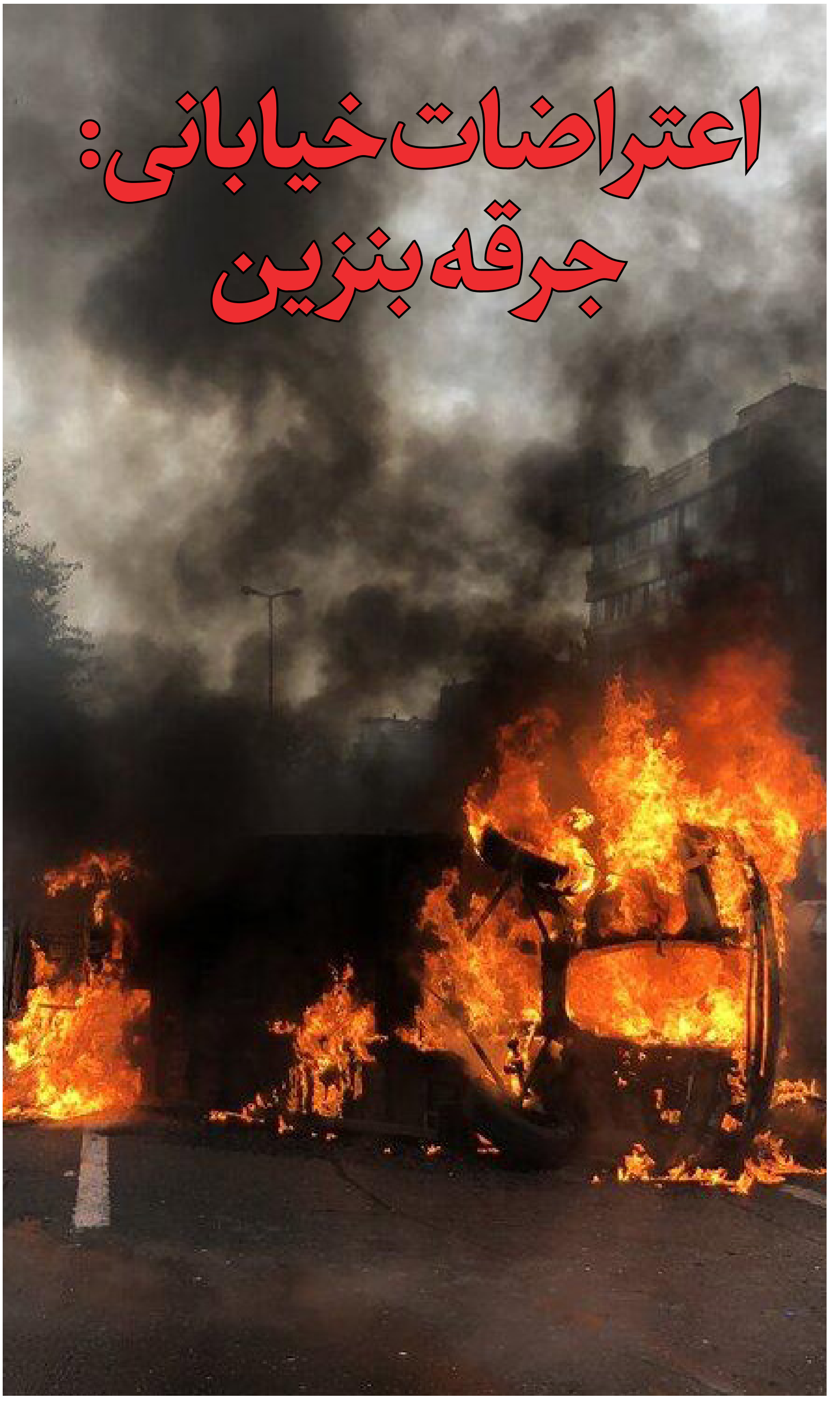

الزام دفاع از دولت- ملت ایران

روح‌اله اسلامی
استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

ایران سابقه صدساله در فرهنگ حکومت‌داری جدید مبتنی بر مشارکت شهروندان دارد. در انقلاب مشروطه، زمینه‌های تشکیل‌داری مکانیکی شکل گرفت و سازوبرگ‌های ملی و حاکمیت مطلقه فراهم گردید. به تدریج اصناف و بعد مردان توانستند نمایندگانی به هرم حاکمیت بفرستند و در دهه‌های بعد محتوا و شکل مشارکت شهروندان تحول پیدا کرد. زنان دارای حق رأی شدند و احزاب و جامعه مدنی تقویت گردید. در صد سال معاصر، دولت-کشور ایران تجربه اغلب تحولات سیاسی، همانند کودتا، اصلاحات، انقلاب، شورش و انتخابات را داشته است. بنابراین ایران به علت مداخله خارجی، ویژگی‌های استراتژیک منطقه، شاخص‌های بالای رشد و توسعه و جابه‌جایی طبقات کشوری، قرار گرفته بر گسل‌های سیاسی است. تقریباً هر ده سال یکبار، گسل سیاسی در ایران فعال می‌گردد و اگر نخبگان و سیاست‌گذاران، توانایی مهار آن را نداشته باشند، می‌تواند امنیت ملی کشور را از میان ببرد. تکنولوژی اطلاعات، فاصله تقریبی ده‌ساله فعال‌شدن گسل‌های سیاسی را کاهش داده است و به نسبت افزایش سطح سواد، ضریب نفوذ اینترنت و فراگیری تنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، هر گونه بی‌تدبیری در سیاست‌گذاری منجر به بی‌ثباتی سیاسی می‌گردد.

تحولات سیاسی در غرب، از پیدایش دولت‌های مطلقه مدرن تا مشروطه و ایجاد حق نمایندگی و گسترش جامعه مدنی همراه با پیشرفت تکنولوژی و همسانی اندیشه‌های فکری و رویدادهای سیاسی است. به عنوان مثال، ابتدا خط لاتین به خط و زبان انگلیسی بدل گشت، صنعت چاپ ایجاد شد و کتاب‌ها و مجله‌های انتقادی انتشار عمومی یافت. همزمان با اصلاحات مذهبی، شکل‌گیری دولت-کشورهای ملی و مدنی و اصلاحات انگلیس و انقلاب فرانسه روی داد. به تدریج مهاجرت‌ها زیاد شد و دانشگاه‌ها مرکز تولید علوم جدید شدند و روزنامه، رادیو و تلوزیون اختراع شد. مهاجرت‌ها به شهرها افزایش یافت و همزمان احزاب، اصناف و حوزه عمومی قدرتمند گردید و سازوکارهای تفکیک قوا، قرارداد اجتماعی، میثاق‌های ملی و پاسخگویی حکومت، عملیاتی گردید. در نهایت نیز تکنولوژی اطلاعات، آغاز عصر پست‌مدرن را رقم زد و متناسب با آن دولت‌های الکترونیک و جنبش‌های اعتراضی مدنی جهانی، در قالب شهروندان توانمند فعال گردید. از قرن ۱۶ تاکنون مسیر تحولات تکنولوژی، اندیشه‌ای و سیاسی بر یکدیگر منطبق است و نزدیک پنج قرن زمان برده است تا کشورهای توسعه‌یافته، امروز به برخی از وجوه حکمرانی خوب دست یافته‌اند.

در ایران، فرایند حکمرانی خوب، صد سال سابقه دارد و از مشروطه به بعد با سرعتی که ناشی از قرارگرفتن ایران در جریان امواج انتهایی مدرنیته و گذار به عصر پسامدرن بود، روند سیاسی جامعه دگرگون گردید. ایران، پنج قرن را در یک قرن سپری کرد؛ یعنی پیدایش دولت ملی، مشروطیت، اعطای حق رأی به شهروندان، انقلاب، میثاق ملی، قرارگرفتن قومیت‌ها و فرقه‌ها در لویاتان دولت به همراه پیدایش دانشگاه، راه‌آهن، بوروکراسی، رادیو، تلوزیون، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی ناگهانی و سریع، دولت و جامعه ایران را به مناسبات جدی وارد ساخت. نتیجه این سرعت در صد سال اخیر، وقوع اصلاحات، انقلاب، کودتا، جنگ، شورش‌های داخلی، بی‌ثباتی، اشغال سراسری بوده است. ایران بعد از آنکه از صفویه تا پایان قاجار تصمیمات جدی در باب همراهی دانش، تکنولوژی و تحولات سیاسی اتخاذ نکرد و در صد سال اخیر، شوک‌های فراوانی برای بیداری و روشنگری وارد آمده است. در حالی که سواد و تخصص کتاب، مجله، روزنامه وجود ندارد، در حالی که سیاست‌گذاری حرفه‌ای و شاخص‌های حکمرانی خوب در غیبت به سر می‌برد، به عصر اطلاعات نیز پرتاب شده‌ایم. فرایند عبور از دولت ممالک محروسه رعیت‌محور به دولت ملی شهروندگرا ناگهانی، بی‌برنامه و اجباری بوده است.

در چنین شرایطی کاملا طبیعی است که آنچه در دانشگاه به عنوان اندیشه و علم تولید می‌گردد، آنچه در جامعه به عنوان فرهنگ و حوزه عمومی در جریان و آنچه در دولت-کشور به عنوان سیاست‌گذاری در اجرا است، ارتباط اندکی با هم دارند. جامعه و دولت، پدیداری تقلیدشده از مناسبات ایده‌آل سنتی، مدرن و پسامدرن هستند و آنچه رسالت دانشگاه است، دفاع از جامعه و دولت به قصد حفظ دولت-کشور ایران است. جامعه متشکل از شهروندانی است که رسوبات رعیتی و فرهنگ قومی و فرقه‌ای دارند و نیاز است که واکاوی انتقادی گردند. دولت نیز مجموعه نهادهایی است که در استخدام‌ها و الگوهای ساختاری نتوانسته‌اند امور حاکمیتی را اساس قرار دهند؛ بلکه به تصدی‌گری اشتغال دارند. در چنین شرایطی بر دانشگاه و نخبگان ملی کشور فرض است که بدیهیات و مسیر علمی را ترسیم کنند. هر گونه تولید مطلق دانش در مرزهای جهانی و انزواگرایی آکادمیک، منفعت برای دانشگاه و بشریت خلق خواهد کرد؛ اما وظیفه کنونی دانشگاه باید دفاع از دولت-ملت ایران باشد. نقدها و نفی‌ها راه به جایی نمی‌برد بلکه مسئولیت‌پذیری اجتماعی و سیاسی دانشگاه، در راستای نشان‌دادن راه‌های صحیح توسعه همراه با مصالح ملی کشور، می‌تواند راه‌گشا باشد. دانشگاه در برابر دولت مسئول است و باید نهادهای حکومتی و مجموعه سرزمینی کشور را هدایت کرد. مجموعه دانشگاه نسبت به شهروندان مسئول هستند و باید زکات علم خویش را به زبان ساده عرضه کنند. انزواگرایی، نفی‌کردن همه اصول، فردگرایی آکامیک در شرایط فعلی بحران‌زا است و باید از دولت- ملت ایران به نام و ننگ دفاع کرد.

خبرنامه

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

سخنگوی شورای نگهبان: دلایل رد صلاحیت‌ها را نمی‌توانیم علنی کنیم

به گزارش ایسنا، عباسعلی کدخدایی در گفت وگوی تلویزیونی با برنامه «مدیرمسئول» که شامگاه جمعه از شبکه ۵ سیما پخش شد، درباره احراز صلاحیت داوطلبان نمایندگی انتخابات مجلس، گفت: ما تکلیف قانونی داریم که باید دلایل رد صلاحیت را به خود فرد بگوییم و رسما هم به فرمانداری و وزارت کشور می‌گوییم ولی مشکل این است که برخی می‌گویند دلایل رد صلاحیت را علنی به مردم بگویید ولی ما نمی‌توانیم و قانون ما را منع کرده است.

وی افزود: یک اشتباه و نقص قانون داریم که برای ثبت نام محدودیتی قائل نیست که باید اصلاح شود. باید به سمت ثبت نام انتخاب‌کنندگان برویم وما دلایل را می‌بینیم و ممکن است اشتباهی هم رخ‌دهد و فشار ما در انتخابات بیش از اندازه است.

آینده مبهم انتخابات مجلس در ایران

محدثه جزایی
دکتری اندیشه سیاسی ۹۵

نهاد مجلس در ایران، دارای سابقه طولانی به قدمتِ یک قرن است. در طیِ این تاریخ، مجلس به‌ظاهر «رأسِ امور» و در واقعیت «قعر سیاست‌های تصمیم‌ساز» را اشغال کرده و با گذشت زمان از اهمیت و کارایی آن کاسته شده است. براساس تجربه طولانی‌مدتِ حضورِ نهادِ مجلس در تاریخ معاصر ایران، می‌توان نسبت به عدم تأثیرگذاری جدی این نهاد بر امور سیاسی و جاری در کشور مطمئن بود. این نوشتار، با نیم‌نگاهی به شرایط کنونی به‌طور مختصر، چرایی این امر را مطمح‌نظر قرار داده است.

واقعیت این است که نهاد مجلس در ایران، به‌جز مقاطع تاریخی ویژه و البته محدود، هرگز نتوانسته است تصمیم‌ساز باشد و به پیروی از سیاست‌های کلی و حاکم بسنده کرده است. برای این امر تنها کافی است تعداد لوایح و طرح‌های بررسی‌شده در مجلس را از نظر کمّی مورد مقایسه قرار داد و به مسئله خاموش‌بودن مجلس در تصمیم و روندسازی در کشور پی‌برد. این درحالی است که مجلس بر مبنای اصل هفتادویک قانون اساسی جمهوری اسلامی، می‌تواند در «عموم مسائل» به وضع قانون بپردازد. با این‌وجود مجلس در نظام سیاسی جمهوری اسلامی، به‌واسطه حضور نهادهایی هم‌چون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی تنها مرجع قانونگذاری نبوده و از طرف دیگر بررسی تجربه قانون‌گذاری نشان می‌دهد غالب قوانین تصویب‌شده به‌وسیله مجلس، درواقع لوایحی بوده است که از سوی دولت ارائه‌شده و ابتکار شخصی و گروهی نمایندگان، سهم کمی از مصوبات قانونی مجلس را به خود اختصاص داده است. بادرنظرگرفتن این مشکلات در ساختار مجلس، نمی‌بایست از بهارستان‌نشینان، که نمایندگی منافع گروهی از افراد جامعه را بر عهده دارند، انتظارات شگرفی داشت. البته باید توجه داشت که این مشکلات تنها مختص به نظام سیاسی فعلی نیست و در دو دوره قاجار و پهلوی، موانع مشابهی را برای این امر می‌تواند بیان کرد، که حکایت از ابَرساختاری‌بودن این دشواره در ایران دارد.

درحال حاضر، نظام سیاسی و جامعه در ایران با بحران‌های عدیده‌ای مواجه است. با توجه به آشکارگی بحران‌ها و رخ‌نمودن تناقض‌های ساختاری در بدنهٔ دولت، می‌توان آشوب، هرج‌ومرج و اعتراض را به‌عنوان پاسخ مردم به این وضعیت در نظر گرفت. با این‌وجود، درپیش‌بودن انتخابات مجلس شورای اسلامی، پرسش از تأثیر این وضعیت برانتخابات پیش‌رو را موجه می‌سازد. انتخابات، به‌عنوان فرآیند مسالمت‌آمیز انتقال قدرت در یک نظامِ سیاسی به شمار می‌رود. درحقیقت انتخابات مشابهِ یک «خیابان دوطرفه» مردم، به‌عنوان دارندگان حق حاکمیت در دوران جدید را به هیئت حاکمه، به‌مثابه مجریان قانون، متصل می‌سازد. براین مبنا زمانی می‌توان از انتخابات سالم و رقابتی سخن گفت که علاوه بر مشارکت مردم، نوعی از اعتماد سیاسی در میان باشد. بر اساس این اعتماد است که مردم بدون تشکیک در مبنای انتخابات، می‌توانند از گزینش میان نامزدهای موجود به ساخت‌یافتن و شکل‌گیری نهاد مجلس مطمئن باشند.

اعتمادِ سیاسی را می‌توان احساس و اطمینان قلبی مردم به کلیتِ نظام سیاسی، کارگزاران فعال در آن و هم‌چنین نهادهای سیاسی دانست. اعتماد سیاسی بر نوعی انتظار استوار است که تخطی از این انتظار می‌توان عاملِ مخدوش‌کننده اعتماد به‌شمار رود. عموم مردم می‌خواهند نظام سیاسی، کارگزاران فعال در عرصه سیاسی و نهادها انتظارات آن‌ها را برآورده سازند. برآورده‌سازی بخشی از این انتظارات را می‌توان پایه مشروعیت سیاسی دولت‌ها دانست. القای اطمینان خاطر به مردم و جلب اعتماد آنان به برنامه‌ها و اقدامات دولت از طریق شفاف‌سازی، توجیه و اقناع افکار عمومی به وسیله استدلال منطقی، توجه به ارزش‌ها، خواسته‌ها و باورهای مردم و اعتماد متقابل دولت به ظرفیت‌های آنان، شناسایی و حل مسائل و مشکلات اصلی مردم امکان پذیر است. به عبارتی دیگر، مردم باید قانع شوند که اداره کشور به صورت فعلی با توجه به مقتضیات زمان و مکان بهترین و موجه‌ترین، صورت ممکن است.

بر اساس آن‌چه گفته شد می‌توان این ادعا که «وضعیت اعتماد سیاسی در ایران مطلوب نیست» را مطرح نمود. رابطه‌مداری در انتخاب کارگزاران، پیش‌گرفتن ایدئولوژی‌محوری بر شایسته‌سالاری، اتلاف منابع مالی، عدم اهتمام به حفاظت از جان انسان‌ها، ترجیحِ منافع خصوصی و گروهی بر منافع عمومی، ارائه خدمات ناکافی به مردم در کنار وضعیتِ آشفته

و پریشان اقتصادی که «گرانی» و «بیکاری» دالّ مرکزی آن به‌شمار می‌رود تنها بخشی از دلایل سلب اعتماد سیاسی مردم نسبت به نظام سیاسی است. این وضعیت مغشوش اعتماد سیاسی نسبت به نهادهای سیاسی نیز صادق است که در آن، وضعیت نهاد مجلس از همه بدتر به‌نظر می‌رسد.

نهاد مجلس که کارویژه اصلی آن، قانون‌گذاری و نظارت است، بیش تر از سایر نهادها، عملکرد منفی آن قابل نقد و ارزیابی است. مبنای برگزاری انتخابات و انتخاب نماینده، پیگیری منافع محلی و ملی شهروندان است، امری که دست نمایندگان مجلس شورای اسلامی از آن کوتاه است. گمان می‌رود نهاد مجلس، براساس جایگاهی که در ساختار قدرت نظام سیاسی دارد، اگر نمی‌تواند قانون‌گذاری فعال باشد، اما این توانایی را دارد که خاستگاه مطمئنی برای تحقق خواست‌های و تریبونی برای رساندن صدای مردم به رأس هیئت حاکمه باشد. با این همه عملکرد مجلس متأسفانه نه انجام کارکردهای وجودی آن را اثبات می‌کند و نه حتی شأن و مقام خود را وابسته به انتقال صدای مردم می‌داند.

با گذشتن از ضعف تاریخی بنیه نهاد مجلس در ایران، وضعیت پیچیده کنونی که با نارضایتی اقتصادی، به‌صورت وضعیتی بغرنج خود را نشان می‌دهد، نمی‌تواند برگزاری انتخاباتی، بر سیاق ادوار گذشته را دلالت‌گر باشد. درگذشته، حضور رگه‌هایی از اعتماد عمومی و سیاسی به قول و کردار کارگزاران سیاسی و براساس جامعه دوقطبی‌شده در آستانهٔ انتخابات، مشارکت سیاسی قابل قبولی در اغلب انتخابات برگزارشده را رقم زده است، اما با توجه به اعتراض‌ها و بیان نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی، دیگر نمی‌توان با تکیه بر مؤلفه‌های سابق، به مشارکت گسترده مردم در انتخابات چشم امید داشت. به عبارت دیگر، همواره دوقطبی‌شدن جامعه در آستانه انتخابات، یکی از دلایل مشارکت‌های گسترده تلقی می‌شود که البته در این دوره نمی‌توان نسبت به اثرگذاری آن چندان امیدوار بود. شاید به این دلیلِ مهم که دیگر نمی‌توان اعتماد سیاسی مردم را در قالب وعده و وعیدهایی که چندین‌بار طرح و اجرا نشده، به خود جلب نمود. اعتماد سیاسی‌ای که به‌گونه‌ای مداوم از میزان آن در نزد بخش گسترده‌تری از مردم کاسته می‌شود و افزوده‌شدن نارضایتی اقتصادی به آن، آینده انتخابات در ایران را در هاله‌ای از ابهام قرارداده است.

دهکده جهانی و دسترسی به اطلاعات آزاد

فاطمه حسینی
کارشناسی علوم اجتماعی ۹۶

قطعی اینترنت در طول ۷روز در ایران تبعات بسیاری بر شهروندان در عرصه‌های گوناگون وارد کرد. بسیاری از کسب‌وکارهای اینترنتی با محدودیت‌های شدید روبه‌رو بودند و دسترسی به اینترنت داخلی، درمانی بر درد آنان محسوب نمی‌شد؛ چرا که در این نوع کسب‌وکار اتصال و ارتباط با شبکه‌های جهانی بسیار مهم است و اکنون جبران خسارات وارده از هزینه‌های قطع‌نشدن اینترنت نیز برای دولت بیشتر خواهد بود.

زمزمه‌های جایگزینی اینترنت داخلی به جای اینترنت جهانی موجب دلهره میان سطوح مختلف مردم شد و طبقاتی همچون اساتید دانشگاهی، صاحبان کسب‌وکار و دانشجویان نسبت به چنین اقدامی واکنش‌های اعتراضی شدیدتری داشتند؛ چرا که قطع ارتباط با جهان در قرن بیست و یکم به این شکل را غیر قابل تصور می‌دانستند. شبکه ملی اطلاعات هیچگاه موردنظر و دلخواه شهروندان در هیچ سطحی نبوده و هرگاه این طرح به واسطه‌های گوناگون مطرح شده با عدم استقبال مردم روبه‌رو بوده است.

اینترنت جهانی به میلیون‌ها نفر یاری رسانده تا صدای خود در وسع جهانی انعکاس دهند، بازتاب جنبش me too و یا اخباری که پیرامون اعتراضات بهارعربی در سال‌های پیشین نشر یافت، ازجمله فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی جهانی‌شده در فضای مجازی و به‌واسطه شبکه اینترنت است. امروزه اینترنت ابزاری برای تعاملات هرچه بیشتر بشر مابین یکدیگر است و در تمام حوزه‌ها موجب نشر و بازنشر افکار، عقاید و اخبار ناب و دست اول می‌شود که تا پیش از فراگیرشدن اینترنت جهانی ناممکن و محال تصور می‌شد.

در بسیاری موارد شهروندان درخواست‌ها و خواسته‌هایشان را از این طریق به گوش حکومت‌هایشان رسانده‌اند و یا صدایشان را در جهان انعکاس داده‌اند. هشتگ‌ها و ترندهای مجازی، امروزه زبان مردم برای فعالیت و کنش در شبکه‌های اجتماعی شده است. همچنین بر تأثیرگذاری مردم بر تصمیم‌گذاری‌های سیاسی نیز اثرگذار بوده‌است. هرچند هرگونه انعکاسی در فضای مجازی را نمی‌توان صدای تمام جامعه تلقی کرد؛ زیرا همچنان نیز در تمام جهان اینترنت مورد استفاده تمام سطوح شهروندان نیست و عضویت در شبکه‌های اجتماعی تأثیرگذار، محدود به قشری خاص از جوامع است. استفاده از این فضا برای اطلاع‌رسانی توسط شهروندان برای آنان امری مثبت تلقی می‌شود درحالی‌که برخی از حکومت‌ها از این وجهه راضی نیستند و چنین موضوعی را در هر شرایطی جایز نمی‌دانند.

اما اوضاع اینترنت در ایران به راستی در چه وضعیتی است؟ سرعت دسترسی به اینترنت در دولت فعلی به دلیل افزایش سرمایه‌گذاری‌ها و بودجه وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات بسیار بهبود یافته‌است و شهروندان در نقاطی از کشور به اینترنت دست پیدا کردند که تا پیش از آن با قطعی کامل و عدم دسترسی روبه‌رو بوده است. بنا بر اعلام وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات بیش از ۷۲ هزار روستا در طول چهارسال اول فعالیت دولت حسن روحانی به اینترنت با سرعت بالا وصل شده‌اند،که آمار قابل توجهی است. بنابراین سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها تبعات مثبتی را دارا بوده است؛ اما باید به این نکته نیز توجه داشت که نشریه فرانسوی لوموند در گزارشی اعلام کرد که قطعی اینترنت در ایران یکی از پیچیده‌ترین اقدامات حوزه مهندسی شبکه محسوب می‌شود. این اقدام عملاً نیاز به ساختار بسیار قوی داشته و با توجه به سوابق موجود در دنیا، یک اتفاق بی‌نظیر محسوب می‌شود، که وجهه دیگر این ماجراست.

اما پیشرفت‌های فنی در این دوره همواره با محدودیت‌های دریافت آزاد اطلاعات اینترنتی همراه بوده است. سانسور و عدم دسترسی به برخی از سایت‌ها و یا شبکه‌های اجتماعی برای مردم علی‌رغم استفاده رسمی بسیاری سیاست‌مداران کشور اعتراض شهروندان را در پی داشته است؛ چرا که آن‌ها در فضایی اطلاع‌رسانی و فعالیت می‌کنند که طبق قوانین رسمی کشور ممنوع شده است و از آن مهم‌تر تمام طبقات جامعه حق و اجازه استفاده از آن را ندارند؛ دسترسی برابر و آزادتربودن برخی مسئولین و مصونیت آنان در استفاده از فضای ممنوع شده

مجازی هیچ توجیه منطقی برای شهروندان ندارد. این اوضاع چنین پرسشی را مطرح می‌سازد که آیا شهروندان قرن ۲۱ حقوق برای اتصال به اینترنت و به طورکلی دسترسی آزاد به اطلاعات دارند؟ و در صورت نادیده گرفته شدن حقوق احتمالی چه کسانی پاسخگو خواهند بود؟

دیدگاهی که حق دسترسی به اینترنت، حق پهنای باند یا آزادی اتصال (freedom to connect)، بیان می‌دارد که همه انسان‌ها باید بتوانند با هدف استفاده از آزادی بیان و دسترسی به حقوق اساسی بشر به اینترنت دسترسی داشته باشند. کشورها مسئول حصول اطمینان از امکان دسترسی به اینترنت هستند و کشوری حق ندارد بدون دلیل دسترسی فردی به اینترنت را محدود کند. در بسیاری از کشورها دسترسی به اینترنت به عنوان یک حق شناخته می‌شود. امری که طبق آنچه در چند روز اخیر اتفاق افتاد، تضییع حقوق شهروندی به شمار می‌رود. چرا که طبق بند ماده ۲ قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات، « هر شخص ایرانی حق دسترسی به اطلاعات عمومی را دارد، مگر آن که قانون منع کرده باشد» و از آنجا که قطع کامل اینترنت و شبکه جهانی بدون ممنوعیت قانونی صورت پذیرفت، نمی‌توان توجیهی منطقی برای آن در نظر گرفت.

بنابراین باید توجه داشت اگرچه ممانعت از دسترسی آزاد به اطلاعات می‌تواند در اندک مدتی منجر به عدم گسترانیده‌شدن قضایا شود اما هم خسارات اقتصادی و مالی به بار می‌آرود که جبران زیان آن نیز کار ساده‌ای نیست و هم حقوق شهروندان را ضایع می‌سازد که به هیچ وجه قابل توجیه نیست. روند توسعه اینترنت در جهان هم سهولت در زندگی و هم مسئولیت دولت‌ها را افزایش می‌دهد؛ اما این امر هرگز به این معنا نخواهد بود که جلوگیری و ممانعت از دسترسی شهروندان به اطلاعات آزاد، قانونی و قابل پذیرش باشد.

دارالفنون

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

اگر نتوانیم برای جوان شغل ایجاد کنیم، ضدانقلاب بر روی این موضوع سوار می‌شود

رئیس جهاد دانشگاهی درباره ناآرامی های اخیر کشور گفت: من، خودمان را در بخشی از این جریانات مقصر می‌دانم. اگر ما نتوانیم برای جوانی که با آرزوهای زیاد تحصیل کرده و نیاز به یک شغل آبرومند دارد و خانواده برای او هزینه کرده شغل مناسب ایجاد کنیم، سال‌ها بیکار در خانواده می‌ماند و این تاثیر بسیار زیادی روی او دارد. این جوان نیاز به کار و شغل دارد، اگر کار و شغل برای او ایجاد نکنیم که آن طور که بایسته و شایسته است، نکرده‌ایم، طبیعی است که ضدانقلاب بر روی این موضوع سوار می‌شود.

به گزارش ایسنا، دکتر حمیدرضا طیبی امروز جمعه (۱۵ آذر) با حضور در برنامه دست خط به سوالاتی درباره فناوری های جهاد دانشگاهی، لزوم اعتماد به تولیدات داخل، ناآرامی های اخیر، ارائه فناوری های جهاد دانشگاهی به مقام معظم رهبری و ماجرای کنار رفتن از ریاست جهاد دانشگاهی در سال ۸۹ پاسخ داد.

وضع نابه‌سامان فعالان فرهنگی علوم‌پزشکی

محمدعلی شاهین
کارشناسی گفتاردرمانی ۹۴

تشکل‌ها و کانون‌های دانشجویی همان نهادهای برخواسته از توده دانشجویان درون دانشگاه هستند که در کنار فراهم کردن زمینه و فرصت جهت تمرین نقش‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی، طلایه‌دار برگزاری برنامه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و غیره و ارائه محتوا به دانشجویان علاقه‌مند به موضوعات مختلفی هستند. در طول هفت دهه فعالیت این نهادهای دانشجویی در دانشگاه‌های ایران، در بزنگاه‌های تاریخی قبل و بعد از انقلاب و در فراز و فرودهایی که گاه منجر به تعطیلی آن‌ها و برخوردهای امنیتی با اعضای آن‌ها شد، شاهد حضور گسترده، قدرتمند و جریان‌ساز تشکل‌های دانشجویی بوده‌ایم که این خود گواه از اهمیت و تأثیرگذاری این نهادها دارد. حال اما با گذشت سالیان بسیار زیاد از حیات این مجموعه‌ها در دانشگاه‌های مختلف، شاهد فاصله‌گرفتن آن‌ها از جوش و خروش و نشاطی هستیم که در گذشته از آن‌ها انتظار می‌رفت. خصوصاً دروضعیت کنونی جامعه که نیاز به محافل و تریبون‌های دانشجویی برای کمک به برون‌رفت از شرایط نابه‌سامانی که با آن مواجه هستیم، به شدت احساس می‌شود. اما برای برون‌رفت از این شرایط چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد بررسی دقیق‌تر شرایط فعلی دانشگاه و مشخص‌کردن نقاط ضعف و قدرت آن، ما را در پاسخ به این پرسش یاری کند. در این مقاله قصد داریم تا با بررسی شرایط فرهنگی و وضعیت فعالیت تشکل‌های دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی مشهد و نقاط ضعف و قوت آن به عنوان یکی از معتبرترین و بزرگترین دانشگاه‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی قدمی در این راستا برداریم. در ادامه، مواردی از مشکلات مطروح از دید یک فعال فرهنگی بیان می‌گردد.

۱- عدم وجود پرتال جامع فرهنگی

یکی از اصلی ترین مراحل برگزاری یک میزگرد، مناظره، کارگاه و غیره، پیشبرد مراحل اجرایی آن است. مراحلی نظیر اخذ مجوزهای مربوطه، هماهنگی سالن و مکان اجرای برنامه و مسائلی از این دست، این مراحل عموماً پشت سدهای بروکراتیک متوقف می‌شوند و یا وقت و انرژی بسیار زیادی را به خود اختصاص می‌دهند که گاه منجر به عدم برگزاری یک برنامه باکیفیت مقبول می‌شود. ایجاد یک پرتال جامع جهت تسهیل فعالیت تشکل‌ها و کانون‌ها و ارتباط مستمر فعالین فرهنگی با مسئولین مربوطه و حذف فرآیندهای کهنه و کاغذبازی‌های مرسوم، چند سالی هست که مطالبه بخشی از دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی مشهد است. چندی پیش سامانه‌ای تحت این عنوان در دانشگاه ایجاد شد که علی رغم هزینه گزافی که به دانشگاه تحمیل کرد، از کیفیت لازم برخوردار نبود و ایرادات و نقص‌های آن به حدی بود که کمتر کسی از بین فعالین فرهنگی دانشگاه تمایل به استفاده از آن داشت و عملاً کنار گذاشته شد. شرایطی که منجر به ادامه روند منسوخ‌شده گرفتن مجوز برگزاری برنامه‌ها شد و دانشجویان کماکان کاغذ به دست، مجبور به طی‌کردن اتاق‌های تو در تو ساختمان‌های دانشگاه و گشتن به دنبال مسئولین ذی‌ربط هستند.

۲- عدم پشتیبانی مناسب مالی

علی رغم وجود مبلغ قابل توجهی تحت عنوان بودجه سالیانه تشکل‌های دانشجویی (مبلغ ۲۵ میلیون تومان) یکی از اصلی‌ترین معضلات برگزاری طرح‌های دانشجویی، پایین‌بودن سقف بودجه هر برنامه است. نگاه پدرسالارانه هیئت نظارت بر تشکل‌های اسلامی دانشگاه در تخصیص منابع مالی برای برگزاری هر برنامه در شرایط اقتصادی کنونی، از طرفی باعث کاهش کیفیت برنامه‌ها می‌شود و از طرف دیگر این تصور را ایجاد می‌کند که دانشگاه، اعضای اصلی تشکل‌ها را فاقد صلاحیت لازم در مدیریت منابع مالی خود می‌داند. آیا بهتر نبود که دست تشکل‌ها را در خرج‌کردن بودجه سالیانه‌شان بازتر می‌گذاشتیم و در ازای آن با تدابیری چون ارزیابی کیفی و کمی برنامه‌ها و طرح‌هایی مانند اعطای بودجه تشویقی به تشکلی که برنامه‌های باکیفیت بالاتر و محتوای غنی‌تر برگزار می‌کند، زمینه را برای رقابت و افزایش سطح کیفی برنامه‌ها فراهم می‌کردیم؟

۳- عدم اعطای مجوز

در سال‌های اخیر به کرّات شاهد نگاه‌های سلیقه‌ای مسئولین در سطوح مختلف، در خصوص اعطای مجوز به برنامه های گوناگون بوده‌ایم. نگاهی که طبق گفته برخی از مسئولین دانشگاه بی‌تأثیر از فشار نهادهای مختلف خارج از دانشگاه نبوده است و بعضاً منجر به از بین‌رفتن تلاش‌های چندین ماهه دانشجویان شده است. جلوگیری از حضور شخصیت‌های ملی و برجسته کشور در دانشگاه که عملاً نسل جوان را از ارتباط و آشنایی با آنان منع می‌کند، مسئله‌ای است که تا کنون بارها رخ داده است. این درحالی است که طبق آیین نامه‌های وزارت‌خانه، هیچ ممنوعیتی جهت حضور و سخنرانی افراد فاقد حکم قضایی خاص در دانشگاه وجود ندارد.

محدودیت‌هایی که در مورد اکران فیلم‌های سینمایی و بررسی کتاب‌های دارای مجوز وزارت ارشاد وجود دارد نیز مسئله دیگری است که علی‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته توسط دبیران تشکل‌های مختلف هنوز حل‌نشده باقی مانده است.

۴- عدم برگزاری جلسات هیئت نظارت

در یک سال گذشته دو نوبت شاهد تعطیلی موقت هیئت نظارت برتشکل‌های اسلامی دانشگاه بوده‌ایم. هیئتی که مرجع تصمیم‌گیری در مورد برنامه‌های تشکل‌های دانشجویی است. مسئله‌ای که بدون شک ضربه بزرگی به فعالیت تشکل‌ها وارد کرد و برای چند هفته، کلیه فعالیت‌های آنان را با چالشی جدی مواجه ساخت.

در کنار نقاط ضعف مطرح‌شده که بخشی از تجربه زیسته نگارنده طی سال‌های فعالیت دانشجویی در دانشگاه علوم پزشکی مشهد بود، معاونت دانشجویی و فرهنگی دانشگاه اقدامات مناسبی در راستای تسهیل روند فعالیت تشکل‌ها و کانون‌های دانشجویی انجام داده است که اشاره‌کردن به آن‌ها شرط رعایت انصاف است. اقداماتی چون ساخت خانه فرهنگ با ظرفیت هفتاد الی صد نفر در پردیس دانشگاه علوم پزشکی جهت برگزاری برنامه‌های فرهنگی، تدارک‌دیدن برنامه‌های تشویقی برای فعالین فرهنگی دانشگاه نظیر برگزاری اردوهای چند روزه برای خانم‌ها و آقایان، همایش جهت تقدیر از آنان و غیره، گسترش زمینه فعالیتی و تعداد کانون‌های تخصصی فرهنگی- هنری مانند کانون موسیقی، تئاتر، فعالیت های خیریه و از این قبیل موارد . اقداماتی که مطمئناً اثرات مثبت فراوانی داشته و برای فعالین فرهنگی و علاقه‌مندان به آن دلگرم‌کننده بوده است.

امید است که تا آینده‌ای نه چندان دور با تلاش‌های بیشتر، مسئولین و نیز با برنامه‌ریزی دقیق‌تر و بحث و گفت‌وگوی منطقی پیرامون علت‌های رکود وضعیت فرهنگی در دانشگاه، از شرایط فعلی خارج شویم و نهادهای دانشجویی بار دیگر به جایگاه تأثیرگذار خود برگردند و دانشجو مؤذن جامعه خود بشود.

کنکاشی بر نظریه «حجاب حداقلی»

سعیده صفار
کارشناسی روانشناسی ۹۷

دومین نشست بررسی «حدود شرعی حجاب» که به همت سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی، با همکاری بسیج دانشجویی و انجمن علمی بینارشته‌ای ماهاد در آمفی‌تئاتر دانشکده الهیات و در تاریخ یازدهم آذر برگزار شد، دکتر محمد علی وطن دوست و امیرحسین ترکاشوند به مناظره و گفت‌وگو پیرامون نظریه حجاب حداقلی براساس ادله عقلی، آیات و روایات و بازخوانی آن از جنبه‌های گوناگون پرداختند. لازم به ذکر است که نخستین نشست این مناظره، شنبه، ۹ آذر با حضور دکتر عباس اسماعیلی‌زاده و حجت‌الاسلام دکتر سید محمدعلی ایازی در محل همان آمفی تئاتر برگزار شد و سخنرانان به گفتگو پیرامون «واکاوی حدود حجاب شرعی در آیات و روایات» پرداختند.

در ابتدای جلسه، آقای ترکاشوند به خوانش بخش‌هایی از کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» پرداخت و با قائل‌شدن تمایز میان زنان آزاد و غیر آزاد (کنیز) در عصر پیامبر، اظهار کرد که زنان غیرآزاد حجاب کامل نداشته و بدون پوشش حداکثری رفت‌وآمد می‌کردند. وی درادامه اضافه کرد که برخی از این زنان حق پوشیدن روسری نداشته‌اند؛ چرا که وجود یا عدم وجود پوشش کامل سر، بیانگر تمایز اجتماعی میان زنان آزاد و غیر آزاد بوده‌است. وی هدف خود از این مقایسه را نه استخراج حکم بلکه کاهش حساسیت از برداشت موجود از رابطه میان حجاب و عفاف بیان کرد. اقای ترکاشوند در ادامه بیان کرد که زنان غیر آزاد، بدون حجاب مرسوم و مشهور امروز، در خیابان‌ها و معابر عمومی تردد می‌کردند اما حساسیتی در جامعه نسبت به عفاف اجتماعی به وجود نمی‌آمد.

دکتر محمدعلی وطن‌دوست ادعای قائلان به حجاب حداقلی را مورد بررسی قرار داد و بیان کرد که تعدد موضوعات، موجب تغییر احکام می‌گردد و با توجه به این گزاره، تعدد موضوع زنان آزاد و زنان کنیز خود به تنهایی باعث می‌شود تا احکام را با توجه به زمان کنونی تغییر داده و توجه خود را برروی زنان آزاد معطوف کنیم. وی با اشاره به قرآن کریم، آیاتی را قرائت کرد که کنیز را مختار به داشتن حجاب نمی‌کند. وی با استناد به گزاره آقای ترکاشوند که اظهار کرد زنان کنیز، منکوحه پیامبر بوده‌اند، اذعان کرد:« در نکاح پیامبر بودن، به منزله محرمیت است و زنان کنیز الزامی به داشتن حجاب در حضور همسران خود نداشتند». او با توجه صحبت‌های آقای ترکاشوند اشاره کرد که تمام گزاره‌های وی بر استدلال برهنگی استوار است و اگر این استدلال نقض شود، بنیان ادله دیگر نیز فرو می‌ریزد. سپس وی به دنبال نقض استدلال برهنگی، به اثبات رواج پوشش حداکثری در زمان پیامبر با استناد به آیات و روایات پرداخت. همچنین اشاره کرد که اشعار دوران جاهلیت، نمایانگر آداب و رسوم و فرهنگ آن دوره بوده و بعد از قرائت چند بیت شعر، نمونه‌هایی از پوشش بانوان را در زمان پیامبر نشان داد.

آقای ترکاشوند در ادامه جلسه به پاسخ‌دهی به نقدهای آقای وطن‌دوست پرداخته و بیان کرد: « مثال کنیز، به منظور استخراج حکم نبود و منظور بنده از بیان نمونه زنان آزاد و غیر آزاد آن بود که نشان دهم که در آن زمان حساست خاص بر روی مسئله‌ی حجاب نبود». وی با اشاره به رأی فقهای سنتی این پرسش را مطرح کرد که آیا با احکام آن‌ها توانی برای زندگی باقی می‌ماند یا خیر؟ و سپس اظهار کرد که «اصل پرده‌نشینی» جزء لاینفک رأی سنتی بوده و براساس این حکم بانوان، همواره در پس یک پرده نشانده می‌شوند. به عبارتی دیگر بانوان خانه‌نشین شده و حق حضور در فعالیت‌های اجتماعی را ندارند.

در طرف مقابل، دکتر وطن‌دوست در پاسخ به آقای ترکاشوند خاطرنشان کرد که اصالت صحبت‌های وی بر پیش‌فرض‌های تاریخی استوار بوده و بر آیاتی که آشکارا آن پیش فرض‌ها را نقض می‌کند، استوار نیست. وی با طرح پرسش « اصل پرده‌نشینی بر چه دلیلی استوار است؟» ادعای بدون دلیل را باطل دانسته و با استناد به آیات قرآن، به رد استدلال‌های آقای ترکاشوند پرداخت.

در ادامه‌ی نشست، آقای ترکاشوند در دفاع از صحت و سقم شواهد تاریخی در اثبات حجاب حداقلی، به بیان خلاصه‌ای از کتاب خود پرداخت. وی اظهار کرد که کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر» متشکل از سه بخش است. بخش اول بیانگر مباحث تاریخی قبل از اسلام است که با بررسی وضعیت خوراک و پوشاک، حجاب حداکثری را رد می‌کند. وی در ادامه با اشاره به این نکته که بخش دوم کتاب به اثبات حجاب حداقلی با استناد به آیات قرآنی و بخش سوم با استناد به روایات فقهی می‌پردازد؛ تصریح کرد: « این مسئله باعث تشویق است، چرا که تمامی شواهد تاریخی را از آیات قرآن استخراج کرده‌ام و علاوه بر آیات و روایات به سراغ تاریخ نیز رفته‌ام».

او در خصوص استدلالات آقای وطن‌دوست در خصوص رواج پوشش حداکثری در دوران جاهلی، بیان کرد که هیچ‌گاه وجود لباس‌های دوختنی در سرزمین حجاز را رد نکرده بلکه از عدم گسترش آن در میان عامه مردم سخن به میان آورده است. سرزمین حجاز، به سبب قرارگیری در کنار دو تمدن ایران و روم، به روح‌الخالی مشهور بوده است. وی استدلال می‌کند که قرآن هرگاه در خصوص فرهنگ دوره جاهلی سخن به میان آورده، از البسه غیردوختنی سخن به میان آورده است؛ چرا که عامه مردم از چنین پوشاکی سود می‌جستند. از سویی، روایات موجود از پیامبر و ترویج به پوشیدگی از سوی ایشان، دال بر قباحت‌نبودگی برهنگی در عصر جاهلی است.

وی در انتهای صحبت‌های خود، حاضرین در جلسه را به مطالعه‌ی کتاب و بررسی کامل دیدگاه‌ها و استدلال‌ها دعوت کرد. او در تکمیل صحبت‌های خود اظهار کرد: « نظریه حجاب حداکثری و اصل پرده‌نشینی، به دلیل بی‌بندوباری و گستره بی‌حد و مرز زنا بوده است و اکنون نیاز است که مورد تجدید نظر قرار بگیرد».

در بخش پایانی، آقای دکتر وطن دوست در پاسخ به صحبت‌های امیرحسین ترکاشوند خاطرنشان کرد: «من نیز در بیان استدلال‌های به تاریخ رجوع کرده و اشعاری در این مورد بیان کردم».

وی در انتهای صحبت‌های خود و در پاسخ آقای ترکاشوند که حضار را به مطالعه‌ی کتاب دعوت کرد، اظهار کرد: «دعوت به مطالعه کتاب نوعی عوام فریبی است و بدیهی است که هر کار پژوهشی نیازمند زحمات بسیار است».

آقای ترکاشوند در انتهای صحبت‌های خود، به نقل آقای وطن‌دوست از کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر پرداخت و روایت وی از شأن نزول آیه ۳۱ نور را برداشتی نادرست خواند. آقای وطن‌دوست اظهار کرد که کتاب حجاب در عصر پیامبر، شأن نزول آیه ۳۱ را مرتبط با رخدادی در گرمابه دانسته که متناسب با روایات، معتبر نیست. ترکاشوند اظهار کرد: « من ۶۵ صفحه در خصوص شأن نزول آیه ۳۱ نور پرداخته‌ام اما آقای دکتر، روایتی که تنها نیم‌صفحه به آن پرداخته‌ام و با شک و تردید بیان ساخته‌ام، به عنوان روایت اصلی کتاب از شأن نزول بیان کردند. به سبب اعتبار پژوهش، من گستره بزرگی از احتمالات شأن نزول را آورده‌ام و این مسئله نشان‌دهنده جامعیت پژوهش است».

در انتهای مراسم، پرسش‌وپاسخ حضار در مراسم صورت گرفت که با استقبال اساتید دانشکده الهیات و دانشجویان همراه شد و مهمانان برنامه متناسب با فرصت در اختیار، در مقام پاسخگویی به پرسش‌ها برآمدند.

تکرار ادعاهای برایان هوک علیه ایران

رئیس گروه اقدام علیه ایران بار دیگر ادعاهای بی اساسی علیه جمهوری اسلامی ایران مطرح کرد.
به گزارش ایسنا، برایان هوک، رئیس گروه اقدام علیه ایران در گفت‌وگو با شبکه العربیه با بیان این که ایران تنها زبان تحریم را می‌فهمد، اعتراضات اخیر ایران را خطرناک‌ترین اعتراضات این کشور بر ای نظام در طول تاریخ خواند. وی افزود که تحریم‌های اقتصادی ما علیه نظام ایران است و مدعی شد: ایران دائما درحال دشمنی با دیگران و خواستار سلطه بر خاورمیانه و جهان است.
هوک در ادامه مدعی شد که نظام ایران معترضین را سرکوب می کند و آن ها را به زندان می اندازد و گفت: بعد از اینکه ایران اینترنت را قطع کرد ما ابزارهایی به تظاهرکنندگان رساندیم که بتوانند به اینترنت وصل شوند.
مسئول ویژه امور ایران در وزارت خارجه آمریکا در رابطه با برجام نیز مدعی شد که ایران چهار بار توافق هسته ای را نقض کرد.وی در رابطه با افزایش و تقویت نیروهای نظامی در منطقه گفت: پنتاگون در رابطه با تقویت تجهیزات نظامی در منطقه تصمیم می گیرد.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

کشاکش آرا در مسئله بنزین

سیما تفکرنیا
کارشناسی صنایع ۹۴

جلسه «کشاکش آرا در مسئله بنزین» به همت سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی در محل سالن شورای ساختمان مرکزی جهاددانشگاهی، با حضور اقتصاددانان مطرح کشور، آقای علی سرزعیم، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی و آقای علی دینی ترکمانی، عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی برگزار گردید. در این جلسه، آقای سرزعیم به عنوان اقتصاددان موافق طرح افزایش قیمت بنزین و آقای دینی ترکمانی به عنوان اقتصاددان مخالف این طرح به تبیین نظرات خویش پرداختند.
آقای علی سرزعیم، سخنران ابتدایی جلسه، ضمن اشاره به اهمیت موضوع در شرایط فعلی کشور اشاره داشت: «باید بحث اصل افزایش قیمت بنزین را از بحث شیوه اجرای طرح افزایش بنزین جدا کرد و متأسفانه در فضای فکری ایران از نزدیکی این دو بحث سوء استفاده می‌شود. برخی‌ها از اشتباه در شیوه اجرای طرح به این نتیجه می‌رسند که اصل آن کار غلطی بود. من در چگونگی اجرا انتقاد دارم اما به نظر من اصل آن، کار درستی بوده است». سپس وی به تبیین موضع خود در موافقت با اصل افزایش قیمت بنزین و مخالفت با شیوه اجرای این طرح پرداخت. او عنوان کرد: « اصولاً ما باید ابزار اقتصادی خود را برای افزایش حداکثری رفاه اجتماعی به کار ببندیم. لذا ما باید جامعه را به سمتی سوق دهیم که بنزین کمتری مصرف کند». وی با بررسی سازوکارهای قیمت به عنوان کنترل‌کننده مسافت‌های سفر و شکل سفر افراد که موجب کم‌شدن مصرف بنزین می‌گردد، لازمه برون‌رفت از معضلات مصرف نامناسب، ترافیک و آلودگی هوا و همچنین استفاده از حمل‌ونقل عمومی به جای وسائل نقلیه شخصی را در افزایش قیمت بنزین عنوان کرد. وی اذعان کرد که در کشور ما به سبب شرایط تورمی، ثابت‌کردن نرخ بنزین و هر کالای دیگری مانند کم‌کردن قیمت این کالاهاست و این کاهش قیمت بنزین در نهایت به مصرف بیشتر بنزین و ناکارآیی اقتصادی منجر می‌شود و شرایطی را به وجود می‌آورد که رفاه اجتماعی در برابر رفاه فردی قرار می‌گیرد. وی تثبیت قیمت پایین بنزین را عامل اصلی تأثیرگذار بر انتخاب‌های انسانی دانست و صحبت‌های برخی از افراد از بی‌کشش‌بودن بنزین و امثالهم را حاصل سیاست‌گذاری اشتباه دولت در حوزه بنزین عنوان کرد. او با تشبیه اصلاحات قیمتی در اقتصاد به «داروی تلخ» بیان کرد: « سیاست‌گذار اقتصادی با عدم اصلاح قیمتی باعث اعتیاد جامعه به نفت و بنزین می‌شود و نتیجه این نخوردن داروی تلخ را می‌توانیم در زیست هرروزه زندگی خود مشاهده کنیم. آلودگی هوا که امروزه همه شهرهای ما را در سطح ملی درگیر خود کرده است، از نتایج عدم افزایش قیمت بنزین است که پیامدهای مختلف زیستی را در سطح جامعه خواهد داشت و هزینه‌های بسیاری را برای ما به بار خواهد آورد. وی اینگونه استدلال کرد که ملی‌بودن مسئله آلودگی، منطقاً از یک سیاست‌گذاری غلط ملی نشأت می‌گیرد و از نظر او آن سیاست غلط، قیمت بنزین است. او به وجودآمدن اعتراضات و شورش‌های مختلف پس از افزایش قیمت بنزین را بهانه ناگواری برای سیاست‌گذاران بعدی می‌دانست تا از افزایش قیمت بنزین جلوگیری کنند و روند اصلاحات کند شود. آقای سرزعیم نظر خود را در شیوه اصلاح قیمت با اشاره به تجربیات گذشته در کشورهای مختلف اروپای شرقی و تحقیقات گسترده در ایران و سایر کشورها را اینگونه بیان کرد که: « شکل اجرای اصلاحات قیمت نیاز به طراحی دارد و طراحی این مهم، پیچیدگی‌های خودش را داراست. دوستان و هم‌فکران من دو پیشنهاد مختلف در مورد این طراحی دادند ولی هر دو از طرف دولت نادیده گرفته شد و شکل اجرای این طرح نشان از این داشت که هیچ مدل خاصی پشت این اجرا نبوده است و این موجب ایجاد هزینه‌های مختلف برای جامعه شده است که مهم‌ترین آن عدم رغبت سیاست‌گذار به اصلاحات سیاسی است».
درطرف دیگر، آقای علی دینی ترکمانی، با بیان اعتقادات جریان اصلی اقتصاد و بیان این‌که استدلال‌های دکتر سرزعیم بیان‌کننده این نوع اعتقادات است، به انتقاد از این جریان پرداخت. وی عنوان کرد: « انتقاد عمده‌ای که ما به جریان اصلی داریم این است که در جامعه‌ای که نظام نهادی و ساختار قدرت در آن کج‌کارکردی اساسی دارد، نمی‌توان با اصلاح ساختار قیمت این مسائل را رفع کرد». او اضافه کرد: «اقتصاد ما با سایر اقتصادهایی که مشکلات نهادی ندارند، بسیار متفاوت است. مشکلات نهادی و چالش‌های نهادی در اقتصاد ما موجب می‌شود که فرآیند انباشت سرمایه در اقتصاد ما بسیار معیوب باشد و مشکل اصلی اقتصادی ما نیز در همینجاست». وی خروجی این مسئله را تورم ساختاری در نهادهای ایران می‌دانست و مشکلات پیش‌آمده در جامعه پس از افزایش قیمت بنزین را نشان از ناکارآمدی اصلاحات قیمتی عنوان کرد. او با بیان پیش‌زمینه اصلاحات قیمتی در ایران از دهه ۶۰ در ایران، دلیل افزایش قیمت‌ها در ایران را دلایل ساختاری دانست و هرگونه افزایش تدریجی و ناگهانی در قیمت‌ها را بی‌اثر عنوان کرد. او مشکل این نگاه به اقتصاد ایران را در نظر نگرفتن ناکارآیی‌های مدیریتی و سازمانی دانستند. این مسئله که سازمان‌های مختلف در ایران موازی‌کاری‌هایی دارند و این تداخل‌ها در کشور موجب ایجاد موانع مختلفی برای توسعه می‌شود، هسته اصلی صحبت‌های آقای ترکمانی را تشکیل داد. او راه حل مشکلات نهادی در ایران را در اصلاح ناهماهنگی‌های سیاستی در ایران می‌دانست. وی عنوان کرد: «نمی‌شود شما یک سیستم سیاسی را در نظر بگیرید که مراکز قدرت در آن متعدد باشد و انتظار داشته باشید که سیستم، هماهنگی لازم را داشته باشد. چنین چیزی امکان ناپذیر است و خروجی این سیستم این می‌شود که ما نمی‌توانیم خوب اقتصاد کشور را اداره کنیم». او نام این مسئله را تودرتویی نهادی ایران نامید و مسئله اصلی از بین برنده وجه مثبت اصلاحات قیمتی را این مسئله عنوان کرد.
آقای سرزعیم با بیان موضع آقای ترکمانی به صورت این گزاره که «اصلاحات نهادی پیش‌شرط اصلاحات اقتصادی هستند»، این مسئله را عنوان کرد که این گزاره را هم می‌توان قبول کرد و هم می‌توان قبول نکرد. به این معنی که وقتی اصلاحات نهادی مناسب صورت بگیرد، مردم مخالفت کمتری با اصلاحات دارند و تغییر رفتار در آن‌ها راحت‌تر صورت می‌پذیرد با این مسئله می‌توان موافقت کرد. وی بیان کرد: «اگر کیفیت نهادهای ما مانند کشورهای سوئیس و نروژ بود و فساد در این نهادها پایین بود، مردم راحت‌تر به اقدامات سخت، تن می‌دادند». وی عنوان کرد: «اما با این معنی که برخی از مسائل را به بهانه اصلاحات نهادی عقب بیاندازیم، زمان را از دست می‌دهیم. ما نمی‌توانیم تمام مسائل آسیب‌زننده به زیرساخت‌های کشور را عقب بیاندازیم تا شاید بخواهیم در آینده دور اصلاحات نهادی انجام دهیم. اگر بخواهیم این مسئله را به آینده واگذار کنیم، برای انجام آن‌ها نیاز به ابرمرد داریم. زمان آقای هاشمی، ایشان می‌گفتند بگذارید من یک‌بار این مسئله را تمام کنم و هزینه آن را من می‌دهم و ممکن است رأی نیاورم؛ اما مجلس با آن مخالفت کرد». او با بیان اینکه اصلاحات در آن‌زمان صورت نگرفت و تا به امروز این مسئله نه‌تنها حل نشده است، بلکه هیچ‌گونه اصلاحات نهادی نیز صورت نگرفته است، عنوان کرد که مسئله به‌تعویق‌انداختن اصلاحات قیمتی به بهانه اصلاحات نهادی موجب بدترشدن شرایط کشور و در نهایت ناممکن‌شدن این موضوع و ازبین‌رفتن رفاه جامعه می‌شود. سپس وی با قراردادن دموکراسی حداقلی که تمنای اقتصاددانان توسعه‌گراست در برابر دموکراسی حداکثری که سیاستمداران معمولاً طالب آن هستند، اذعان کرد که دموکراسی حداکثری در ایران به شدت در معرض آسیب پوپولیسم و در نهایت آشوب است و این مسئله به بی‌ثباتی می‌انجامد که آفت بزرگی برای توسعه اقتصادی است. از نظر وی سیاستمدار در ایران به دلیل انگیزه‌های مختلف، همواره در زمانی به افزایش قیمت بنزین مبادرت ورزیده است که راه چاره دیگری در برابر خود نمی‌دیده است و حتی در این زمان هم این مسئله را در کمترین قیمت ممکن انجام داده است و به همین سبب انگیزه افراد برای تغییر رفتار هیچ‌گاه تحریک نشده است. سرزعیم عنوان کرد: «در ادبیات بخش عمومی ما، دولت ناکارآ در برابر دولت کارآ داریم، برای مثال می‌توان از دولت انگلیس به عنوان یک دولت کارآ و از دولت آمریکا به عنوان یک دولت ناکارآ نام برد. آن چیزی که آمریکا را توانمند ساخته است، بخش خصوصی این کشور است که این کشور را به عنوان یک قدرت مطرح کرده است. در قوای سه‌گانه آمریکا، دولت و پارلمان به شدت ضعیف عمل می‌کنند و این قوه قضاییه است که به کمک بخش خصوصی آمده و موجب تقویت این بخش شده است». سپس او با بیان اینکه هنگامی که اصلاح دولت و پارلمان به عنوان لکوموتیو توسعه بسیار سخت است، می‌توان گفت که باید پول از مردم به دولت نرسد و پول مردم مستقیماً به مردم برسد. بدین معنی که وقتی نهاد دولت ناکارآمد است و کارآمدکردن آن وقت و هزینه زیادی را می‌طلبد، باید از تزریق پول به این نهاد جلوگیری کرد و با استفاده از دادن این پول به مردم، فقر و توزیع درآمد را بهبود بخشید تا بتوان بخش جامعه را تقویت کرد.
آقای ترکمانی دفاع خود را با انتقاد از شیوه آموزش علم اقتصاد در دانشکده‌های اقتصاد در ایران آغاز کرد و بیان کرد: «دیدگاه رایج در شیوه آموزش اقتصاد در ایران این مهم است که اقتصاد را اقلیمی کاملا جدا از جامعه، سیاست و فرهنگ مطرح می‌کند و به همین دلیل فقط با متغیری به نام قیمت سروکار دارد. رشته اقتصاد سایر متغیرات که در سایر رشته‌ها مطرح هستند را نادیده می‌گیرد یا به صورت مفروضات در نظر می‌گیرد و وضعیت آن‌ها را مناسب در نظر می‌گیرد. این در حالی است که اگر ساختار قدرت کژکارکردی‌های اساسی داشته باشد، با بازی با قیمت‌ها وضع بدتر می‌شود؛ تجربه تاریخی نیز این مهم را نشان می‌دهد. تحولات اجتماعی و واکنش‌های مردم نسبت به تغییرات قیمت‌ها اگر نگاه کنیم، بیانگر این مسئله است. تجربه مردم نشان می‌دهد که یارانه نقدی که در حال پرداخت‌شدن است، موجب بدترشدن وضعیت آن‌ها می‌شود. اشکال اساسی موجود در دیدگاه آقای سرزعیم این مهم است که از نظر هستی‌شناسی، دغدغه عدالت اجتماعی ندارد ولی با بازی قیمتی به دنبال عدالت اجتماعی است. رابرت لوکاس معتقد است که اساساً توزیع درآمد در اجتماع برای علم اقتصاد مضر است و باید کنار گذاشته شود، این در حالی است که کینز بیشتر به سوسیالیسم گرایش داشت. اگر مسئله برابری مطرح است، چرا سیستم به سراغ اصلاح مالیاتی نمی‌رود؟ چرا نهادهای زیادی وجود دارد که مالیات نمی‌دهند؟ چرا شخصیت‌های حقیقی و حقوق متعددی وجود دارند که از مالیات فرار می‌کنند؟ در جوامعی مانند سوئد و فنلاند وقتی دولت می‌خواهد به مردم یارانه نقدی بدهد، مردم نمی‌پذیرند؛ زیرا مردم در تله نابرابری درآمدی نیافتاده‌اند. یکی از مشکلات اصلی جامعه ما که ریشه در کژکارکردی‌های نهادی دارد، این است که توزیع درآمد بیش از اندازه نابرابر است». او با بررسی تورم ایجادشده به علت افزایش قیمت بنزین، آن را سکویی برای جهش‌های قیمتی و تورم‌های آتی دانست. وی امکان توسعه را در صورت عدم تغییرات اساسی نهادی در حوزه سیاست ناممکن دانست و عنوان کرد: «موتور ماشین اقتصاد ایران اشکال اساسی دارد. این موتور نیاز به تعمیر اساسی دارد و اگر این موتور اصلاحات اساسی نداشته باشد، منجر به تکرار اشتباهات خواهد شد و ما را در دور باطل خواهد انداخت و راه رهایی از این دور باطل خارج از سیستم قیمت‌ها است».
در ادامه هر دو سخنران به جمع‌بندی سخنان خود پرداختند و در نهایت جلسه با پرسش حاضرین و پاسخ سخنرانان که حوزه‌های متفاوتی اعم از سیاست، اقتصاد و اجتماع را شامل می‌شد، پایان یافت.

نگاه ویژه

وزیر کشور: یک مقدار افزایش قیمت‌ها، در برابر افزایش قیمت بنزین طبیعی است

وزیر کشور گفت: زمانی که قیمت بنزین افزایش می یابد، یک مقدار افزایش قیمت‌ها طبیعی است. وقتی بنزین ۱۵۰۰ تومان شده طبیعی است که بر برخی مسائل تاثیر می گذارد، اما این میزان تأثیر، کارشناسی شده و معلوم است، اما اگر کسانی فراتر از این بخواهند سودجویی کنند، انصافا بی توجهی به افکار عمومی و مردم است.

وزیر کشور با مرور دیگر باره روند منجر به طرح مدیریت سوخت، تصریح کرد: مقرر بود در دی ماه سال ۹۶ طرح مدیریت مصرف سوخت که در سه سال قبل از آن قرار بود اجرایی شود و نشده بود، اجرا شود، لکن باز هم به دلایلی اجرای آن در آن سال نیز به تعویق افتاد؛ اما به هرحال از همان زمان، تمامی دستگاه‌های دخیل در اجرای طرح، پیوست داشته و آمادگی لازم را در این زمینه داشتند.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

آزادی اجتماعات در ایران؛ چالش اخذ مجوز

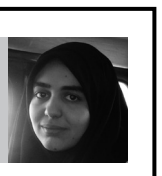

فاطمه نصیرائی
ارشد علوم سیاسی ۹۸

آزادی اجتماعات، یکی از اصول پذیرفته‌شده توسط کنوانسیون‌های حقوق بشر است که در تعاریف حقوق از آن به عنوان «حق یا توانایی فردی در گرد هم‌آمدن و بیان جمعی، ترویج، دنبال‌کردن و دفاع از ایده‌های جمعی» تعریف شده است. برای نخستین بار، اعلامیه حقوق بشر جهانی در سال ۱۹۴۸ این حق را به عنوان یکی از حقوق اساسی بشر به رسمیت شناخت و پس از آن نیز، کنوانسیون‌های منطقه‌ای حقوق بشر، نظیر نظام‌نامه آمریکایی طی ماده ۱۵، نظام‌نامه اروپایی حقوق بشر طی ماده ۱۱ و منشور آفریقایی حقوق بشر نیز طی ماده ۱۱، حق آزادی تجمعات را به رسمیت شناخته‌اند.

در قانون اساسی ایران ، ذیل اصل ۲۷ام قانون اساسی نیز این حق برای آحاد ملت به رسمیت شناخته شده است. اصل ۲۷ بیان می کند «تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است».

قانون‌گذاران اولیه جمهوری اسلامی شاید این حق را برای عموم شهروندان برقرار ساخته باشند اما با نگاهی به تحولات چندین ساله، مسائل متعددی مانع از استفاده از این حق شده است که یکی از موانع مذکور، مسئله «تأمین مجوز» از سوی نهادهای مربوطه است که در نگاه اول، قانون اساسی نکته‌ای در این خصوص به میان نیاورده است. این نوشتار به دنبال آن است که با بررسی قوانین نظام حقوق ایران، به چالش اخذ مجوز برای برگزاری تجمع و تعارضاتی که در این بین به میان آمده، بپردازد.

مسئله لزوم یا عدم لزوم اخذ مجوز برای برگزاری اجتماعات، از جمله مباحث چالشی و بحث‌برانگیز است. می‌توان بیان کرد که آزادی اجتماعات، از جمله آزادی‌هایی است که نیازمند سازوکاری از پیش‌تعیین‌شده است که چگونگی این سازوکار، بایستی به نحوی باشد که با حداقل تشریفات و فرایندهای بروکراتیک، تضمین‌کننده این حق شهروندان باشد.

به لحاظ اجرا و اعمال محدودیت نسبت به آزادی اجتماعات، می‌توان نظام‌های حقوقی را به سه دسته تقسیم کرد: ۱- سیستم پیش‌بینی اجازه ۲- سیستم اطلاع قبلی ۳- سیستم تعقیب پسینی. در میان این سه الگو، سیستم پیش‌بینی اجازه (اخذ مجوز) بیشترین میزان اعمال محدودیت را دارا است و سیستم تعقیب پسینی، کمترین میزان محدودیت را بر آزادی اجتماعات اعمال می‌کند. در حالت تعقیب پسینی، در صورت وجود اضرار به غیر، بر آزادی اجتماعات ممانعت اعمال می‌گردد.

اما آنچه در بین این سیستم‌ها، مورد تأیید کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد است، شیوه اطلاع قبلی است. در قضیه کیونمای فنلاند، کمیته حقوق بشر، اخذ مجوز برای برگزاری اجتماعات را تلویحاً غیر قابل قبول خواند و صرف اعلام برگزاری اجتماع را کافی دانست و این اعلام نیز از آن جهت که به تأمین امنیت توسط نیروهای انتظامی کمک می‌کند، بایستی شش ساعت پیش از برگزاری صورت گیرد.

متناسب با تفاصیل فوق، برداشت ابتدایی از اصل ۲۷ام، چنین به نظر می‌رسد که دولت جمهوری اسلامی با برگزاری هر تجمعی به شرط رعایت دو قید «عدم حمل سلاح» و «مخل‌نبودن به مبانی اسلام» موافقت خواهد کرد و نهادی به عنوان متولی اعطای مجوز برگزاری درج نشده است و بر طبق اسناد مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، تعیین متولی مورد مخالفت اکثریت قرار گرفته بود.

اما در زمینه آزادی اجتماعات، قوانین دیگر نیز وجود دارد که نوعی از تعارضات میان قانون اساسی و آنچه در عرصه عمل به اجرا می‌رسد، پدید آورده است. قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی، قیود جدیدی بر اصل ۲۷ام اضافه کرده است. طبق این قانون، تنها گروه‌های برشمرده‌شده توانایی درخواست مجوز را دارند تا تضمین عدم حمل اسلحه و سایر قیود برقرار گردد. از سوی دیگر، این قانون با تعیین کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون ماده ده در وزارت کشور، جهت بررسی مخل‌نبودن راهپیمایی و اعلام نظر نهایی به وزارت کشور، تشخیص یک قید دینی را به عهده نماینده دادستان کل کشور، نماینده شورای عالی قضایی، نماینده وزارت کشور و دو نماینده از مجلس قرار داده است.

متناسب با شرایط فوق، می‌توان از ضوابطی که تعیین گشته چند پرسش را مطرح کرد. نخستین مسئله، ارتباط قانون فعالیت احزاب با اصل ۲۷ قانون اساسی است؛ چرا که پیشتر بیان شد، در قانون اساسی سخنی از کسب مجوز برای برگزاری اجتماعات به میان نیامده است. این مسئله با واکنش شورای نگهبان نیز مواجه شده است. شورای نگهبان در مصوبه ۲۹۹۰ خود، اخذ مجوز برای برگزاری اجتماعات را مغایر با قانون اساسی دانست و آن را به مجلس اعاده نمود؛ هر چند بعد از تغییری جزئی، به واسطه انقضای مهلت بررسی شورای نگهبان، با اندک تغییر جزئی و حفظ اخذ مجوز، به تصویب رسید.

مسئله دیگر، محدودسازی توانایی برگزاری تجمع به گروه‌های شناخته‌شده در قانون فعالیت احزاب و عدم سلب آزادی سایر افراد خارج از این حلقه جهت برگزاری اجتماعات است. در ابتدا به نظر می‌رسد که این قانون، صرفاً شامل حال احزاب و گروه‌های نامبرده می‌شود؛ اما با نگاهی به مواد موجود در قانون فعالیت احزاب و همچنین آیین‌نامه چگونگی تأمین امنیت اجتماعات و راهپیمایی‌های قانونی، مشاهده می‌گردد که امتیاز برگزاری اجتماعات، تنها به گروه‌های مذکور واگذار شده است و سایر افراد، فاقد چنین حقی هستند. این مسئله در ماده ۶ و همچنین ۳۲ که گروه‌ها را موظف به کسب مجوز و ارائه تعهدات لازمه جهت عدم حمل سلاح و مخل‌نبودن به مبانی اسلام را به وزارت کشور ارائه کنند. از وجود واژه گروه‌ها در ابتدای ماده ۳۲، تلویحاً چنین برداشتی را به دست می‌دهد که تنها گروه‌ها حق برگزاری اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها را داشته و سایرین از آن محروم‌اند. همچنین، در آیین‌نامه تأمین امنیت اجتماعات، تنها اجتماعاتی قانونی تلقی شده‌اند که مطابق قانون فعالیت احزاب، اخذ مجوز نموده باشند.

همچنین، تعیین کمیسیون ماده ۱۰ احزاب که جهت رسیدگی به فعالیت احزاب ایجاد شده، به عنوان مرجع رسیدگی به قیود مطروح در قانون اساسی جهت برگزاری اجتماعات، چندان شایسته رسیدگی به درخواست افراد خارج از دایره احزاب و گروه‌ها نیست و این در حالی است که طبق قانون اساسی، این اغیار حزبی از حق برگزاری تجمعات برخوردارانند. از سویی، فرایند بررسی مجوز نیز از شفافیت‌های لازمه برخوردار نیست و همواره شائبه‌های سیاسی در رد مجوزها وجود دارد. این مسئله به خصوص با واگذاری بررسی مخل‌نبودن به مبانی اسلام، احتمال اعمال محدودیت بر آزادی تجمعات افزایش می‌یابد.

چالش اصلی در خصوص تشخیص مخل‌نبودن به مبانی اسلام، تفویض تشخیص یک مسئله دینی به کمیسیونی که فاقد فقها و نماینده نهادهای دینی است. از سویی، اساساً در قانون اساسی هیچ تعریف یا تبیینی از مسئله «مبانی اسلام» ارائه نشده است و برای عموم مردم این مسئله همچنان مبهم است و این ابهام، به کمک کمیسیون ماده ده جهت رد بسیاری درخواست‌ها خواهد آمد. بنابراین، بایستی شورای نگهبان به عنوان مفسر قانون اساسی، اقدام به تبیین مسئله مبانی اسلام بپردازد.

آنچه در بالا شرح آن رفت، گزیده‌ای از تعارضات موجود در قوانین مرتبط با آزادی اجتماعات و چالش‌های بر سر اخذ مجوز برگزاری اجتماعات در سیستم حقوقی ایران است که این موارد از لزوم یا عدم لزوم اخذ مجوز آغاز می‌گردد و تا وجود اصل امتیاز یا عمومی‌بودن حق برگزاری اجتماعات ادامه پیدا می‌کند.

آنچه نتیجه این راه پر مانع بر سر برگزاری اجتماعات است، کاهش کیفیت حکمرانی از طریق کمرنگ‌شدن نقش شهروندان در اداره کشور، ایجاد شکاف میان دولت و ملت و انباشت مطالبات است که به صورت جنبش‌های وندالیستی و با خشونت بالا در عرصه اجتماع پدیدار می‌گردند که دو نمونه برجسته آن در دو سال گذشته هویدا گشته است. یکی از اقداماتی که می‌توان از آن به عنوان راه حلی بلادرنگ برای بهبود حکمرانی و کاهش اعتراضات خشونت‌آمیز ارائه کرد، مانع‌برداری از راه آزادی اجتماعات و جلوگیری از انباشت مطالبات و خواسته‌های شهروندان است.

تطور مفهوم اعتراض در اندیشه سیاسی

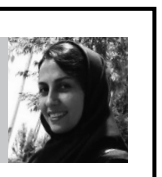

فاطمه‌ذوالفقاریان
دکتری اندیشه سیاسی ۹۶

امنیت، کالایی عمومی است که در صورت رهاکردن شهروندان قابل حصول نیست و بر اساس اندیشه‌های سیاسی هابز و لاک تنها در صورت خلق دولت حاصل می‌گردد. هرچند تقابل امنیت و آزادی دغدغه بسیاری از متفکران عصر جدید بوده است، بدین گونه که دولت‌خواهی امنیت شکل می‌دهد اما به همان میزان از آزادی انسان‌ها کم می‌گردد و دولتی که تأکید بیش از اندازه بر امنیت دارد، به طور طبیعی امکان سلب آزادی‌ها را پیش‌فرض گرفته است. دولت‌های جدید نیز برخلاف نظام‌های سیاسی قدیم که خود را مسئول اخلاق و سعادت و نظم مبتنی بر فضیلت می‌دانستند، همه اهداف خود را در امنیت خلاصه کردند. این تعریف از مسئولیت دولت‌ها، در نسبت بین حاکمان و مردم تغییراتی ایجاد کرد و دیگر مراوده اخلاقی مبتنی بر عدل، غالب‌ترین خصلت عرصه سیاست و حکمرانی نبود. در قرون وسطی مردم حکومت‌شدگانی بودند که هویت‌یابی سیاسی آنان تنها در دایره کردار حاکمان و حکومت‌گران امکان‌پذیر بود. کنش سیاسی صرفاً حکومتی و به تبع آن همه اوامر هرم حاکمیت عادلانه قلمداد می‌گردید و مردم در منزلت رعیت، موضوع کردارهای حاکمان خود بودند. در جهان‌بینی سیاسی، حاکم به عنوان راعی اعظم، لطف خود را همچون رسالتی اخلاقی، ذیل لطف و اراده اخلاقی خداوند بر رعیت اعمال می‌نمود. در چنین مفهومی، غایت اعتراض و کنش سیاسی دور از ذهن می‌نمود و رعیت به عنوان تابعی از میل حاکم شناخته می‌شد. به تدریج با ورود به دنیای مدرن و ارتقای مفهوم رعیت به شهروندی و جایگاه مفهوم اعتراض نیز در اندیشه سیاسی تغییر پیدا کرد.

جان لاک از نخستین متفکرانی است که مفهوم مردم در اندیشه سیاسی را تغییر داد. هر چند نظریه سیاسی لاک به مانند نظریه سیاسی هابز، بر طبیعت بشر استوار است، اما لاک برخلاف هابز که انسان را موجودی غیراخلاقی و تابع خواست‌های غریزی می‌شمارد، انسان را موجود اخلاقی و تابع قانون اجتماعی می‌داند. انسان دراندیشه لاک از لحاظ اخلاقی با هم برابر هستند و آزادانه به هر آنچه مطابق قانون طبیعت است، عمل می‌کنند. یعنی هر فرد به لحاظ انسان‌بودن‌اش از حقوق برخوردار است، نه به سبب برتری در قدرت، ثروت و یا موقعیت. از آنجا که در نظریه لاک، حق تفسیر و به اجرا گذاشتن قانون طبیعی به کل جامعه واگذار شده است، بنابراین اگر حکومت از مفاد قرارداد منعقد شده تخطی کند و برخلاف مصالح مردم حرکت کند، مردم حق شورش، اعتراض و تغییر را دارند. لاک از نخستین نظریه‌پردازانی است که حق اعتراض مردم را به رسمیت می‌شناسد؛ هر چند هنوز مفهومی از شهروند در جامعه روزگار لاک وجود نداشت.

مونتسکیو نیز به عنوان طراح اصل تفکیک قوا دیدگاه جدیدی نسبت به مفهوم حکومت‌ها و نقش مردم در آن‌ها دارد. او در کتاب روح القوانین نظریه جدایی سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه را به گونه‌ای تبیین کرد که این نظریه‌ها، اثر انکارناپذیری بر مشی فکری، قانون اساسی و شکل‌دادن به رژیم‌های سیاسی غربی به جای گذاشت. منظور مونتسکیو از طرح نظریه تفکیک قوا، ارائه راه حل‌هایی به منظور سوء استفاده نکردن از قدرت، چگونگی محدودیت قدرت و ارائه بهترین روش‌هاست که در سایه آن ساختار مناسبی به منظور دستیابی به آزادی شکل گیرد. نظریه تفکیک قوا منتسکیو تأثیر فراوانی در ایجاد نخستین قوانین اساسی در قرن ۱۸ میلادی بر جای گذاشت به گونه‌ای که قانونگذاران آمریکایی برای تدوین قانون اساسی فدرال، از نظریه تفکیک قوا برداشت کرده و رژیم ریاستی را در کشور خود پی‌ریزی کردند که درآن به نقش مردم و نظارت آن‌ها بر قوای سه‌گانه تأکید شده است.

شاید هیچ اندیشمندی به اندازه مارکس بر نقش اعتراض و انقلاب و تأثیر آن در آینده جوامع بشری تأکید نکرده باشد. مارکس تمام اندیشه‌های خود را بر بسیج طبقات و شورش علیه بورژوازی بنیان گذاشته است. او ایده دیالکتیک هگل را از آسمان به زمین آورد و نشان داد که دیالکتیک چیزی جز حاصل تنش و جدال طبقات اجتماعی نیست. اصولاً مارکسیسم به عنوان یکی از انواع نظریات سوسیالیستی، از اندیشه انقلاب تفکیک‌پذیر نبود. در مارکسیسم تصور بر این است که کمونیست وضعی جدید و آرمانی برای انسان در دنیاست که این هدف نیز جز به وسائل انقلابی قابل حصول نیست. مارکس تلاش می‌کند با آگاهی پرولتاریا از وضع طبقاتی خود، آن‌ها را بسیج کرده و بر علیه سرمایه‌داری بشوراند و مردم با خودآگاهی از نقش انقلابی خود شرایط موجود تضادهای طبقاتی و به طور کلی طبقات را از میان بردارد. نظریه‌های مارکس، رادیکالیسم سیاسی را به قصد آزادی و برابری انسان‌ها علیه سرمایه‌داری رواج داد اما در عمل حکومت توتالیتر خلق کرد و امنیت را به جای آزادی نشاند.

نظریه‌پرداز دیگری که بر نقش مردم و کنش سیاسی آنها تأکید داشته است، هابرماس و نظریه جامعه مدنی اوست. هابرماس در تقسیم‌بندی عقل آن را به دو حوزه ارتباطی و ابزاری تقسیم می‌کند گرچه در واقعیت، حوزه ابزاری که همان اقتصاد و دولت است، از حوزه ارتباطی قوی‌تر نشان داده می‌شود اما حوزه عقل ارتباطی که بستر حوزه عمومی است، نماینده مهارت‌های کلامی و بین‌الاذهانی است که از شأن بالاتر و عمیق‌تری برخوردار است و باید جایگاه واقعی خود را باز نماید. عقلانی‌شدن حوزه سیاست دولت نیازمند گسترش حوزه عمومی جامعه است که برخلاف عرصه تک‌ذهنی قدرت، عرصه‌ای چند ذهنی و محل برخورد اندیشه‌ها و اذهان گوناگون است و در این بین نقش مردم و رضایت آن‌ها از عملکرد دولت در حوزه عمومی به نمایش در می‌آید. حوزه عمومی به عنوان فضایی برای اعتراض و نارضایتی‌ها شناخته می‌شود که با تقویت آن مردم منافذی برای نقد سیاست‌های دولت می‌یابند.

حق اعتراض مردم در اندیشه کانت در رساله حقوق عمومی مطرح گردید و تکامل آن در منشور حقوق بشر در سی ماده تجلی یافته است. حقوقی که هر فرد انسانی صرفاً از آن جهت که انسان است فارغ از رنگ پوست، نژاد، دین، منشأ اجتماعی، موقعیت اجتماعی و جنسیت دارای آن است. کرامت انسان به معنی تکریم و بزرگداشت مقام او که دارای عزت و منزلت والا و شرف است و حقی است که در هیچ حالی از انسان قابل سلب‌شدن نیست و هرگونه رفتاری که این کرامت را مخدوش کند، رفتاری غیر اخلاقی است و باید از آن اجتناب کرد. آزادی بیان نیز یکی از مصادیق حقوق و آزادی‌های مدنی است که در اعلامیه حقوق بشر بسیار بر آن تأکید شده است و تنها به سخن‌گفتن و نگاشتن محدود نمی‌شود و حق تجمع مسالمت‌آمیز نیز بسان یک حق مستقل شناخته شده و طریقه‌ای است که انسان‌ها به وسیله آن دیدگاه‌ها و اندیشه خود را به دیگران منتقل می‌کنند؛ خواه این دیدگاه و اندیشه یک دیدگاه سیاسی، اجتماعی و یا حتی صرفا یک ایده هنری باشد. بنابراین چالش میان امنیت در روایت دولت‌خواهی و آزادی در روایت دموکراسی‌خواهی همیشه در اندیشه سیاسی و به تبع آن در تحولات سیاسی اجتماعی دوره مدرن وجود داشته است. کشورهایی به توسعه دست یافته اند که با مکانیسم‌های جامعه مدنی، احزاب، مطبوعات، حوزه عمومی، دموکراسی و حق رأی و پارلمان تعادل آزادی و امنیت را شکل داده‌اند.

پی‌گیری وضعیت بازداشت شدگان اخیر توسط کمیته سه نفره در دولت

رئیس دفتر رئیس جمهور با اشاره به تشکیل کمیته‌ای سه نفره شامل وزیر کشور، وزیر دادگستری و معاون حقوقی رئیس جمهور اعلام کرد که این کمیته موظف شد تا حساب کسانی که قصد آشوب نداشتند را از آن‌هایی که خوف و ترس ایجاد کردند، جدا کند.

به گزارش ایسنا، محمود واعظی در حاشیه جلسه هیئت دولت در جمع خبرنگاران در مورد تشکیل کمیته سه نفره برای بررسی وضعیت بازداشت شدگان و آسیب دیدگان ناآرامی‌های اخیر اظهار کرد: کمیته سه نفره‌ای که متشکل از وزیر کشور، وزیر دادگستری و معاون حقوقی رئیس جمهور هستند، براساس ابلاغی که دیروز شد وظیفه دارند بررسی‌های لازم را انجام دهند.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

جنبش‌های توده‌وار و خشونت‌های خیابانی

علی قدیری
دکتری علوم سیاسی ۹۸

نوشتاری که در ادامه می‌خوانید، به‌دنبال دغدغه‌ای برای ارائه پاسخ به دو پرسش پدید آمده است: چرا اعتراضات خیابانی به خشونت کشیده می‌شود و چرا عمدتا خشونت‌های خیابانی نتیجه‌بخش نیست؟ پاسخ به این دو پرسش سهل و ممتنع است و سهل و ممتنع بودن آن هم در یک گزاره تحدید می‌شود: پاسخ‌های بسیار زیادی که می‌توان در تحلیل این دو پرسش ارائه کرد. پاسخ‌های بسیار از آن جهت موضوع مورد بحث را تسهیل می‌کند که هر یک از حوزه‌های موضوعیِ جامعه‌شناسی، علوم‌سیاسی، روان‌شناسی و... برای تحلیل پدیده خشونت‌های خیابانی، دستگاه‌های نظری فربه‌ای دارند و پژوهشگر با دریایی بی‌کران از نظریات و داده‌های علمی مواجه است. اما روی دیگر سکه‌ی پاسخ‌های بسیار در موضوع مورد بحث آن است که گستردگی ابعاد آن سبب می‌شود تا پژوهشگر نتواند تمامی جنبه‌های موضوع را در کار خود بگنجاند و تحلیلی جامع ارائه کند؛ چراکه برگزیدن هر یک از حوزه‌های موضوعی برای پیشبرد موضوع مورد مطالعه، حتی اگر منجر به غفلت از دیگر حوزه‌های مطالعاتی نشود، ناگزیر از نادیده گرفتن دیگر حوزه‌ها و فروگذاشتن آن‌ها است. پس از این مقدمه کوتاه، در ادامه خواهم کوشید تا با توجه به محدودیت کلمات و به وسع خود به‌اختصار در مقام پاسخ‌گویی به دو پرسشِ این نوشتار برآیم.

صداهایی که امکان شنیده شدن ندارند

اگر برای کنش سیاسی و اجتماعی و تغییر شرایط از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب و اصلاح امور به دو پیش‌شرط غیرقابل تغییر اعتقاد داشته باشیم، یکی اتّکاءِ صرف به نیروهای داخلی و دوری‌گزینی از عناصر بیرونی و دیگری پرهیز از خشونت، تنها دو راه‌حل پیشِ‌روی معترضین شرایط نامطلوب باقی است: تلاش در جهت حکومت‌مندی خوب با انتخاب نخبگان و متخصصان مورد نظر و وثوق عمومی و دیگری استفاده از بسترها و ظرفیت‌های تشکیلاتی و سندیکاییِ قانونی و رسمیِ موجود برای بیان مطالبات و پیگیری آن‌ها تا به ثمر رسیدن‌شان. در ایرانِ امروز از یک‌سو بخش عمده‌ای از جایگاه‌های اثرگذار و مناصب کلیدیِ حکومتی چنان‌چه تجربه تاریخی نشان می‌دهد در یدِ افرادِ معدودی است که به‌صورت استصوابی برگزیده می‌شوند و از سوی دیگر مسئولیت‌های انتخابی که به واسطه آراء مردم نصیب برخی برگزیدگان می‌شود، با محدودیت‌هایی نظیر نظارت استصوابی تحدید و انتخاب عمومی به‌نوعی با مصلحت‌هایی حاکمیتی مواجه می‌شود که شاید برای عموم جامعه قابل درک نباشد و آن‌ها نتوانند نمایندگانی که مد نظر دارند را برگزینند. در نتیجه این شرایط، اگر گفت‌وگوی مستمری میان دولت و جامعه وجود نداشته باشد و اقناع عمومی صورت نگیرد، به‌واسطه سیاست‌های موجود، شکاف قابل ملاحظه‌ای میان بخش‌هایی از جامعه و دولت ایجاد می‌شود که تنها یکی از نتایج آن فقدان کارایی لازم و تحت تأثیر قرار گرفتن حکومت‌مندی مطلوب است. از دیگر سو بسترها و ظرفیت‌های تشکیلاتی و سندیکاییِ قانونی و رسمیِ موجود با محدودیت‌های فعالیتیِ مختلفی مواجه‌اند و برخی جنبش‌های اجتماعی نیز به رسمیت شناخته نمی‌شوند و فعالین آن با مشکلاتی بسیاری دست‌وپنجه نرم می‌کنند. استمرار عدم حکومت‌مندی خوب سبب انباشت مشکلات عدیده‌ای در گذر زمان می‌شود و فقدان زیرساخت‌های مناسب ساختاری و نهادی در اعتراض به وضعیت نامطلوب سبب می‌شود تا بخش‌های معترض جامعه به‌سبب آن‌که نمایندگانی از جنس خود را در دولت نمی‌یابند تا صدای اعتراضی آنان باشند، خود به خیابان‌ها بیایند و با اقداماتی رادیکال، صدای‌شان را به دولت برسانند. طبعا از یک‌سو هرچه مشکلات معترضان حادتر باشد به‌نوعی که استمرار شرایط موجود، زیست آنان را تهدید کند و از دیگر سو اعتراضات آنان در گذر زمان به‌سبب آن‌که منفذهای مناسبی جهت ابراز پیدا نکرده است، تجمیع شود و به یک‌باره فوران کند، با رفتارهای رادیکال‌تر و خشن‌تری از معترضان مواجه خواهیم شد. هرچه گروه‌های اعتراضیِ بخش‌های مختلف جامعه در خیابان‌ها در نبود تشکیلات و گروه‌های رسمی و شناخته‌شده‌ی معترض بیشتر به یکدیگر بپیوندند، خصلت‌های جنبش‌های توده‌وار را می‌یابند و با بزرگ‌تر شدن، بر قدرت تخریب آنان افزوده می‌شود و جلوه‌ای خشونت‌آمیزتر پیدا می‌کنند. در این میان اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ از یک جهت قابل تمایز با موارد اعتراضی پیشین است و آن نوورودانِ خیابانی و افزوده شدن بخش‌هایی از جامعه به معترضان خیابانی است که تا پیش از این در اعتراضات گذشته حضو نداشتند و یا حضورشان جلوه متفاوتی داشت. در سال‌های اخیر با تشدید تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، فروش نفت کشور تا حد زیادی کاهش یافت و دولت با کسری بودجه شدیدی مواجه شد که در شرایط مادی و رفاهی خانوار ایرانی به‌خصوص طبقه متوسط اثرگذار بود. تمدید وضعیت اقتصادی نامطلوب سبب شده است تا بخش‌هایی از طبقه متوسط که تا پیش از این نمایندگانِ اعتراضیِ مسالمت‌آمیز جامعه بودند، به طبقه محروم و فقیر جامعه بپیوندند و به‌اصطلاح با پدیده‌ای ذیل عنوان «نوتهیدستان» یا «طبقه متوسط فقیرشده» مواجه شویم و نحوه بروز اعتراضی آنان نیز در اثر این تغییر، دگرگون و خشونت‌آمیز شود. این پدیده از آن جهت اهمیت دارد که معمولا کسانی که به‌تازگی تهیدست شده‌اند، از خشم ناامیدی بر خود می‌لرزند و خاطره چیزهای خوب گذشته زندگی‌شان خون را در رگ آنان به‌جوش می‌آورد. این گروه جدید محرومانی‌اند که به جنبش-های توده‌وار پاسخ موافق می‌دهند. این گروه جدید با مقایسه وضعیت کنونی خود با گذشته‌شان، احساس نوعی طردشدگی و زخم‌خوردگی ناشی از نوعی نظم ناعادلانه دارند و چنین حسی سبب واکنش‌های شدیدی به وضعیت کنونی می‌شود.

موج‌سواری رسانه‌ای و توهم شنیده شدن

اما در بروز خشونت‌آمیز اعتراضات خیابانی در قالب جنبش‌های توده‌وار، تنها نبود نهادها و ساختارهای اعتراضیِ مسالمت‌آمیز موثر نیست بلکه عوامل دیگری نیز دخیل است. یکی از این عوامل، موج‌سواری رسانه-های خارجی در اغراق از شرایط نامطلوب کنونی کشور است. شاید بارها این نکته را به الفاظ گوناگون از رسانه‌های داخلی، دولتمردان و حتی برخی تحلیل‌گران سیاسی شنیده و در برابر پذیرش آن مقاومت کرده باشید و این نکته را بیان کنید که ما شرایط نامطلوب کنونی را با گوشت و پوست خود احساس می‌کنیم و دیگر نیازی به فضاسازی رسانه‌های خارجی نیست. اما مقصود نگارنده فراتر از درک شرایط نامطلوب کنونی به‌صورت شخصی و بلکه بزرگ‌نمایی آن‌ها در بین گفت‌وگوهای عمومی و حاکم شدن فضای یأس است. بگذارید تا موضوع را کمی بیشتر واکاوی کنم. در شرایط کنونی نه فقط بدنه جامعه بلکه بسیاری از مدیران و مسئولین دولتی نیز به این امر اذعان دارند که با شرایط نامطلوبی مواجه‌ایم و کمتر فردی را می‌توان یافت که بر این امر صحه نگذارد و تمام قد از شرایط کنونی دفاع کند. اما این‌که در شرایط کنونی در حوزه‌هایی شرایط نامطلوب است، به‌این معنا نیست که دیگر همه‌چیز تمام شده است! ناامیدیِ کنونی به‌دنبال عوامل متعددی نظیر بیکاری، تنها زاده تهدید فقر نیست، بلکه بیش از آن، ناشی از چشم‌انداز غیرمنتظره یک نیستیِ همه‌جانبه در آینده پیش‌رو به‌دنبال القائات رسانه‌های خارجی است؛ القائاتی از این جنس که گرفتار این احساس بشویم که همه چیز دیگر به پایان رسیده است. زمانی‌که این نکته را حتی به نزدیک‌ترین دوستان خود منتقل می‌کنیم، با این اتهام گرفتار می‌شویم که اسیر تئوری توطئه شده‌ایم؛ اما باید این نکته را گوشزد کرد که وجود توطئه با تئوری توطئه متفاوت است و نباید گفتمان تئوری توطئه ما را چنان دربرگیرد که اساسا منکر هر گونه توطئه‌ای شویم. در شرایطی که نتوانیم برای معترضان اجتماعی، میان شرایط نامطلوب کنونی و اغراق در شرایط نامطلوب کنونی که آن را به‌طور علاج‌ناپذیری تباه‌شده ترسیم می‌کنند تمایز قائل شویم، نتیجه‌ای جز ناامیدیِ تثبیت‌شده اجتماعی به‌دنبال نخواهد داشت و روی دیگر این وضعیت، حرکت در جهت امیدهای کاذبی است که از آن سوی مرز داده می‌شود و معترضان در این شرایط، احتمالا بیشتر به‌دنبال دوره‌گردان امیدفروش می‌روند تا یاری‌رسانندگان! دوره‌گردان امیدفروش آنانی‌اند که می‌کوشند ذهن جمعیِ جنبش توده-وار را نه فقط در پلیدیِ اکنون اقناع کند بلکه عامدانه به این پلیدی دامن می‌زند تا بتواند آرمانشهر خود را برای آنان ترسیم کند؛ درواقع تقبیحِ اکنون بدون بستن امیدِ قطعی به آینده بهتر نمی‌تواند از اصالت برخوردار باشد زیرا به هر میزان هم که توده بر پلشتی کنونی تأسف بخورد، اگر چشم‌اندازهای آتی حاکی از وخامت بیشتر یا حتی استمرار اوضاع کنونی و عدم‌تغییر باشد، به‌طور اجتناب‌پذیری به‌سوی سازش با شرایط موجود منجر خواهد شد. عمده اپوزیسیونِ کنونی، می‌کوشد تا توده معترض را از وضعیت کنونی منزجر و به آینده‌ای شکوهمند امیدوار کند؛ پراکندن امید به آینده با بریدن از شرایط کنونی، قوی‌ترین محرک توده با تصور شرایط زیست بهتر است، به آن میزان قوی که به آن شهامت حضور در خیابان و دست یازیدن به هر اقدام خشونت‌آمیزی را بدهد.

خشونت جنبش توده‌ای در برابر خشونت دولت

برخی از تحلیل‌ها، چرایی به خشونت کشیده شدن اعتراضات خیابانی را در نحوه برخورد دولت با اعتراضات و خشونت آن خلاصه می‌کنند؛ فارغ از این‌که تا چه میزان به تک‌علتی دیدن پدیده‌های اجتماعی نقد وارد است، باید گفت که قانون اساسی ایران اعتراض را حق قانونی شهروندان می‌داند و در نتیجه مطابق قانون اساسی، اعتراضات مردمی با رعایت شرایطی به‌رسمیت شناخته می‌شود. اما مقصود از طرح بحث اخیر، چگونگی احقاق حق اعتراض در ایرانِ کنونی نیست. اگرچه چنین نیست که دولت ایران اعتراضات مردمی را به‌رسمیت نشناسد و صرفا درصدد برخورد با آنان برآید، اما بگذارید تصور کنیم چنین است. نتیجه در برابر هم قرار گرفتن خشونت جنبش‌های توده‌ای و خشونت دولت چیست؟ هانا آرنت، فیلسوف سیاسی آلمانی به این پرسش بدین نحو پاسخ داده است که در مصافی که خشونت در برابر خشونت قرار گیرد، یعنی خشونت مردم در برابر خشونت دولت، «دولت همیشه دارای برتری مطلق است» و این به آن سبب است که خشونت نیازمند ابزار و نیرو است و ابزار و نیرویی که دولت برای خشونت در اختیارش است، همواره فاصله عظیمی با ابزار و نیروی مردمی دارد. البته باید به این نکته توجه داشت که منظور ابزار خشونت‌آمیز جنبش‌های توده‌ای است و نه گروه‌هایی که از جانب کشورهای متخاصم آموزش دیده و تجهیز شده‌اند. اما دولت همواره ابزار و نیروی بیشتری برای اعمال خشونت دارد و مردم هرچه قدر هم که به خشونت متوسل شوند، با خشونت بیشتری از سوی دولت مواجه خواهند شد و طبعا اگر در میان معترضین گروه‌های معاند نیز حضور داشته باشند، برخورد دولت قهرآمیزتر خواهد بود. اما هانا آرنت بلافاصله این سوأل را مطرح می‌کند که برتری مطلق دولت در بهره بردن از خشونت در برابر توده تا کجاست؟ آرنت به این نکته اشاره دارد که این برتری تا مادامی ادامه می‌یابد که «ساختار قدرت دولت دست‌نخورده و سالم بماند». منظور آرنت از این عبارت آن است که در مسابقه خشونت، دولت همواره برتر است تا آن‌جا که کانون و هسته اصلی قدرتِ حکومت فرونپاشد. آرنت نشانه این امر را در «اطاعت نیروهای پلیس یا ارتش در اطاعت از فرمان‌ها» می‌داند. ایده آرنت را می‌توان چنین خلاصه کرد: تا مادامی که دولت بر نیروهای نظامی خود کنترل دارد، در برابر خشونت توده‌ها، دست بالا را دارد. چکیده‌وار می‌توان از این مبحث چنین نتیجه گرفت که به‌سبب توانمندی دولت در کنترل نیروهای نظامی خود، اقدامات خشونت‌آمیز توده‌ها در شرایط کنونی راهگشای اعتراضات آنان نخواهد بود.

چه باید کرد؟

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نمی‌توان از پذیرش شرایط نامطلوب کنونی شانه خالی کرد و اعتراضات را نادیده گرفت. اما خشونت در اعتراضات راه به‌جایی نمی‌برد و باید تلاش کرد تا بتوان با اقداماتی، اعتراضات را به‌شکلی مسالمت‌آمیز پیش برد تا هم منجر به برخورد دولت و توده معترض نشد و هم اعتراضات به‌بهبود شرایط منجر شود. توده معترض اکنون احساس می‌کند که نظرش در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها خیلی پُررنگ نیست و عموماً تصمیماتی توسط دیگران به آن تحمیل می‌شود و تنها مجبور به اطاعت از آن‌ها است. دیگر آن‌که توده معترض امکان و زمینه‌ای تضمین‌شده برای بیان نقطه نظرات انتقادی و اعتراضی خود نمی‌بیند. یکی از راه‌های تجربه‌شده موفق در بیان اعتراضات مسالمت‌آمیز آن است که نظام تحزب، سندیکاها و به‌عبارتی ظرفیت‌های تشکیلاتی موجود به رسمیت شناخته شوند و امکان فعالیت‌های بیشتری بیابند تا اولا با ایفای نقش میانجی بتوانند نظرات، مطالبات و انتظارات توده مردم را به دولت منتقل و پیگیری کنند و دوما در مواقع بحرانی، دولت گروه‌های منسجمِ شناخته‌شده‌ای را در پیشِ‌روی خود داشته باشد تا بتواند با آنان گفت‌وگو و از شیوع اعتراضات خشونت‌آمیز جلوگیری کند. آزادی عمل بیشتر رسانه‌های کشور برای بازتاب روایات متکثر و نمایندگی طیف‌های وسیع‌تر اجتماعی توانایی پرداختن به موضوعات انتقادی را افزایش می‌دهد. همه این‌ها راهکاری در جهت ایجاد حوزه عمومی فعال و انتقادی است تا به‌واسطه آن ساختاری شکل گیرد که شهروندان بتوانند به‌صورت مسالمت‌آمیز اعتراض کنند. علاوه بر لزوم حوزه عمومی در جهت پیشبرد مسالمت‌آمیز اعتراضات، هرچه کشور با بهبود شرایط اقتصادی به‌سمت ساختارهای طبقه متوسط سوق پیدا کند و سیاست‌های اقتصادی دولت امکان رشد این طبقه را فراهم سازد، خشونت کاهش پیدا می‌کند. همه این‌ها در صورتی امکان‌پذیر است که اولا دولت به درکی درست از شرایط کنونی نائل شود و دوما با وحدت نخبگان و ائتلاف میان بخش‌های مختلف دولت بتوان در راستای بسترسازی برای پیشبرد مسالمت‌آمیز اعتراضات، مشارکت بیشتر توده مردم در ساختار دولت به واسطه احزاب، سندیکاها و تشکل‌های مردمیِ حرفه‌ای، بهبود وضعیت کنونی و در نهایت حکمرانی مطلوب حرکت کرد.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

اعلام نکردن آمار کشته‌شدگان سبب بهره‌برداری منافقین می‌شود

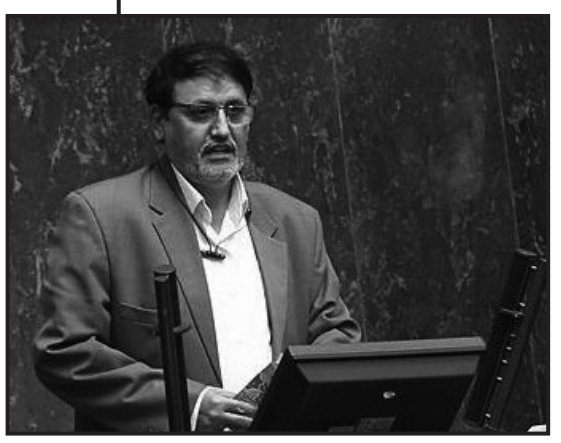

نماینده مردم خمینی‌شهر در مجلس شورای اسلامی گفت: نظر مجلس این است که آمار را وزارت کشور اعلام کند تا در آرا تشتت نشود و اگر وزیر کشور آمار کشته‌شدگان را اعلام نکند نمایندگان این کار را خواهند کرد.
سید محمدجواد ابطحی در گفت‌وگو با ایسنا در خصوص ضرورت داشتن رفتار صادقانه با مردم و لزوم ارائه آمار کشته‌شدگان اعتراضات اخیر توسط مسئولان رسمی، اظهار کرد: مسئولیت ارائه آمار کشته‌شدگان با وزیر کشور است و اعلام نکردن آمار موجب می‌شود که بلندگوهای دشمنان این آب و خاک از قبیل سلطنت‌طلبان و منافقان آمارهای ضد و نقیض و بعضاً بزرگ‌نمایی شده اعلام کنند.

ایران و غرب، یک جدال رسانه‌ای

علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

نیمه شب ۲۴ آبان ماه، خبری بسیار تأثیرگذار در سطح کشور مخابره شد. خبر منتشرشده، حاکی از افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت بنزین آزاد از ساعت ۲۴ می‌داد. شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی ایران در اطلاعیه خود، قیمت هر لیتر بنزین معمولی را ۳۰۰۰ تومان و قیمت هر لیتر بنزین سوپر را ۳۵۰۰ تومان اعلام کرد. در این اعلامیه سهمیه هر واحد وسیله نقلیه شخصی ۶۰ لیتر اعلام شد که با نرخ هر لیتر ۱۵۰۰ تومان محاسبه می‌گردد. این مسئله در همان روز اول در شهرهای مختلف ایران موجبات اعتراض را فراهم کرد. این اعتراضات که در روز اول جنبه تساهل بیشتری داشت، در روزهای بعد از آن به سمت شورش‌های خیابانی پیش رفت، تا جایی که دولت ایران، قطع اینترنت سراسری و مقابله با چنین جنبش‌های خشونت‌آمیزی را در دستور کار قرار داد. قطع اینترنت در سطح ملی هزینه‌های سنگینی را به بدنه اقتصاد و جامعه ایران وارد کرد، اما در برابر این هزینه‌ها، امنیت کشور در برابر رسانه‌های معاند و وابسته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در نوشتار پیش رو، به بررسی رویکردهای مختلف رسانه‌های خارجی در برابر اخبار منتشره از ایران در بحبوحه بازه زمانی مذکور خواهیم پرداخت.

در میان رسانه‌های انگلیسی زبان، خبرگزاری رویترز با پوشش حوادث ایران نوشت :« مردم به افزایش قیمت بنزین معترض هستند. این اعتراض‌ها به درگیری مردم و پلیس منجر شده است». از طرف دیگر، بنگاه خبرگزاری بزرگ دیگر، آسوشیتد پرس، در خبر کوتاه خود درباره حوادث ایران عنوان کرد: « تظاهرات نسبت به تصمیم ناگهانی دولت ایران مبنی بر افزایش قیمت سوخت، بار خشونت‌باری به خود گرفته است، نیروهای امنیتی و مردم در چندین شهر در سراسر ایران با یکدیگر درگیر شدند». خبرگزاری فاکس نیوز، خبرگزاری نزدیک به دولت آمریکا در گزارش خود با رویکرد خاص محافظه‌کارانه خود نوشت: «به دنبال افزایش ۵۰ درصدی قیمت نفت در ایران مردم به خیابان‌ها آمدند و اعتراض خود را بیان کردند». خبرگزاری بزرگ اروپایی فرانس‌پرس در خبر خود نوشت: « تظاهرات و اعتراضات مردمی به دنبال افزایش قیمت بنزین در ایران ادامه دارد. تا کنون چندین نفر به دلیل درگیری با پلیس در شهرهای ایران کشته شده اند». با نگاهی به شیوه نگارش اخبار و نحوه ورود به این مسئله در میان رسانه‌های انگلیسی زبان، شاهد شیوه خنثی خبرنگاری و استفاده از الفاظ خاص جهت ایجاد فضای بی‌طرفی در میان این گزارش‌ها و اخبار هستیم. این انتخاب الفاظ به گونه‌ای است که حتی بنگاه خبری فاکس نیوز که بیشترین نزدیکی را به دولت معاند ایالات متحده دارد نیز به جهت ترس از خدشه به اعتبار خبری خود، کمترین پرداخت ممکن را به این مسئله داشت. در شرایطی که وضعیت نامعلوم و غبارآلود بر فضای کشور حاکم است، خبرگزاری حرفه‌ای با انگیزه عدم آسیب به شخصیت خود، سعی بر آن دارد که تا معلوم شدن وضعیت صحیح اتفاقات، به اظهار نظر در این زمینه نپردازد. در طرف دیگر رسانه‌های خارجی، رسانه‌های فارسی‌زبان فعال در خارج از کشور قرار داشتند. بسیاری از این رسانه‌ها که به بهانه‌های خاص سیاسی و در جهت تأثیرگذاری در سطح سیاست داخلی کشور ایران تأسیس شده‌اند، اهدافی غیر از صرف «نگارش خبر» را دنبال می‌کنند و معمولاً به دنبال تشدید شرایط بحران در کشور و تضعیف قوه حاکم در ایران هستند. در این میان رسانه‌هایی مانند بی‌بی‌سی فارسی، ایران اینترنشنال، رادیو فردا و صدای آمریکا سردمداران پوشش اخبار ایران به صورت‌های خاص بودند. این رسانه‌ها با انتشار عکس‌های تجمعات و بزرگنمایی در شیوه برخورد با متخلفان، موجبات تشویش اذهان عمومی و مکدرساختن فضای اعتماد به دولت در داخل ایران را فراهم آوردند. این رسانه‌ها با حمایت از شورش‌های صورت‌گرفته در داخل مرزهای ایران و مخابره اطلاعیه تجمعات مختلف سعی در تشویق مردم به شرکت در این تجمعات و امنیتی‌کردن فضای اعتراضی در کشور را داشتند. دامنه این بزرگنمایی تا حدی بود که رسانه‌ای مانند بی‌بی‌سی فارسی با تیتر کردن قسمتی از صحبت‌های محمد خاتمی به صورت تقطیع‌شده به تخریب این چهره که از منتقدین دولت ایران به شمار می‌رود پرداخت. این رسانه‌ها تنها هدف خود را تأکید بر شکاف‌های اجتماعی ایران و تضعیف دولت ایران از درون قرار داده‌اند. مقایسه فعالیت‌ها و مرزهای رعایت‌شده در رسانه دولتی انگلستان، بی‌بی‌سی، در بخش‌های انگلیسی و فارسی به نیکی نشان‌دهنده انگیزه‌های متفاوت بخش انگلیسی به عنوان خبرگزاری و بخش فارسی به عنوان تشدیدکننده فضای ناامنی در ایران است.

باید اذعان داشت که در شرایط کنونی کشور، تبلیغات رسانه‌های مغرض و وابسته، به نتیجه‌هایی جز وضعیت نابسامان امنیتی برای کشور و تقویت انگیزه دولت برای قطع اینترنت منجر نشده است. در چنین شرایطی حتی اگر عده‌ای از مردم قصد مطرح‌کردن اعتراضی مسالمت‌آمیز و مدنی داشتند، امکان این اعتراض از آن‌ها گرفته شد. به طور قطع، وظیفه ابتدایی هر دولت در ایران تأمین امنیت ملی و جلوگیری از مداخله دولت‌های خارجی در فضای سیاسی کشور است و این وظیفه طبیعی، هر دولتی را به سمت استفاده از تمام امکانات خود در جهت تأمین این مسئله سوق می‌دهد. این استفاده از امکانات، طبیعتا مسائلی مانند اینترنت و ایجاد اختلال در ارتباطات بین افراد را نیز شامل می‌شود. دخالت دولت‌های بیگانه از طریق رسانه‌های جمعی، بیش از پیش بهانه‌های لازم را جهت چنین اقداماتی فراهم می‌آورد که چیزی جز تضییع حقوق شهروندی برای ملت ایران به همراه ندارد.

ماهیت مداخله‌ی دولت‌های خارجی در اعتراضات آبان ۱۳۹۸

حسین گلمکانی
کارشناسی علوم سیاسی ۹۶

در هر جامعه‌ای همواره امکان تضاد و تعارض میان خواست ملت و رأی دولت وجود دارد. اختلافات داخلی یک کشور، به مرزهای آن کشور معطوف است؛ چراکه ذی‌نفعان تصمیمات دولت، در زمینه سیاست‌گذاری عمومی، در داخل مرزهای آن کشور زندگی می‌کنند یا دست کم تابع حقوق داخلی آن کشور هستند. جنس این نوع از تضاد با تضاد میان دو دولت متفاوت است. درواقع تضاد میان دو دولت، تضاد منافع و شاید تضاد در ایدئولوژی است. در این یادداشت ما از این منظر به قضایا نگاه می‌کنیم که تضاد میان دولت‌ها، در حقیقت تضاد میان منافع آن‌هاست. دولت‌های متعارض، برای تغییر در رفتار سیاسی طرف مقابل خود، ابزارهای متعددی در دست دارند. باید همواره به این مسئله توجه نماییم که یک دولت در راستای منافع خود و سرزمین خود گام برمی‌دارد؛ بنابراین باید خواست عمومی یا منفعتی بارز برای حمایت یک دولت از مردم دیگر کشورها وجود داشته باشد. حمایت بیگانگان از مردم یک کشور، گاه از جانب آن ملت رد شده و گاه مورد پذیرش آن‌ها قرار گرفته است.

در مناسبات داخلی هر کشوری، آلترناتیو یا آلترناتیوهایی در برابر دولت وجود دارند. آلترناتیو می‌تواند درون ساختار دولت یا بیرون از آن وجود داشته باشد. اعتراضات عمومی، فرصتی است که آلترناتیوها در برابر دولت‌ها صف‌آرایی می‌کنند. سقوط، اصلاح و تغییر رفتار یک دولت، می‌تواند برای دولت دیگری منفعت ایجاد کند و در مناسبات دو کشور، امتیازات و سهم بیشتری از منافع را برای کشور دوم به همراه داشته باشد. پذیرش حمایت دولت بیگانه، تصمیمی است که آلترناتیو گرفتن آن را بر عهده دارد؛ اما اگر آلترناتیوی وجود نداشته باشد، مضار مداخله بیگانگان، بسیار کمتر از منافع احتمالی آن برای اقشار و گروه‌های اجتماعی معترض مشهود خواهد بود. در نگاهی خوش‌بینانه، مداخله دولت خارجی در اعتراضات داخلی، جنبه حمایتی دارد و پس از تحقق خواست معترضین، روابط دو دولت به روابطی دوستانه مبدل خواهد شد و منافع مشترکی را برای آن‌ها به دنبال خواهد آورد. در نگاهی واقع‌گرایانه، مداخله دولت خارجی که آن را حمایت می‌نامند، در امور کشور دیگر، یادآور اسب ترواست. در واقع دولت خارجی نتوانسته خواست خود را به طرف مقابلش تحمیل کند و در هنگامی که خود را از گشودن دروازه‌های طرف مقابلش عاجز می‌یابد، در قالب یک خیرخواه و تحت عنوان حمایت، تلاش می‌کند تا جایگاه جدیدی را در آن کشور کسب کند و این امر به دست خود آن ملت محقق می‌شود. بر این پایه، چنین حمایت‌هایی را که پیش از این منفعت‌طلبانه نامیدیم، اکنون خصمانه می‌نامیم.

موارد عینی متعددی برای اثبات این ادعا وجود دارد. در سال ۱۹۵۶، اختلافات گسترده‌ای میان اعضای حزب کمونیست مجارستان بوجود آمد. مرگ استالین، باعث شد که برخی از اعضای حزب، خواستار تجدید نظر در سیاست‌های کلی مجارستان شوند. ایمره نادی از جمله این اعضا بود که در جریان این اختلافات از حزب اخراج شد و راکوشی، رقیب او با حمایت کامل مسکو، به ادامه‌ی سیاست‌ها استالینیستی در مجارستان پرداخت. از سرگیری سیاست‌های پیشین و دخالت گسترده شوروی، موجب اعتراض دانشجویان این کشور در بوداپست گردید که به سرعت فراگیر و تبدیل به یک انقلاب شد. رادیو اروپای آزاد در تهییج مردم و تحریک آن‌ها به انقلاب علیه دولت دست‌نشانده شوروی، نقشی اساسی داشت و رسانه انقلابیون محسوب می‌گردید. ایالات متحده که پیش از این به دنبال راهی برای نفوذ در پرده‌های آهنین بلوک شرق می‌گشت، حمایت خود را از انقلابیون اعلام کرد و به آن‌ها وعده پشتیبانی داد. انقلاب در ظاهر پیروز شد. ایمره نادی به عنوان نخست‌وزیر مستقر گردید و حدود سی هزار نیروی نظامی شوروی مجارستان را ترک کردند. در بامداد ۴ نوامبر، یک روز پس از اعلام خروج نیروهای شوروی از مجارستان، ارتش شوروی از مرز رومانی وارد مجارستان شد، به بوداپست حمله کرد و دست به کشتار و تخریب گسترده‌ای زد. ایمره نادی دستگیر گردید و یک سال بعد اعدام شد. در تمام طول این مدت رادیو اروپای آزاد و ایالات متحده سکوت کردند و بعد از آن با استناد بر کشتار گسترده ارتش سرخ در مجارستان و ۲۰۰ هزار پناهنده‌ی مجار در کشورهای اروپایی، نهایت تلاش خود را انجام دادند تا نشان دهند، روی کار آمدن خروشچف و مرگ استالین، چیزی را درباره شوروی تغییر نداده است.

در جریان اعتراضات سراسری ایران در آبان ۱۳۹۸، ایالات متحده‌ی آمریکا در صدر کشورهایی بود که قصد داشت اسب تروای خود را در میان آشوب‌های داخلی وارد ایران کند. ترامپ، مدتی پیش از اعتراضات از لفظ ملت تروریست، درباره‌ی ملت ایران استفاده کرده بود و این نخستین مرتبه‌ای نبود که چنین صفتی از جانب رئیس‌جمهور ایالات متحده به ملت ایران نسبت داده می‌شد. در جریان اعتراضات سراسری، ترامپ به یک‌باره ادبیات خود را تغییر داد و از لفظ ملت بزرگ برای ملت ایران استفاده کرد. تأسف‌بار است که رویکردی چنین خصمانه درک نشود و در شرایطی که هیچ آلترناتیو دارای مشروعیت و صلاحیتی موجود نیست، اسب تروا از دروازه‌های ایران عبور کند و حتی حمله نظامی ایالات متحده، با وجود نمونه‌های عراق و افغانستان، در ذهن عوام مطلوب شمرده شود.

ادعای سران نظام، مبنی بر این است که تبدیل‌شدن اعتراضات به ناآرامی‌های گسترده و به تعبیری اغتشاش، ناشی از مداخله بیگانگان و حمایت صهیونیسم از شبکه‌های دست‌نشانده‌ای در میان مردم، که برای چنین مواقعی آموزش دیده و برنامه‌ریزی انجام داده‌اند، است. جدای از حقانیت و یا عدم حقانیت هر گونه اعتراض، نمی‌توان منکر این مسئله شد که استقلال کشور، امری حیاتی است و اگر مشاهده شود که امروز، این مسئله تحت‌الشعاع حمایت دیگر کشورها از معترضین قرار می‌گیرد، باید حیطه علت‌جویی را یا به عدم مدیریت اعتراضات توسط یک آلترناتیو واقعی و یا به هدایت جریان اعتراضات از خارج معطوف کرد.

موضع‌گیری نتانیاهو با مواضع پیشین او تفاوتی نداشت. اسرائیل، همواره به دوستی با مردم ایران و در مقابل آن دشمنی با نظام جمهوری اسلامی تأکید داشته‌است. در شرایط انزوای دیپلماتیک، کاهش جدی صادرات و درآمدها، فشار ناشی از تحریم‌ها و تورم گسترده در ایران، اعتراضات سراسری برای اسرائیل، می‌تواند بسیار خوشحال‌کننده باشد. در چنین شرایطی، اعلام حمایت شش کشور اروپایی از اینستکس که سازوکاری برای تبادل مالی میان ایران و اروپاست، نتانیاهو را به شدت خشمگین کرد. سوئد، یکی از این شش کشور است که چند روز قبل از اعلام حمایت از اینستکس، نسبت به جمهوری اسلامی مواضع بسیار سخت و تندی اتخاذ کرده بود. تا جایی که نماینده‌ی پارلمان اروپا از سوئد، در پارلمان اروپا، فریاد «جمهوری اسلامی نمی‌خواهیم» سر داده بود. چنین اقدامات متناقضی در چارچوب کسب منفعت تعریف نمی‌شود و می‌توان این مسئله را به مداخلات دیگر کشورها نیز تعمیم داد.

به جرأت می‌توان اعلام نمود که مواضع هر کشوری، باید تضمین‌کننده منافع آن کشور باشد. دولتی که چنین رویکردی را مد نظر قرار ندهد، مورد مذمت قرار می‌گیرد. منفعت‌جویی، تنها هدف هر دولت خارجی در یک کشور دیگر است. کسب منفعت می‌تواند با تظاهر به دوستی و یا به طور آشکار خصمانه باشد؛ اما نقش آلترناتیوها و حتی خود دولت‌ها در به بازی گرفتن کشورهای خارجی بسیار حائز اهمیت است. عدم وجود آلترناتیو، راه را برای نفوذ دولت خارجی باز می‌گذارد و حتی امکان مدیریت اعتراضات را به او می‌دهد. به‌طوری که گروه‌های مخالف کوچک، راهی به جز وابسته‌کردن خود به دولت خارجی در جهت کسب جایگاه و اعتبار نخواهند دید.

از این جهت می‌توان مداخله بیگانگان در مسائل داخلی کنونی ایران را هم برای دولت از جهت ایجاد خدشه در استقلال و حاکمیت و شاید امنیت و هم برای معترضان از جهت سعی در وابسته‌کردن آن‌ها خصمانه دانست. این برداشت، به معنی وابسته نشان‌دادن جریان اعتراض‌آمیز آبان ۹۸ به خارج از کشور نیست. طیف معترضان به گرانی بنزین، طیفی بسیار گسترده است. از حامیان همیشگی نظام که اعتراضی صرفاً معیشتی دارند، تا گروه‌هایی که همواره مخالفت یا به تعبیری دشمنی خود را به صورت آشکار با جمهوری اسلامی ابراز نموده‌اند، در این طیف قرار دارند.

اعتراضات خشونت‌آمیز از چنین طیف گسترده‌ای که دلیل موجه و عقلانی برای اعتراض دارند ساخته نیست و نباید فرض نقش اساسی دولت‌های خارجی در تلاش برای ایجاد رابطه با برخی گروه‌های مخالف را به کلیه طیف معترضان تعمیم داد و به این شکل از جنبه‌های صحیح و حقانی اعتراضات شانه خالی کرد. مداخله بیگانگان در اعتراضات، در کنترل دولت نیست؛ اما می‌توان پیامدهای آن را با فراهم آوردن شرایط اعتراض مسالمت‌آمیز کاهش داد و حتی این مداخلات را تا سطح اعلام نظر صرف کاهش داد.

محیط زیست

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

منشا بوی نامطبوع تهران خارج از پایتخت است

معاون نظارت و پایش اداره کل محیط زیست استان تهران گفت: منشا بوی نامطبوع تهران خارج از پایتخت است.
به گزارش ایسنا محمد رستگاری - معاون نظارت و پایش اداره کل محیط زیست استان تهران- با اشاره به منشأ اصلی بوی نامطبوع در تهران اظهارکرد: بوی نامطبوع در تهران با وزش باد از نواحی جنوبی شهر احساس شد و بلافاصله استاندار تهران دستور بررسی فوری این موضوع را صادر کرد.
وی افزود: طبق بررسی‌ها و اندازه گیری‌های که تیم‌های کارشناسی از غرب تا شرق تهران انجام دادند هیچ گاز خطرناک و آلاینده‌ای در سطح شهر مشاهده نشد و در گام بعدی کانون‌هایی که زمینه ایجاد این آلودگی‌ها را در سطح شهر تهران دارند، مورد بررسی قرار گرفتند.

استیضاح حجتی و نعل وارونه روحانی

الهه موسوی
روزنامه نگار محیط زیست

استیضاح وزیر جهادکشاورزی در هفته‌های اخیر بحثی پرمناقشه را بین گروه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و حتی محیط زیستی دامن زد و این بحث هنگامی شدت گرفت که حسن روحانی، رئیس جمهور با پذیرش این استعفا، برگ برنده‌ای برای فرار از پاسخ گویی و توضیح برخی ماجراهای پشت پرده وزارت جهادکشاورزی را برای وزیر خود خرید.
روحانی با پذیرش استعفای حجتی نه تنها برای وزیر خود فرصت فرار از پاسخ گویی پدید آورد که حق توضیح‌خواستن را به عنوان یکی از اصول اساسی «منشور حقوق شهروندی» خودش، از نمایندگان مردم سلب کرد.
استیضاح محمود حجتی وزیر جهادکشاورزی با ۳۷ امضا توسط هیأت رئیسه اعلام وصول شده بود و قرار بود او در جلسه صبح سه‌شنبه هفته گذشته مجلس حضوریافته و به پرسش‌های نمایندگان مردم پاسخ دهد که پذیرش استعفای او از سوی رئیس جمهور و به کارگیری‌اش به عنوان «مشاور خود در امور کشاورزی و امنیت غذایی» مانع اجرای این برنامه شد؛ برنامه‌ای که می توانست به عنوان ابزاری برای احقاق حق شهروندان و شفاف‌سازی رویدادهای مورد سؤال، از سوی نمایندگان مردم به کار گرفته شود.
استیضاح در فرهنگ سیاسی، یکی از سازوکارهای مورد استفاده در حوزه داخلی کشورها و عرصه مناسبات دو قوه مقننه و مجریه است. این واژه بر گرفته از واژگان عربی و به معنای درخواست توضیح است؛ اما در اصطلاح سیاسی به معنای پرسش رسمی نمایندگان مجلس از رئیس جمهور، هیأت وزیران یا یک وزیر است که پس از ارائه توضیحات آن‌ها، باید برای ادامه کارشان از مجلس مجدداً رأی اعتماد بگیرد. طرح استیضاح به خودی خود به مفهوم عزل مقام مورد استیضاح نیست؛ بلکه نخستین گام در این مسیر تلقی می‌شود و چنانچه در رأی گیری پس از توضیحات وزیر، به او رأی عدم اعتماد داده شود، آن مقام برکنار می‌شود.
در نظام‌های سیاسی پارلمانی که ارتباط بیشتری بین دو قوه مقننه و مجریه وجود دارد، مجلس و پارلمان که نمایندگان آن از سوی مردم انتخاب می‌شوند حق دارند تمامی اقدامات و عملکردهای قوه مجریه را زیر نظر بگیرند و از راه طرح سئوال، استیضاح و ایجاد کمیسیون‌های تحقیق یا نهادهای نظارتی چون دیوان محاسبات، این قوه را کنترل کنند. همچنین قوه مقننه حق دارد با صدور رأی عدم اعتماد هیأت وزیران یا یک وزیر را برکنار کند.
استیضاح در واقع یک فرصت است برای شفاف سازی؛ فرصتی که گاه با نعل وارونه از سوی مقام بالادست وزیر یعنی رئیس جمهور از شهروندان گرفته می‌شود. درست مانند محمود حجتی که چون استیضاح خود را بیش از دو بار گذشته جدی پنداشت، اراده کرد که با دادن استعفا از آن فرار کند و رئیس جمهور با پذیرش استعفای او، امکان بررسی عملکرد او از سوی نمایندگان مجلس را منتفی کرد.
استیضاح محمود حجتی می‌توانست فرصتی برای بررسی عملکرد وزارتخانه پر اهمیت و پرماجرای جهادکشاورزی، به عنوان نهاد متولی تولید غذا در کشور به حساب بیاید؛ وزارتخانه‌ای که ماجراهای بسیاری طی سال‌های اخیر در تاریخ سیاسی و محیط زیست ایران برجای گذاشت. از رخداد تلخ واردات ذرت‌های آلوده و توزیع بخشی از آن‌ها تا زیانده‌شدن کشاورزی و تغییر کاربری اراضی آن و نابودی بخش اعظم یکی از مولدترین نیروهای کشور. این حرکت رئیس دولت دوازدهم، توانست به میزان زیادی از بررسی و ارزیابی عملکرد و افشاگری‌های احتمالی نمایندگان درباره تخلف‌های حوزه کشاورزی و مدیران این وزارتخانه و سازمان‌های زیرمجموعه آن از جمله «سازمان جنگل ها،مراتع و آبخیزداری» جلوگیری کند و حسن روحانی با پذیرش استعفای حجتی، بار دیگر اثبات کرد که اهمیتی به بسیاری از شعارهای انتخاباتی خود که در «منشور حقوق شهروندی» آورده نمی‌دهد. او با پذیرش استعفا و دادن سمت جدید در فاصله بسیار کوتاه چند ساعته پس از آن، تلاش کرد که برای آقای وزیر، آبروداری کند. این در حالی است که بر اساس قوانین و از جمله «منشور حقوق شهروندی» آقای رئیس جمهور، استیضاح، حق نمایندگان ملت است و مردم باید پاسخ پرسش‌های خود را درباره حقوق شهروندی از وزرا و اهالی دولت، دریافت کنند.
منشوری که به زعم کارشناسان، از اساس، با هدف «پاسخگو کردن مسئولان در برابر شهروندان» شکل گرفته و تدوین شده است و حاوی اساسی‌ترین حقوق شهروندان بوده و مخاطب اصلی آن نیز «حکومت» و «دولت» است. از جمله این حقوق، حق آزادی اندیشه و بیان، حق دسترسی به اطلاعات و فضای مجازی، حق برخورداری از محیط زیست سالم، حق مشارکت در تعیین سرنوشت و اداره شایسته و حق پاسخگویی مسئولان به مردم است که در این منشور بر آن تأکید شده است.
رویدادهای دو سال اخیر در «سازمان جنگل‌ها، مراتع وآبخیزداری کشور» که ماه گذشته منجر به دستگیری خلیل آقایی رئیس این سازمان توسط نیروهای اطلاعاتی شد، از جمله پرسش‌هایی بود که جناب وزیر کشاورزی یقیناً باید به آن‌ها پاسخ می داد؛ پرسش‌هایی که مشخص می‌کرد چگونه سرنوشت جنگل‌های ایران با لابیگری عده‌ای از دلالان چوب، سرمایه‌داران هتل‌ساز و کوه‌خواران و جنگل‌خواران حوزه گردشگری و معدن معامله شده است.
از سوی دیگر، هیچ گونه شفاف‌سازی درباره تخصیص بودجه ۲۰۰ میلیون دلاری از «صندوق توسعه ملی» برای آبخیزداری که به صورت نقدی به این سازمان پرداخت شد، صورت نگرفت. این موارد تا امروز همچنان در هاله‌ای از ابهام است و با وجود گذشت بیش از یک‌ماه از دستگیری رئیس سازمان جنگل‌ها هیچ پاسخی به این پرسش‌های مهم داده نشده است.
موضوع دیگری که حجتی باید درباره آن به نمایندگان مجلس پاسخ می‌داد، تعلل در تأمین بودجه برای حفاظت از جنگل‌های هیرکانی و اجرای نادرست، ناقص و مبهم «طرح توقف برداشت چوب از جنگل های هیرکانی» موسوم به «طرح تنفس جنگل»، مشکلات قرق‌بانان و جنگل‌بانانی که بارها به دلیل نگرفتن حقوق و دستمزدها و احتمال بیکارشدن و رهاشدن جنگل بدون محافظ، اعتراض و تحصن کردند، بود.
همچنین مشکلات قاچاق سموم و کودهای کشاورزی و تخلف‌های متعدد این حوزه نیز از دیگر پرسش‌هایی بود که حجتی باید در جلسه استیضاح آنها را شفاف می کرد.
به نظر می‌رسد حسن روحانی، با پذیرش استعفای محمود حجتی و انتصاب مجدد او به عنوان مشاورش در امور کشاورزی و غذا، فرصت یک شفاف‌سازی جدی درباره مسائل کلیدی در حوزه‌های متعدد را از نمایندگان مردم و محاکمه احتمالی وزیرش را سلب کرد؛ شفاف‌سازی که بر اساس «منشور حقوق شهروندی» رئیس جمهوری از ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین حقوق مردم به حساب می‌آید و می‌توانست در شرایط کنونی کشور که اعتماد میان دولت و ملت به خاطر افزایش قیمت بنزین سست شده، سرمایه اجتماعی از دست‌رفته را تا حدی بازگرداند. حالا شهروندانی که به روحانی رأی داده‌اند، نمی‌دانند نعل وارونه رئیس جمهور را باید چگونه در ذهن خود حل‌وفصل کرده و با منشور حقوق شهروندی او و حق پرسشگری مردمان در این منشور، تطبیق‌دهند؟

اهمیت تنوع زیستی

نفیسه اسدروح
کارشناسی زیست‌شناسی سلولی ۹۶

کره زمین احتمالاً تنها مکان حیات‌بخشی است که ما می شناسیم. از گیاهان ساده و پیشرفته گرفته تا جانوران و حتی باکتری‌هایی که تقریباً همه جا حضور دارند، همگی تنوع عظیمی از اشکال مختلف حیات را روی کره زمین به وجود می آورند. این گوناگونی عظیم از موجودات، در مناطق مختلف کره زمین را تنوع زیستی می گوییم.
به طور دقیق‌تر، به تمام گونه‌های یک منطقه یا یک اکوسیستم، تنوع زیستی آن اکوسیستم گفته می‌شود. برای درک واضح این مفهوم، ابتدا لازم است درک درستی از مفهوم گونه داشته باشیم. موجودات زنده مختلف در طول زمان و طی تکامل، تحت تأثیر محیط صفات خاصی را پذیرفته‌اند که آن‌ها را از یکدیگر متمایز می کند. دانشمندان از این صفات متمایز بین موجودات برای تعیین روش‌های مختلفی استفاده می کنند که می‌توان با آن‌ها یک گونه را از گونه دیگر تشخیص داد. اما عمده‌ترین روش تشخیص گونه‌های مختلف از یکدیگر بر مبنای قابلیت تولید مثل اعضای آن‌ها با هم است.
اگر اعضای یک جمعیت بتوانند با اعضای یک جمعیت دیگر تولید مثل کرده و زاده‌هایی تولید کنند که قابلیت زندگی و تولید مثل داشته باشند، این دو جمعیت، یک گونه به حساب می آیند. تخمین ما از تعداد کل گونه‌های گیاهی و جانوری زنده کره زمین حدود ۹ میلیون گونه است که از این تعداد پیش‌بینی شده تنها ۱/۲ میلیون شناسایی و به طور رسمی تعریف شده‌اند. اولین نگرانی‌ای که این گستردگی ایجاد می کند این است که بسیاری از این گونه‌ها احتمالاً پیش از آنکه شناسایی شده و نقش شان در چرخه ی حیات ارزیابی شود، از بین می‌روند.
عواملی مثل بهره‌برداری بیش از حد انسان از منابع طبیعی، تغییرات اقلیمی، رشد جمعیت و آلودگی می‌توانند با سوق‌دادن گونه‌ها به سمت خطر انقراض، تنوع زیستی کره زمین را کاهش دهند. حیات تا امروز بنا به دلایل طبیعی مثل یخبندان‌های بزرگ یا انفجارهای آتشفشانی، پنج انقراض جمعی بزرگ را از سر گذارنده است. بعضی از دانشمندان معتقدند ششمین انقراض جمعی زمین هم اکنون آغاز شده است و این بار دلیل آن فجایع طبیعی نیست؛ بلکه فعالیت‌های انسانی دلیل عمده آن هستند. غالبیت انسان روی کره زمین، باعث به هم‌ریختن نظم اکوسیستم‌ها و در خطر قرار گرفتن باقی گونه‌ها می‌شود، به طوریکه طبق نظر بعضی از دانشمندان انقراض جمعی ششم گسترده‌تر از باقی آن‌ها خواهد بود. برخی دیگر از دانشمندان اما نظر متفاوتی دارند. آنها می گویند تا رسیدن به نابودی نود و پنج درصد از گونه‌های زنده که در دویست و پنجاه میلیون سال پیش در سومین انقراض رخ داده است، راه زیادی در پیش داریم. اما آنچه مسلم است این است که انسان از سال‌ها پیش در مسیر این انقراض بزرگ گام برداشته است. با توجه به کنترل نسبی انسان روی زندگی سایر موجودات زنده، آیا کاهش تنوع زیستی و انقراض گونه‌ها تأثیری بر زندگی ما دارد؟
برای انسان‌های شهرنشین، تجربه درک حیات وحش صرفاً از باغ وحش و مستندهای تلویزیونی و فقط برای سرگرمی بوده است و کمتر کسی به این موضوع توجه می کند که هوا، آب و غذای مصرفی ما همگی وابسته چرخه پیچیده‌ای از حیات هستند که در کره خاکی ما جریان دارد. این چرخه پیچیده و بزرگ حیات در اکوسیستم کره زمین، به چرخه‌های کوچک‌تر در اکوسیستم‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شود. سازگاری اجزای هر اکوسیستم، حاصل سال‌ها تکامل است و از بین رفتن تنها یکی از اجزای این هماهنگی می‌تواند ضربه بزرگی به اکوسیستم بزند. هر یک از میلیون‌ها گونه زنده در جایگاه خود، یکتا و منحصربه‌فرد است و پس از انقراض بازیابی نمی‌شود و جای خالی آن برای همیشه در اکوسیستم باقی می‌ماند. تأثیر حذف اعضای یک اکوسیستم کوچک دیر یا زود در اکوسیستم بزرگ کره زمین دیده می‌شود و جبران عواقب آن غیر ممکن خواهد بود.
پروفسور ویلسون (پدر علم تنوع زیستی) در مورد اهمیت حفاظت از تنوع زیستی اینطور می گوید که : ما باید هر تکه از تنوع زیستی را ارزشمند بدانیم و برای فهم شیوه استفاده آن و اهمیتی که برای انسانیت دارد، تلاش کنیم.
راه‌حل این مسئله را در تجارب موفق جوامع توسعه‌یافته می‌توان یافت. راه‌کارهایی نظیر اقتصاد سبز که مبتنی بر اقتصاد کم‌کربن است، توجه بیشتر به قراردادهای محیط‌زیستی نظیر پیمان گونه‌های مهاجر، پیمان منع تجارت گونه‌های در خطر، پیمان رامسر در مورد تالاب‌ها و پیمان‌های دیگری از این قبیل. تلاش برای افزایش وسعت مناطق حفاظت شده در خشکی و دریا، شناسایی و ایجاد فرصت های سرمایه گذاری روستایی بر پایه تنوع زیستی مانند اکوتوریسم (بوم-گردشگری)، ایجاد منافع مهم اقتصادی و اجتماعی برای تامین جوامع محلی و ایجاد انگیزه برای حفاظت از زیستگاه ها و غیره، همه این موارد در صورت اجرا، کشور را از خطر انقراض گونه‌های جانوری وگیاهی نجات می‌دهد. به‌گفته‌ی بعضی از متخصصان این حوزه، جامعه‌ای توسعه‌یافته تلقی می‌شود که برای همه جانداران‌اش ارزش زیستن و احترام قائل شود.

پلاستیک، مهمانی ناخوانده و جامانده!

سروش فرشچین
ارشد ژئوپولتیک ۹۶

در شماره‌های قبلی این سلسله نوشتار به اهمیت تأثیرگذاری فردی انسان‌ها در حوزه‌های مختلف محیط‌زیستی پرداخته شد، که به رسم معمول، پیشنهاد می‌شود مطالب گذشته را جهت دریافت شاکله مباحث مطروحه، مورد مطالعه قرار دهید. در این شماره نیز به چالش بزرگ محصولات پلاستیکی، اثرات مخرب آن بر زندگی شهروندان، و راه‌حل‌های ساده کاهش تولید زباله‌های پلاستیکی پرداخته خواهد شد.
برای شروع مطلب پیش رو، به ذهن نگارنده، بیانی شایسته‌تر از بیان تجربه احتمالاً مشترک شسته‌شدن کیسه‌های پلاستیکی در منزل و مورد استفاده قرار گرفتن مجدد آن‌ها در مصارف مورد نیاز، نرسید. رسمی که احتمالا هنوز هم در منازل مادربزرگ‌هایمان برقرار باشد، که هسته عرایض پیش رو را در خود نهفته است.
اساساً استفاده از پلاستیک در زندگی بشر امروزی سابقه‌ای کمتر از یک قرن دارد ولی چگونگی فراگیرشدن آن مسئله مهمی است، این اتفاق بسته به مطالعات صورت گرفته ناشی از عوامل مختلفی اعم از سهولت استفاده، قیمت تمام‌شده کمتر هر کیسه پلاستیکی نسبت به گونه‌های مشابه پارچه‌ای، کاغذی و یا غیره است. در گذشته اهمیت استفاده مجدد از کیسه‌های پلاستیکی مستعمل نه با نگاهی زیست‌محیطی بلکه برای جلوگیری از هزینه‌های خرید مجدد پلاستیک و یا کمتر در دسترس‌بودن نایلون‌های پلاستیکی، صورت می‌گرفت، اما امروزه، لااقل در کشورهای جهان سوم، دسترسی به نایلون‌های پلاستیکی ارزان و راحت است. زباله‌های تولیدی کره زمین که تماماً مستقیم و غیر مستقیم، متوجه انسان‌هاست، روزانه بیش از پنج میلیون تن برآورد می‌شود که بخش قابل توجه این مواد دورریختنی را مشتقات پلاستیکی تشکیل می‌دهند که قطعاً توجه دولت‌ها به جلوگیری از تولید سرسام‌آور محصولات پلاستیکی نقش مهمی در کاهش تولید زباله این محصول خواهد داشت.
به طور مثال در بعضی از کشورهای پیشرفته، مثل استرالیا، به طور وسیع کیسه‌های نایلونی خرید خاصی را جایگزین استفاده از پلاستیک کرده است که ماندگاری بسیار کوتاه‌تری در طبیعت دارند و یا در آلمان دریافت پلاستیک جهت حمل ملزومات خریداری‌شده متحمل هزینه مازاد است. همه این مثال‌ها و مثال‌های مشابه دیگر ناظر بر این قضیه است که تولید حجم عظیم زباله‌های پلاستیکی، معضل لاعلاجی است که دیر یا زود آثار زیان‌بار جبران‌ناپذیری را رقم می‌زند، از این رو اراده سازمان‌های مردم‌نهاد و به تبع آن دولت‌ها در جلوگیری از رویارویی با دنیای مملو از زباله‌های پلاستیکی، بر صدر دغدغه‌مندی دنیای پیشرفته قرار گرفته است.
بخشی از این زباله‌ها در بازه زمانی کوتاه‌تری امکان بازگشت به طبیعت دارند، مثل کاغذ، مواد دور ریختنی غذا، میوه و غیره اما زباله‌های پلاستیکی در کنار آثار مخرب خود، در بین انواع دیگر زباله‌ها، از ماندگاری به مراتب بیشتری نیز در طبیعت برخوردار هستند. دفع و یا بازیافت زباله‌ها نیز خود حدیث مفصلی است. با توجه به حجم بالای زباله‌های تولیدشده و از طرفی هزینه‌های بالای بازیافت و ارزان‌بودن مواد اولیه، عمده زباله‌های تولیدی در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه مثل ایران، یا در محل‌های دورافتاده رهاسازی و یا سوزانده می‌شوند. در حالتی که رهاسازی صورت گیرد، مشکلات عمده‌ای از جمله نشط پساب به سفره‌های آبی زیرزمینی، تأثیر بر اکوسیستم منطقه، بوی نامساعد و غیره را در پی دارد. در حالتی که زباله‌ها سوزانده شود، با توجه به کاهش ۹۰ درصدی حجم زباله‌ها، به ظاهر اقدام هوشمندانه ای تلقی می‌شود اما انتشار گازهای سمی ناشی از سوختن مواد پلاستیکی، خطرات خاص خود را همراه دارد.
با این توضیحات، مشخصاً چهارچوب مشخصی مبنی بر مخاطرات افزایش زباله‌های پلاستیکی مطرح شد، اما آنچنان که رویه نوشتارهای قبلی نیز به آن اشاره داشته است، طرف صحبت این مقاله، دولت و نهادهای حکومتی نیستند، بلکه فرد به فرد خوانندگان این مطلب است. ازین رو پیشنهاد راهکار، متوجه افراد عادی خواهد شد. در ادامه به ذکر چند مثال و راهکار، اشاره خواهد شد.
در شهری مثل تهران، با فرض این که نیمی از جمعیت شهر، در خریدهای روزانه میوه وخواروبار خود، تنها یک پلاستیک کمتر از فروشنده دریافت کنند، روزانه ۶ میلیون عدد پلاستیک نایلون کمتر مصرف می‌شود، و با فرض اینکه هر پلاستیک دوگرم باشد، روزانه ۱۲ تن پلاستیک کمتر در شهر مصرف خواهد شد. یا در مثال دیگر اگر برای بسته‌بندی زباله‌های تولیدی روزانه هر منزل، به جای استفاده از کیسه‌های مخصوص زباله، از کیسه‌های مستعمل خریدهای قبلی استفاده شود، و با فرض این که هر خانواده روزانه تنها یک بسته پلاستیک زباله تولید کند، در روز حدود سه ملیون عدد کیسه پلاستیکی کمتر و در واقع ۶ میلیون تن پلاستیک کمتر خریداری و وارد چرخه طبیعت می‌شود. تعمیم این دو مثال اشاره شده، جهت دریافت تأثیر بسزای نقش مردم به نظر کافی است، ازین رو پیشنهاد می‌شود تا با رعایت همین دو نکته ساده، به جلوگیری از تولید روزافزون نایلون‌های پلاستیکی کمک‌کنید.

نیم‌نگاه ویژه:
روز دانشجو

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

بازداشت ۳ دانشجوی شهید بهشتی در وقایع اخیر

به گزارش خبرگزاری انتخاب، سعد الله نصیری قیداری به مهمترین برنامه‌های دانشگاه شهید بهشتی هم زمان با هفته دانشجو اشاره کرد و اظهار کرد: برنامه‌ریزی برای انجام فعالیت‌های روز دانشجو در این دانشگاه از چندین هفته پیش آغاز شده است و ما در هفته‌های گذشته درخواست‌هایی را از سمت تشکل‌های دانشجویی به منظور دریافت مجوز برگزاری برنامه‌های مختلف دریافت کردیم و معتقد هستیم همه دانشجویان می‌توانند در فعالیت‌های مربوط به روز دانشجو که روزی مختص آنها است شرکت کنند.

وی ادامه داد: اعتقاد ما این است که از آموزش عالی مختص دانشجویان بوده و به خاطر وجود آنها شکل گرفته و موجودیت وزارت علوم نیز از وجود دانشگاه‌ها نشات می‌گیرد. به همین جهت روز دانشجو نیز روزی است که به دانشجویان اختصاص دارد و آنها حق دارند که در این روز اهمیت دانشجو بودن و جایگاه این قشر را به جامعه یادآوری کنند تا جامعه قدر دانشجویان را بیشتر بداند. چراکه اگر جامعه از این قشر حمایت نکند توفیقاتی در حوزه دانشجویی و دانشگاهی به دست نمی‌آید.

روز دانشجو را چه کنیم؟

رویا رخناره
کارشناسی ارشد مدیریت و کنترل بیابان ۹۸

۱. در بدایت امر درآمدن به کسوت دانشجویی، چیزی از چیستی ۱۶ آذر و روز دانشجو نمی‌دانستم. ۱۵ آذر، از خانه با من تماس گرفتند و با شوری عجیب، روز دانشجو را شادباش عرض کردند و با آرزوی پرباربودن عمر دانشجویی، سعی در دلگرم‌ساختن من داشتند. فردای آن روز، در میان راه‌روهای دانشکده و پس از اتمام کلاس درس و بحث، خبرنگاران صداوسیما با ادوات و ابزار ضبط صوت و تصویر، از دانشجویانی چون من می‌پرسیدند که امروز، چه روزی است؟ چرا این روز، روز دانشجو است؟ و مانندهای من، با لبخندی بر لب که نشان از ناآگاهی است، سعی در منصرف‌ساختن خبرنگار داشتند. آن روز، خوراک تدارک‌دیده‌شده از سوی دانشگاه با روزهای دیگر نیز فرق داشت؛ دمنوش و کیک و کباب کوبیده. در کلاس بعد از ظهر، هنگامی که ربع ساعت به اتمام کلاس مانده بود، از انتهای کلاس، بهانه روز دانشجو را دستاویزی برای اتمام زودهنگام کلاس قرار دادند. استاد نیز ناگه به سرافت افتاد که روز دانشجو است و پرسید: « دانشگاه برایتان چه کرده؟».

۲. اندکی بعد از آغازشدن دوران فعالیت دانشجویی، حجاب جهل نسبت به ماهیت روز دانشجو از مقابل دیدگانم کنار رفت. ۱۶ آذر ۳۲، در حالی که ۴ ماه از کودتای ۲۸ مرداد گذشته بود، سه دانشجوی دانشکده مهندسی دانشگاه تهران، در اعتراض به بازگشایی سفارت بریتانیا در تهران و حضور ریچارد نیکسون در تهران، توسط نیروهای ارتش به قتل رسیدند. شریعت رضوی، بزرگ‌نیا و قندچی؛ سه نامی که حضورشان در دانشگاه، به اشکال مختلف با تداومی ۶۶ ساله همراه شده است.

۳. اما شرایط امروز قدری متفاوت است. اکنون تفاوت نسلی میان قشرهای مختلف دانشجویی نمایان شده است. گذرانیدن تجربه‌های دهه ۸۰ و ۹۰، به نحوی بر ارزش‌های نسل جدید تأثیر نهاده است. از سویی، با افزایش ظرفیت دانشگاه و سیاست‌های بومی‌گزینی وزارت علوم، ترکیب دانشجویان دست‌خوش تغییر شده است. نسل جدید، بیش از آنکه به سیاست اهمیت دهد، مسئله معاش و گذرانیدن بهتر زندگی را در کانون توجهات خود قرار داده است. سیاست را بیش از هر مسئله‌ای مضر می‌داند، شرایط اجتماعی نابه‌سامان را دیده است و متناسب با غم‌زدگی جامعه ایرانی که به واسطه زخم‌های دهه ۸۰ پدیدار گشته، میل بیشتری به خوش‌باشی دارد. این مسئله را می‌توان در استقبال از برنامه‌های دانشجویی دید؛ جشن‌ها و برنامه‌های تفریحی چه پرمخاطب‌اند و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی متعارف که وقعی به نهاده نمی‌گردد. این گرایش بیشتر و قوی به سوی خوش‌باشی و برنامه‌های مفرح، برای برخی تشکل‌ها نیز وسوسه‌انگیز شده تا روز دانشجو، به واسطه آنکه همچون روزهای دیگر تقویم که نام یک قشری بر آن نهاده شده است، جشن قدردانی برگزار کنند. چنین که وصف آن رفت، اکنون روز دانشجو، نه آن روز سیاسی پرتنش و پرهیجان، بلکه روز دانشجو، امروز، روزی برای شادی و توجهی مضاعف به دانشجو است.

۴. با تفاصیل فوق، پرسشی به ذهن متبادر می‌گردد که روز دانشجو سرانجام چه ماهیتی دارد؟ روز جشن و قدردانی و شادباش است یا روز مطالبه و پیگیری و توجه بیشتر به احوالات جامعه؟ شاید می‌بایست برای پاسخ‌گویی به این پرسش، به تفاوت ماهوی روز دانشجو با سایر مناسبات تقویمی اشاره کرد که اکنون، گویی مورد تغافل قرار گرفته است. پرسش اساسی آن است که آیا میان روز دانشجو با روز مهندس، جوان، پرستار، پزشک، کارمند، پدر و مادر و غیره تفاوتی وجود ندارد؟ پاسخ با قطعیتی درخور، خیر است. روزهای مذکور، از تاریخچه متفاوتی برای ثبت و گسترش میان عامه شهروندان برخوردارانند. به نحوی، دولت‌ها و یا نهادهای اجتماعی فراگیر، به طور دستوری و از بالانگیخته روزی در سال به یک قشر یا نقش اختصاص می‌دهد و از این سیاست‌گذاری و هزینه‌های آن، اهدافی در نظر دارند. خواه این اهداف، توجه بیشتر جامعه به مشکلات و اهمیت قشر مذکور در حیات اجتماعی است و گاهی، ارائه الگو و نمونه برای آن قشر است تا متناسب با استاندارد ارائه‌شده، عملکرد خود را بهبود بخشد. اما روز دانشجو و در کنار آن، روز کارگر و روز معلم از چنین ماهیتی برخوردار نیستند. موراد مذکور نه به طور دستوری و از بالانگیخته که توسط موج مطالبه و اتفاق تاریخی، از سوی اقشار اجتماعی به سیاست‌گذاران دیکته شده است. علاوه بر حادثه ۱۶ آذر که تا پیش از انقلاب اسلامی، روزی غیر رسمی و مشهور میان دانشجویان بود، روز معلم، خلاف روایت فعلی که شهادت آیت‌الله مطهری را علت انتخاب این روز می‌داند، حادثه‌ای مشابه روز ۱۶ آذر، سبب شد که این روز به طور غیر رسمی میان معلمان مشهور گردد. ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۴۰، به واسطه اعتراض صنفی معلمان به میزان دست‌مزد و لایحه دولت شریف‌امامی در خصوص افزایش میزان دست‌مزد که در مقابل ساختمان مجلس شورای ملی برپا گردید، ابوالحسن خانعلی، معلم ۲۹ ساله با ضرب گلوله نیروهای انتظامی کشته شد. روز کارگر که در تمامی جهان به تاریخ یک ماه مه یا ۱۲ اردیبهشت، برقرار است نیز از اعتصاب و اعتراض کارگران آمریکایی در ۱۸۸۶ نشأت گرفته شده است که در آن، پلیس با آتش‌گشودن بر روی معترضان و بعدها اعدام ۴ نفر از رهبران اعتصاب، این روز را برای کارگران تمامی جهان، بدل به روزی مهم برای درخواست مطالبات خویش ساخته است. بنابراین، قابل مشاهده است که روز دانشجو و نظایر آن همچون روز معلم و روز کارگر و روز جهانی زن، از تفاوتی ماهوی و تاریخی متفاوت با سایر روزهای مناسبتی تقویم، برخوردارانند.

۵. اما چرا روز دانشجو مهم است؟ اگر به تحولات اجتماعی چند دهه اخیر جامعه ایرانی، نگاهی بیاندازیم درخواهیم یافت که در میان روزهایی که هویت آنان اعتراضی و مطالبه‌گرایانه است، تنها رمقی برای روز دانشجو باقی مانده است. اکنون متناسب با چالش‌هایی که بر سر تشکل‌یابی صنفی معلمان، کارگران و انجمن‌های حامی حقوق زنان وجود دارد و به تبع آن، موانع موجود در برگزاری تجمعات و نبود یک نظام حزبی کارآمد در ایران که بتواند خواسته‌ها و مطالبات اکثریت جامعه را نمایندگی کند، تمامی امیدها در دانشگاه خلاصه شده است. دانشگاه دو خصیصه مهم دارد که آن را از سایر نهادهای اجتماعی متمایز می‌سازد. نخست؛ عدم حضور نیروهای نظامی و انتظامی در دانشگاه و وجود ساختار حراست و انتظامی نسبتاً مستقل از دیگر بخش‌های اجتماع که میراث مهم ۱۶ آذر ۳۲ است و دیگری، وجود فضایی نسبتاً باز در قیاس با جامعه برای نقد علمی و آکادمیک. در این فضا، سخن گفتن و نقدکردن با سهولت بیشتری نسبت به دیگر نهادهای اجتماع می‌توان به مطالبه و نقد پرداخت. در نتیجه، روز دانشجو، روزی حساس‌تر از گذشته است؛ چراکه از سویی، به سبب آنکه بار اعتراضی دیگر روزها بر دوش روز دانشجو است و از سوی دیگر، بر حسب رویکرد نقد آزادانه آکادمی و محوریت پروبلماتیک دانشگاه که حل مسائل اجتماع است، دانشجو و دانشگاه، وظیفه‌ای دوچندان بر دوش دارد.

۶. پربیراه نیست که بیان کنیم این روزهای اعتراضی، پرورش‌یافته عقاید چپ‌گرایانه است و متناسب با افول نسبی چپ‌گرایی در قیاس با قرن بیستم، از تب‌وتاب چنین روزهایی اندکی کاسته شده است. این کاستگی را می‌توان در قالب چندین مؤلفه مشاهده کرد که در یک برایند کلی، می‌توان از آن به عنوان گسترش عقلانیت در جنبش دانشجویی یاد کرد. بخشی از این عقلانیت، در دل ساختارهای فعلی حرکات دانشجویی می‌توان دید. اکنون، حرکات دانشجویی را نه «جنبش» که بایستی «جریان» نامید؛ جنبش به معنای حرکات ناگهانی و خارج از قواعد و قوانین اما جریان به معنای حرکات قانون‌مند و مبتنی بر قواعد از پیش‌تعیین‌شده و با پیشینه مشخص. این مسئله هرچند دستوری و از بالانگیخته صورت یافته اما موانع ایجادشده، توانسته از حرکات هیجانی و نه‌چندان منطقی جلوگیری کرده و در نتیجه حرکات دانشجویی را به سمتی سوق دهد که با رویکردی عقلایی و منطقی، هم باب گفت‌وگو در جامعه را مفتوح سازد و هم مسائلی را در سطح اجتماع مطرح سازد که اثرات آن بیشتر از اقدامات هیجانی و افراطی دوره‌های گذشته است. در نتیجه دوران جدید حرکات دانشجویی هرچند کم‌سروصدا در حال حرکت است اما حامل ابزارهایی است که اثرات بلندمدت و پایداری به همراه خواهد داشت. هر چند، نبایستی این مسئله را فراموش کرد که فضای نابه‌سامان کلی کشور، محافظه‌کاری‌های بی‌مورد مسئولان دانشگاه و دخالت نهادهای بیرونی، این حوزه مانور را محدود می‌سازد اما نهایت کلام آن است که جریان دانشجویی، امروز با عقلانیت خود و تجربیات گذشته، می‌تواند اثرگذاری‌های بیشتری داشته باشد.

۷. اکنون متناسب با تفاصیلی که در خصوص پیشینه و اهمیت روز دانشجو و ویژگی جریان دانشجویی بیان شد، می‌توان در مقام پاسخ‌گویی به پرسش اصلی این نوشتار برآمد. روز دانشجو، نه ماهیتی خوش‌باشانه دارد، نه آنقدر بی‌اهمیت شده است که چنین تغییری به آن داد و نه آنکه از اثرگذاری ساقط شده است که آن را به کلی فراموش کرد. ناآگاهی نسبت به چیستی و هستی روز دانشجو، شاید عاملی برای گرایش پاره‌ای از دانشجویان به سوی جشن‌گرفتن روز دانشجو باشد، اما تشکل‌هایی که دست به برگزاری چنین کارناوال‌هایی می‌زنند، گویی بر شاخه نشسته‌اند و بن می‌برند و بایستی، اثرات سوء آن را نیز که در آینده پدیدار می‌گردد، متقبل شوند.

عقلانیت در برابر حرکت توده‌ای

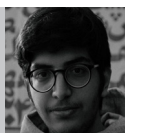

هومن مرادی
کارشناسی ارشد ارتباط تصویری ۹۸

دانشجویان، در عصر حاضر و پس از پیشرفت‌های متعدد علمی و افزایش اعتماد اجتماعی به علم، از ابتدای حضور خود در دانشگاه تا سال‌های تحصیلات تکمیلی خود، همواره به عنوان مدعیان اصلی نقد علمی و روشن‌بینانه نسبت به مسائل اجتماعی در جامعه مطرح می‌شوند. چنین فضایی، چه در جامعه ایرانی و چه در جوامع غربی و شرقی، برای پیشرفت بیش از آن‌که نیازمند شور و فضای احساسی باشد، نیازمند فضایی برای گفت‌وگو و نقد است. دانشجو به محض حضور در فضای دانشگاهی و برخورد با جریان‌های فکری موجود در این فضا، به سنجش افکار متفاوت و نقد آن‌ها می‌پردازد. اما پیش‌نیاز این سنجش و نقد، به طور قطع گفت‌وگویی است که در جامعه دانشگاهی باید جریان داشته باشد. در شکل‌گیری این گفت‌وگو است که نقش تشکل‌های دانشجویی به خوبی نمایان می‌شود. تجربیات جهانی از تشکل‌های دانشجویی در دانشگاه‌های معتبر و تأثیرگذار بسیار متفاوت از آن‌چه در ایران تحت عنوان تشکل دانشجویی می‌شناسیم بوده است. تجربه تشکیلات دانشجویی که با انگیزه‌های روشنفکری در دانشگاه‌های ریشه‌دار مانند آکسفورد و کمبریج شکل گرفته‌اند، نشان از تأثیرات بین‌المللی این تشکیلات دارد که در تاریخ کشورهای آنان به وضوح می‌توان نتایج این تأثیرات را دید. اما تجربه آنان چگونه بوده است و این تأثیرات از چه کانال‌هایی اعمال شده است؟

وجه مشترک تمامی تشکل‌های دانشجویی روشنفکرمحور انگلیسی و آمریکایی را می‌توان مستقل بودن آنان از بودجه دولتی و تفکرات حکومت بیان کرد. به عنوان مثال، مجمع کمبریج که تأسیس آن به سال ۱۸۱۵ میلادی بازمی‌گردد، نمونه کاملی از این استقلال است. این مجمع را می‌توان قدیمی‌ترین مجمع دانشجویی جهان دانست که تنها با اتکا بر پول هدیه‌شده توسط فارغ‌التحصیلان کمبریج و حق عضویت سالانه اعضای آن اداره می‌شود. مجمع کمبریج نمونه کاملی برای الگو گرفتن سایر دانشگاه‌های انگلیسی و آمریکایی بود. مجمع آکسفورد و انجمن سیاسی دانشگاه ییل را می‌توان به عنوان مجامع تقلیدی از مجمع کمبریج در نظر گرفت. مجمع آکسفورد که در سال ۱۸۲۳، تنها ۸ سال پس از مجمع آکسفورد احداث می‌گردد، حد استقلال خود را تا حدی بالا می‌برد که شعار اصلی خود را این گزاره مشهور قرار می‌دهد: «این مکان، تحت هیچ شرایطی برای شاه و کشور نخواهد جنگید». شعاری که در زمان مطرح‌شدن خود در سال ۱۹۳۳، اعتراضات افراد سیاسی بسیاری از جمله چرچیل را برانگیخت و منجر به مناظره معروف در سال ۳۳ گردید. این مناظره که در نهایت توسط دانشجویان عضو مجمع با رأی ۲۷۵ به ۱۵۳ به نفع گزاره به پایان رسید، به گفته وینستون چرچیل، موجب ایجاد توهمی در هیتلر مبنی بر عدم اعتقاد مردم بریتانیا به نظام خود شد. مجمع کمبریج نیز در سال ۱۹۲۷ چنین دیدگاهی را در خط مشی آینده خود قرار داد. استفن پارکینسون در کتاب تاریخ مجمع کمبریج به جمله «صلح پایدار فقط توسط مردمی از انگلستان تأمین خواهد شد که اعتقاد غیرقابل‌انعطاف به صلح‌جویی داشته باشند» که توسط آرتور پونسبلی، سیاستمدار بریتانیایی که در مجمع کمبریج بیان می‌شود، اشاره می‌کند. به طور کلی رویکرد چنین اجتماعات دانشجویی که توسط دانشجویان و به صورت مستقل بنا می‌شود، تأکید بر فضای روشنفکری و آزادی بیان در هر زمینه‌ای است.

استقلال مالی و فکری که در بالا به آن پرداختیم، فضایی مناسب برای حفظ حریم علمی و جلوگیری از نقد عامیانه را فراهم کرده است. اعضای این مجامع، به طور کلی فقط دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مربوطه هستند. اعضای افتخاری این مجامع، بسیار محدود و با تشخیص اعضای مجمع انتخاب می‌گردند . در مجمع کمبریج، اعضای افتخاری شاخصی مانند استفن هاوکینگ، لخ والسا، رونالد ریگان و برنی سندرز حضور داشته و دارند. لازم به ذکر است که چنین سخت‌گیری در جذب اعضا موجب شناخته شدن مجامع به عنوان مراکز نقد روشنفکری و علمی شده است. با نگاهی کوتاه به اعضا و رؤسای سابق این مجامع، اعضای تربیت شده در فضای چنین تشکل‌هایی را می‌توان شناخت: جان مینارد کینز اقتصاددان، طارق علی نویسنده، بینظیر بوتو سیاستمدار، بوریس جانسون نخست وزیر و کازمو گوردون لنگ اسقف اعظم کانتربری.

عوامل بسیاری را می‌توان در وضعیت مثبت و پایدار این تشکل‌های دانشجویی اثرگذار دانست. اما شاید مهم‌ترین عامل را باید قوانین آزادی‌محور بالادستی در کشورهایی نظیر آمریکا و بریتانیا در نظر گرفت. قوانینی که بیشترین کمک را به حفظ حریم این تشکل‌ها در برابر فشار سیستم‌های مختلف از جمله دانشگاه کرده است و موجبات استقلال فکری و مالی این جریان‌های دانشجویی را فراهم آورده است. از طرف دیگر باید به این نکته توجه داشت که این جریانات دانشجویی طی ۲۰۰ سال فعالیت مداوم خود، علی‌رغم داشتن دیدگاه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی در دوره‌های متفاوت خود و با توجه به اینکه بر پایه گفتگوی عقلانی و علمی بنا شده‌اند، همواره از اظهارنظر احساسی و بدون دلیل مستدل جلوگیری کرده‌اند. بخشی از این عقلانیت را می‌توان در شکل دقیق تبیین اساسنامه این تشکیلات دانست. برای مثال در میان دانشجویان کمبریج این مسئله بسیار عادی است که تعداد کلمات اساسنامه مجمع کمبریج به اندازه تعداد کلمات قانون اساسی کانادا است. این پیچیدگی قوانین، در عین عقلانیت قانون‌گذاران، منجر به شکل‌گیری نهادی عقلانی و منطقی شده است که نه‌تنها در برابر فشارهای بیرونی و دولتی مقاومت می‌کند، بلکه امکان هرگونه کج‌روی از درون ساختار را نیز به حداقل می‌رساند.

با نگاهی به وضعیت تشکل‌های مختلف در ایران، به نیکی می‌توان ضعف در دو وجه مذکور را دید. نهادهای دانشجویی-فرهنگی ایرانی، از طرفی به خاطر ضعف و وابستگی به دولت در حوزه استقلال مالی و فکری، همواره در خطر سوگیری غیرعلمی و سیاسی قرار دارند. از طرف دیگر قوانین درونی این نهادها بدون در نظر گرفتن ظرافت‌های خاص نهادی بنا شده‌اند و تغییر این قوانین به دلیل اسناد بسیار زیاد بالادستی او ضعف ساختاری، به شدت سخت و عملا غیرممکن است. در این میان عدم وجود نهاد گفت‌وگو در هنگام تضاد آرا در جامعه ایرانی، موجب تشدید فضای رادیکالی در حوزه‌های اجتماعی می‌شود که در نهایت تمامی این مشکلات باعث شکست تشکل‌های دانشجویی-روشنفکری ایران در زمینه انتقادی و کشیده‌شدن این تشکل‌ها به سمت رفتار توده‌ای، غیرمنطقی و غیرعلمی در ایران می‌شود.

نیم‌نگاه ویژه:
روز دانشجو

دانشجویان با شیوه‌نامه جدید انضباطی کنار نخواهند آمد

دبیر شورای صنفی دانشجویان دانشگاه علم و صنعت با تاکید بر این‌که با اجرای «شیوه‌نامه جدید انضباطی دانشجویان» سرکوب دانشجویان تشدید می‌شود، گفت: این شیوه‌نامه فعالیت‌ها و آزادی‌های دانشجویان را محدود می‌کند و مطمئناً فعالین دانشجویی با اجرای شیوه‌نامه جدید کنار نخواهند آمد.

به گزارش تابناک به نقل از ایسنا، علی صنعتی در خصوص مهمترین مطالبات و خواسته‌های دانشجوی امروز، با تاکید بر اینکه یکی از دغدغه‌های ما در حوزه فعالیت‌های دانشجویی به فعالیت فعالین این حوزه مربوط می‌شود، افزود: در حال حاضر بیشترین دانشجویانی که بازداشت شده‌اند، فعالین صنفی دانشجویی هستند؛ بنابراین با این وضعیت بازداشتی و محدودیت‌هایی که برای فعالیت دانشجویان صنفی ایجاد می‌کنند، تنها یک برداشت می‌توان داشت و آن هم این است که قطعاً به دنبال سرکوب شدید دانشجویان هستند؛ از این رو به هر بهانه‌ای دانشجویان بازداشت شده و برای آن‌ها پرونده‌سازی می‌کنند و حتی در این راستا اقدامات غیرقانونی نیز انجام می‌شود.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

دانشگاه؛ عرصه قدرت و مقاومت

رضا خدارحمی
ارشد علوم سیاسی ۹۶

۱. آیا می‌توان دانشگاه را به عنوان نهادی عمومی جدا از روابط مبتنی بر قدرت در سطح خرد و کلان آن تصور کرد؟ این پرسش ناظر بر شرایط کنونی است، شرایطی که در آن دانشگاه به واسطه سلطه ایدئولوژی، پایگاهی برای تثبیت یا بازتولید ارزش‌ها شده است و تصور شکلی ایده‌آل از دانشگاه را ایجاب می‌کند. این شکل ایده‌آل را می‌توان در پژوهش‌های یاسپرس، اندیشمند آلمانی، تحت عنوان «ایده دانشگاه» یافت. به نظر یاسپرس کشمکش‌های سیاسی ایده دانشگاه را به خطر می‌اندازند و سیاست بایستی در قالب موضوعی پژوهشی در دانشگاه مورد بررسی قرار گیرد؛ نه به شکل جریان یافتن ستیزهای واقعی و عملی. ولی آیا می‌توان دانشگاه را، به عنوان زیرمجموعه یك نظام بزرگتر سیاسی-اجتماعی که اهداف و منافع خود را در گروی تغییر و هماهنگی در زیرنظام‌های خود جستجو می‌کند، از دسترسی و گزند اراده دولتی خارج ساخت؟ علاوه بر این در عصر مدرن و با مسلط‌شدن اندیشه حاکمیت، وجود هیچ نهاد رسمی را نمی‌توان جدا از اراده و نظارت دولت در نظر گرفت. اگرچه می‌توان برای این نهاد توان به چالش‌کشیدن منافع و قدرت در هر شکلی از آن را مفروض دانست ولی نمی‌توان موجودیتی برای آن بدون حضور و اعمال قدرت که در سطحی گسترده با منافع اقتصادی و مصلحت دولت ارتباط دارد، درنظرگرفت. به عقیده یاسپرس «فقط وجود دانشگاه و شکل بیرونی آن به تصمیمات سیاسی و نظر مثبت دولت وابسته است» (منظور از دانشگاه همان شکل آرمانی است) و از این رهگذر دولت باید حافظ دانشگاه باشد نه مداخله‌گر در امور آن، دولت بایستی به صورتی خودخواسته دانشگاه را از محل منازعات سیاسی مصون نگاه دارد. این موضوع پیوند وثیقی با آزادی آکادمیك برقرار می‌کند؛ به این معنا که دولت ضمانت می‌کند دانشجویان و اساتید در پژوهش و تحقیق، چه در روش و چه در انتخاب زمینه مورد مطالعه آزاد باشند و همچنین نتایج این تحقیقات را آزادانه تدریس نمایند. به بیانی دیگر دولت حافظ قواعد معرفتی دانشگاه است، قواعدی که بر پایه خرد «خودبنیاد» نقاد شکل گرفته و پیش‌فرض‌های خود را به صورت خودآگاه و غیرقطعی در نظر می‌گیرد. دولت نه تنها نباید قواعد معرفتی خویش را که مبتنی بر قدرت و حفظ آن است در دانشگاه دخالت دهد بلکه باید از تهاجم قواعد معرفتی نهاد بازار که مبتنی بر کسب سود و نهاد دین که برپایه مفروضات ازپیش‌داده‌شده قطعی و دسترس‌ناپذیر است، جلوگیری کند. به صورت مختصر اگر بخواهیم ایده دانشگاه را بیان کنیم، باید بگوییم «دانشگاه فقط محل جستجوی آزادانه حقیقت است».

۲. می‌توان آرمان‌ها و بایدها و نبایدها را در حالتي انتزاعی پروراند و به عنوان معیاری برای به چالش‌کشیدن وضعیت کنونی از آن‌ها استفاده نمود، ولی نمی‌توان بدون توجه به واقعیت، کنش داشت. در شرایط فعلی باید پرسید چگونه دولت ضامن آزادی‌های آکادمیك می‌شود یا به طور دقیق‌تر امکان آن وجود دارد که دولت در هرشرایطی فارغ از اینکه دانشگاه با اقتدار چه رابطه‌ای برقرار کند، ضرورتاً به این قرارداد تن‌دهد؟ به نظر می‌رسد که هیچ ضرورتی وجود ندارد و تنها مقاومت در اشکال مختلف آن است که می‌تواند زنجیرهای پیدا و پنهان سلطه دولت و دیگر نهادها را بگسلد. دوم آن‌که نمی‌توان از رابطه دانشگاه، قدرت و سیاست سخن گفت تا زمانی که مشخص شود منظور ما از قدرت و سیاست چیست. به بیان ماکس وبر، «قدرت امکان خاص یك عامل (فرد یا گروه) به دلیل داشتن موقعیتی در روابط اجتماعی است که بتواند گذشته از پایه اتکای این امکان خاص، اراده خود را با وجود مقاومت به کار بندد». مطابق این تعریف، قدرت مرتبط با اراده و نیت اعمال‌کنندگان آن است و بر موقعیتی تأکید می‌کند که قرارگرفتن در آن می‌تواند قدرت را به همراه آورد، خواه این موقعیت، همچون سلطه طبقاتی، امکان دسترسی به منابع اقتصادی را تسهیل کند یا همچون موقعیت والدین در خانواده یا استاد در کلاس درس، به اعتبار آمریت و اقتدار ایجاد شده باشد. همچنین وبر مفهوم قدرت را برپایه سلطه قرار میدهد به این معنا که فرمانروا یا فرمانروایان چنان نفوذ مؤثری بر فرمان‌برداران دارند که گویی آن‌ها محتوای فرمان را قاعده کلی رفتار خود قرارداده‌اند و هیچ‌گونه حسی از انقیاد خویش ندارند. رابرت دال با تأکید بر تصمیمات انضمامی و رفتار قابل مشاهده، قدرت را به معنای «کنترل بر رفتار» تعریف می‌کند، وی با تصویری صوری از قدرت بیان می‌کند: «الف بر ب تا جایی قدرت دارد که بتواند ب را به کاری وادارد که در غیر آن صورت انجام نمی‌داد». از این تعریف‌ها می‌توان سه مشخصه برای قدرت برشمرد:

۱. قدرت توانایی تحمیل اراده است به رغم مقاومت دیگران

۲. قدرت در رابطه تعریف می‌شود رابطه‌ای میان اطاعت‌شوندگان و اطاعت‌کنندگان، میان دارندگان اقتدار و تابعان آن، منبعی بیرونی وجود ندارد که با دسترسی به آن فرد یا گروهی قدرتمند شود قدرت مرتبط با تصمیم‌گیری است، تصمیم به معنای «انتخابی از میان شیوه‌های بدیل» برای تثبیت سلطه به شکلی که کمترین هزینه را برای دارنده اقتدار درپی داشته باشد. این سطح از قدرت را می‌توان در جای‌جای دانشگاه دید، نظارت و کنترل کلی حکومت بر دانشگاه به شکل تأمین منابع مالی آن و یا تعیین خط مشی و تدوین برنامه‌های درسی، دخالت در امور داخلی دانشگاه توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی، نقض استقلال دانشگاه و شکستن حریم آن توسط نیروهای امنیتی، اعمال اراده حکومت در دانشگاه به واسطه نهادهای واسطه و غیر پاسخگو، تخصیص بودجه بیشتر به نهادهای همسو با حکومت و در سطحی ملموس‌تر تحمیل ضوابط پوششی و تفکیك جنسیتی. حتي پولی‌شدن حوزه‌های مختلف آموزش عالی را می‌توان نمونه‌ی بارزی از نفوذ و سلطه دانست، دانشجویان با گذشت زمان این مسئله را نه به شکل گونه‌ای از انقیاد و تحت تحکم قرارگرفتن بلکه به عنوان مقرارت معمول و متداولی می‌بینند که بایستی برای موفقیت به آن‌ها توجه کرد، مقرراتی که رفتار فرد را کنترل می‌کند و بدون آنکه متوجه شود، وی را با نظم جدید انطباق می‌دهد به گونه‌ای که فرد نظم جدید را به عنوان یک قاعده رفتاری درست می‌پندارد. مصداق این موضوع در حذف سنوات دوره کارشناسی و پذیرش این موضوع با گذشت زمان از سوی دانشجویان است. این موضوع را می‌توان در شکل نازل‌تری در تفکیك جنسیتی سلف و تریا مشاهده نمود. سطح دیگری از قدرت را می‌توان در نگرش انتقادی بکراک و باراتز دید، در این دیدگاه نمی‌توان قدرت را به عرصه تصمیمات و رفتارهای انضمامی محدود کرد بلکه با طرح مفهوم «عدم تصمیم‌گیری» به ابزارهایی اشاره می‌شود که به وسیله آن‌ها «تقاضا برای دگرگونی در تخصیص امتیازات موجود قبل از استماع در نطفه خفه شده یا مخفی می‌ماند». در حقیقت تقاضایي در حوزه عمومی به وجود نمی‌آید تا در مورد آن تصمیمی گرفته شود، موانعی آگاهانه یا ناآگاهانه ایجاد شده‌اند تا برخی خواسته‌ها مطرح نشوند. در سطح سوم، قدرت را می‌توان بدون وجود فاعل اعمالگر قدرت درنظرگرفت. دانش و سازمان موجد قدرت هستند، به بیان فوکو «قدرت را نباید در مرکز اقتدار واحدی جست، بلکه باید آن را پایه متحرک روابط نیروهایی دانست که به خاطر نابرابری‌شان بی‌وقفه حالت‌هایی از قدرت را موجب می‌شوند، قدرت همه جاست نه به این دلیل که همه‌چیز را دربرمی‌گیرد بلکه از این رو که از همه‌جا نشأت می‌گیرد»، در این سطح شبکه‌ای از قدرت وجود دارد که افراد نه به عنوان دارندگان آن بلکه به عنوان مجریان آن به شمار می‌روند، این قدرت سوژه و ابژه را خلق می‌کند و در این دیدگاه حقیقت نه دست‌یابی به معرفتی کلی، ثابت و جاودانه بلکه خود از آثار قدرت است، به بیانی «هیچ نوع رابطه قدرت، بدون وجود یک حوزه معرفتی مرتبط با آن موجود نیست و هیچ نوع معرفتی یافت نمی‌شود که در آن واحد هم روابط قدرت را مسبوق نگیرد و هم آن‌ها را به‌وجود نیاورد». از این رهگذر شکل‌گیری دانشگاه مدرن برپایه شکل‌گیری گفتمانی مبتنی بر عقلانیت، استقلال و آزادی فرد است، که در نتیجه آن انسان و عقلانیت ابزاری را در صدر می‌نشاند. بنابراین دانشگاه مکانی است که با قدرت به شکل خرد و کلان (چه در معنای فوکویی و چه به معنای هابزی) در پیوند است.

۳. به نظر میآید یاسپرس سیاست را به همان معنای سنتی آن و محدود به دولت و در میانه ستیز احزاب و گروه‌های سیاسی درنظرگرفته، درصورتی که سیاست در هرجا که قدرت وجود دارد و طبیعتاً به طرد و سرکوب گروهی می‌پردازد وجود دارد، به این معنا سیاست را نمی‌توان به عرصه خاصي همچون حکومت، دولت یا عرصه عمومی منحصر کرد. معنایي گسترده از سیاست که با تولید و توزیع هرگونه ارزشي در جریان حیات اجتماعي سروکار دارد، می‌تواند برای درنظرگرفتن مناسبات میان بازیگران مختلف درون دانشگاه که در تعاملی قطعی با بیرون از خود قرار دارند، مناسب باشد. در این صورت قلمروهایي که به ظاهر بی‌طرف و خنثی هستند همچون دین، فرهنگ، اقتصاد، آموزش و پرورش، آموزش عالي و غیره از این پس با سیاست و دولت مرتبط خواهند بود بنابراین در چنین شرایطی «هرچیزی دست‌کم بالقوه سیاسی است و دیگر نمی‌توان سیاسی بودن را ویژگی مشخص و انحصاری دولت برشمرد.

٤. دانشگاه همان‌گونه که عرصه قدرت است، عرصه مقاومت است، همان‌گونه که در جای جای آن می‌توان حضور قدرت را حس کرد، در جای جای آن می‌توان سنگری برای مقاومت ساخت، در حقیقت قدرت و مقاومت ملازم یکدیگرند، چه مقاومتی بدون غایت، بدون سازمان و نهاد، مرکزگریز و کارناوالی در هر نقطه‌ای که قدرت حاکم نمودار است و چه مقاومتی برای رهایی انسان از تمامی قیود، با آگاهي از سازندگان خویشتن‌های خویش. این آگاهی با این پرسش گره خورده که انسان چیست یا بهتر آنکه انسان چه می‌شود، آیا می‌تواند بر سرنوشت خویش مسلط شود؟ با رد هرگونه وحدت صوری در پاسخ به این پرسش، باید آن را در موقعیت کنونی و در میانه رابطه فعالانه خویشتن، دیگران و جهان یافت، هریک از ما به همان میزان که در خود تغییر ایجاد می‌کنیم در محیط پیرامون تغییر ایجاد می‌کنیم و بالعکس، «انسان همان جهان اجتماعی است». بنابراین افراد تنها در ارتباط با یکدیگر اهمیت و معنی می‌یابند. تأکید بر این روابط اجتماعی، توجه به این نکته است که مقاومت در جمع شکل خواهد گرفت، اگرچه مقاومت را در بسیاری از جمع‌های کوچک‌تر می‌توان دید که به‌گونه‌ای با نوع کنش خویش به سرکوب و طرد واکنش نشان میدهند و ناخودآگاه یا خودآگاه ارزش‌های مسلط را به چالش می‌کشند ولی باید هسته اصلی مقاومت را در جمع‌هایی جستجو کرد که به نفی سلطه در اشکال مختلف آن می‌پردازند و علیه همه مظاهر نابرابری مبارزه می‌کنند.

آسیب شناسی جنبش دانشجویی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران

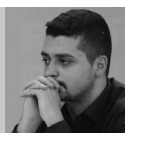

امیرحسین ابراهیمی
کارشناسی علوم سیاسی ۹۵

در جوامع جهان سوم، جنبش‌های دانشجویی همواره نقش بسیار مؤثری را ایفا کرده‌اند. می‌توان به راستی گفت دانشجویان همیشه یکی از عناصر تأثیرگذار بر تحولات سیاسی و اجتماعی شناخته شده‌اند. با بررسی تاریخ معاصر ایران نیز می‌توان شاهد حضور پرشور و گسترده دانشجویان در رخدادهای مهم سیاسی-اجتماعی بود. بعد از گذشت صد و بیست سال از شکل‌گیری اولین پایه‌های دولت مدرن در ایران و حذف تدریجی ساختارهای سنتی حاکم بر سیستم آموزشی و به تبعیت از آن، شکل‌گیری نظام آموزشی جدید در ایران، دانشگاه همچنان نتوانسته است مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبتلا به جامعه ایران را حل و فصل نماید. این مسئله در حالی است که در پیروزی انقلاب اسلامی سال ۵۷، دانشگاه یکی از بازیگران اصلی در پیروزی این انقلاب بود؛ اما به مرور زمان کارکرد و جایگاه اصلی خود را از دست داد. حال پرسشی که ایجاد می‌شود این است که دانشگاهیان، اعم از اساتید و دانشجویان اکنون در کجا ایستاده‌اند و چگونه با جامعه ارتباط برقرار می‌کنند؟

اکنون بعد از گذشت چهار دهه از عمر انقلاب اسلامی در ایران، نهاد آموزش عالی از تربیت نسل‌های جدید و آموختن مهارت‌های لازم به آن‌ها ناتوان است. حکم‌کردن به جای آموزش، حفظ‌کردن به جای فهمیدن، سکوت در برابر پرسشگری سبب شده است که نهادهای آموزشی کشور، افرادی ناتوان و فاقد کارایی در عرصه بازار کار تربیت کنند. این مسئله زمانی تبدیل به معضل می‌شود که بعد از انقلاب اسلامی ایران، مهم‌ترین انتظار مردم، ساخته‌شدن سازمان‌ها و سیستم‌های جدید اداری برای تعلیم و تربیت انسان‌ها در یک جامعه ایده‌آل بود. در دو دهه گذشته با افزایش دانشگاه‌های غیر انتفاعی و بدون کنکور نقش مهم دانشگاه در تولید علم و حل و فصل مشکلات جامعه به تدریج از بین رفت و به یک کارخانه تولید مدرک مبدل شد. این در حالی است که اگر تاریخچه جنبش دانشجویی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد، مشخص می‌شود که دانشگاه در ایدئولوژی‌سازی، انسان‌سازی و مکتب‌سازی نقش بسیار پررنگی داشته است. اما در طول سه دهه اخیر با بسط و گسترش ارزش‌های بازاری، جامعه دانشگاهی ایران و جنبش دانشجویی از آن بسیار تاثیر پذیرفت. بازار و اندیشه‌های بازاری اعتبار بی‌سابقه‌ای در ایران پیدا کرد و منافع فردی جایگزین منافع اجتماعی شد. وضعیت بد اقتصادی، نبود شغل مناسب و متناسب با رشته تحصیلی افراد، بیکاری، ناامنی و ترس نسبت به آینده سبب شده است که دانشجویان نیز مانند سایر اقشار جامعه، موفقیت و پیشرفت را یک امر فردی تلقی کند و به منافع دیگران توجهی نداشته باشد. این در حالی است که در گذشته دانشجویان همواره یکی از بازیگران تأثیرگذار در جامعه بودند و حتی نزد مردم از جایگاه ممتازی برخوردار بودند. اما به مرور زمان بی‌عدالتی آموزشی حاکم بر سیستم آموزش‌وپرورش و آموزش عالی در ایران سبب شد که دانشجویان به نوعی احساس حقارت کنند. نبود فرصت‌های برابر تحصیلی و نبود امکانات یکسان آموزشی در اقصی نقاط کشور باعث نابرابری آموزشی در بین دانشجویان شده است. همین عامل به تنهایی می‌تواند باعث شود که دانشجویان منافع فردی خود را در اولویت قرار دهند و نسبت به محیط نابرابر بیرون، بی‌تفاوت باشند. اما جنبش دانشجویی برای برون‌رفت از بحران معنا، بحران هویت و غیره باید جایگاه حقیقی خود را مجددا احیا کند. جنبش دانشجویی و دانشجو باید خود را به عنوان نیروی پیش‌برنده در ایجاد عدالت و عدالت‌سازی در جامعه معرفی نماید. دانشجو وظیفه دارد تلاش کند که جامعه، دانشگاه را به عنوان مرجع حل و فصل مشکلات کشور بشناسد و با این عمل، دانشگاهیان را در جایگاهی مثبت قرار دهد که وجود چنین افرادی برای مصلحت جامعه است و نه به ضرر آن.

از نظر نگارنده، اگر دانشگاه و جنبش دانشجویی قصد دارد بحران‌های موجود در جامعه را حل کند، باید در ابتدا اندیشه‌های مبهم، سردرگم و بی‌ارتباط با جامعه را کنار بگذارد. باید با یک نگاه ترکیبی از سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناختی و فلسفی به مسائل نگاه کند و اقدامی جدی برای جبران عقب ماندگی‌های موجود در کشور نسبت به دنیای بیرون انجام دهد.

کتاب «دیگردوستی مؤثر» اثر پیتر سینگر در دست انتشار

دیگردوستی مؤثر هم یک ایده است، هم سبکی از زندگی که در حال رایج شدن در سراسر دنیاست. گاهی اوقات می‌پنداریم هیچ قدرتی نداریم، اما این‌طور نیست. حقیقتاً می‌توانیم دنیا را تغییر دهیم، گرچه دنیا دفعتاً در حد مطلوب ما تغییر نخواهد کرد. بر خیری که شخصاً می‌توانید برسانید تمرکز کنید، نه بر مسائلی که باقی می‌مانند یا حلشان دست شما نیست. کاهش دادن رنج، چه در انسان و چه در حیوانات، مطلوب است، حتی اگر ازبین‌بردن برخی رنج‌ها فعلاً ممکن نباشد. سعی کنید با بهره‌گیری از روش‌هایی که در این کتاب معرفی شده است بیشترین خیر ممکن را برسانید، تغییری در دنیا حاصل کنید، و به بقیه‌ی فعالانِ عرصه‌ی دیگردوستی مؤثر بپیوندید. رفتار و ارزش‌های مطلوبِ فعالان جنبش دیگردوستی مؤثر در هماهنگی با یکدیگرند. این هماهنگی سبب شده است زندگی پربارتر و کامیاب‌تری داشته باشند.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

بازخوانی حوادث می ۶۸، ظهور چپ‌گرایی

علیرضا هاشم‌نژاد
کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی ۹۶

نقطه آغاز سیر وقایع جنبش می ۱۹۶۸، شورشی دانشجویی در حومه پاریس بود که پس از مدتی به اعتصاب عمومی و درگیرشدن حدود ۱۰ میلیون کارگر انجامید. در طول ماه می ۱۹۶۸، پاریس درگیر بیشترین شورش‌ها از زمان دوران جبهه مردمی در دهه ۱۹۳۰ شد و باقی نقاط فرانسه نیز در حالت آماده‌باش قرار گرفت. این شورش‌ها چنان جدی بود که شارل دوگل، رئیس جمهور فرانسه با ژنرال ژاک ماسو، فرمانده نیروهای اشغالگر فرانسه در آلمان غربی ملاقات کرد تا در صورت نیاز، پاریس را به کمک نیروهای نظامی از انقلابیان بازپس گیرند. در این نوشته سعی شده است تاریخی مختصر و برخی مباحثات پیرامون این جنبش مورد بررسی قرار گیرد.

در دهه پیش از وقایع سال ۱۹۶۸ جمعیت دانشجویی فرانسه تقریباً سه برابر شده و از تعداد ۱۷۵۰۰۰ به بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر رسیده بود. این دوره، دوران بین المللی «فرهنگ جوانان» بود ولی با این حال جامعه فرانسه در نگاه جوانان فرانسوی جامعه‌ای خودکامه، سلسله‌مراتبی و مبتنی بر سنت باقی مانده بود. در دوران وقوع شورش ماه می، دوگل در آستانه جشن دهمین سال فعالیت سیاسی خود در جمهوری پنجم بود. او در سال ۱۹۵۸ به واسطه فروپاشی جمهوری چهارم در اوج جنگ الجزایر به قدرت رسید. در دوران ریاست جمهوری او جوانان فرانسوی عموماً فکر می‌کردند که تحت یک دیکتاتوری نسبتاً ملایم زندگی می‌کنند. دو حزب اپوزسیون اصلی یعنی رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها اساساً از بین رفته بودند و این به این معنی بود که تغییر سیاسی از طریق کانال مرسوم پارلمان عملاً منتفی بود. علاوه بر این، آن روزها، جهان سوم‌گرایی هیجانی نیز باب بود. برای آن نسل از دانشجویان نه حزب کمونیست فرانسه و نه مارکسیسمِ ارتدکس دیگر جاذبه چندانی نداشتند. در عوض الگوهای این نسل چه گوارا، مائو تسه تونگ و هو شی مین بودند. تصاویر بمباران های فرشی، حملات ناپالم و قتل عام غیر نظامیان توسط نیروهای آمریکایی در ویتنام که حوزه سابق نفوذ فرانسه محسوب می‌شد، بر اخبار شبانه فرانسه حاکم بود. دانشگاه‌های فرانسه به تمام دلایل فوق در آن دوران انبار باروت بود. از نظر تاریخی، واقعه‌ای که شورش‌های ماه می را به وجود آورد، بسیار بی‌اهمیت بود. در سال ۱۹۶۷ دانشجویان دانشگاه نانتر پاریس در مورد محدودیت‌های بازدیدهای خوابگاهی که در خصوص روابط دختر و پسر برقرار شده بود، اعتراضاتی را به عمل آوردند. در ژانویه ۱۹۶۷ در مراسمی به مناسبت ساخت استخری جدید در دانشگاه یکی از رهبران دانشجویان به نام دنیل کوهن بندیت (از اعضای فعلی پارلمان اروپا) به تندی فرانسوا میسوف وزیر ورزش و جوانان و ناتوانی او در حل ناامیدی‌های جنسی دانشجویان در پی مشکل محدودیت‌های خوابگاهی، مورد حمله کلامی قرار داد. میسوف در جواب، به او پیشنهاد داد که برای کم کردن تب‌وتاب خود درون استخر شیرجه بزند و کوهن بندیت در پاسخ گفت که این اظهارات میسوف را فقط از نماینده یک رژیم فاشیستی انتظار داشته است. این تنش‌ها و مکالمات آن‌ها برای میسوف، جایگاهی به عنوان یک ضد اقتدارگرای بحث‌برانگیز به وجود آورد و به زودی درمیان جوانان فرانسوی، پیروان فرقه‌گونه‌ای بدست آورد. در ماه مارس، حمله به یک دفتر خبرگزاری آمریکایی در مرکز پاریس منجر به دستگیری تعدادی دانشجو شد. چند روز بعد در اعتراضات دانشگاه نانتر در حمایت از دانشجویان تعداد بیشتری از دانشجوها از جمله شخص کوهن بندیت دستگیر شدند و به اخراج از دانشگاه تهدید شدند (بندیت در اواخر ماه می از دانشگاه اخراج شد) . جنبش ۲۲ مارس با خواسته آزادی دانشجویان دستگیرشده، در پاسخ به این اقدامات شکل گرفت. اوایل ماه می رئیس دانشگاه نانتر از ترس تشدید اعتراضات دانشگاه را تعطیل کرد. از آنجایی که دانشجویان از اعتراض در نانتر منع شده بودند، تصمیم گرفتند اعتراضات را به سورین و قلب محله لاتین کوارتر پاریس منتقل کنند. روز سوم می رئیس دانشگاه سورین به صورت رسمی از پلیس خواست تا معترضین را که حدود سیصد نفر بودند، از محوطه دانشگاه بیرون کند. دستگیری‌های گسترده‌ای که در این روز به کمک پلیس ضد شورش صورت گرفت، مقاومت خشونت‌آمیز ناظران و رهگذران را به دنبال داشت. پلیس با گاز اشک آور، باتوم و دستگیری‌های بیشتر، این خشونت‌ها را پاسخ داد. رئیس دانشگاه سورین دانشگاه را تعطیل کرد که باعث تحریک بیشتر دانشجویان شود. رهبران دانشجویان برای روز دهم می راهپیمایی گسترده‌ای را پیشنهاد کردند تا خواسته‌های خود از جمله بازگشایی سورین و آزادی دانشجویان، پایان‌دادن به رعب و وحشت حضور نیروهای پلیس در محله لاتین کوارتر را بیان کنند.

شب سنگرها (دهم و یازدهم ماه می ۱۹۶۸) در تاریخ پس از جنگ جهانی فرانسه تاریخ مهمی است. در آن زمان تعداد معترضین دانشجویی در پاریس به نزدیک به چهل هزار نفر رسیده بود. پس از مسدودکردن مسیر راهپیمایی، دانشجویان معترض شروع به کندن سنگ‌فرش‌ها و ساختن سنگر برای محافظت از خود در برابر پلیس کردند. حوالی ساعت دو بامداد یازدهم می، پلیس به سمت معترضین حمله‌ور شد و درگیری خونین تا طلوع آفتاب ادامه داشت. نزدیک به ۵۰۰ دانشجو دستگیر و صدها نفر در بیمارستان بستری شدند. محله لایتن کوارتر در حال ویران‌شدن بود و همدردی عمومی با دانشجویان افزایش چشم‌گیری یافته بود.

در این مرحله بود که آنچه به عنوان جنبشی اعتراضی در دانشگاه برای اصلاحات آموزشی آغاز شده بود که فرانسه را در بر گرفت. با رشد چشمگیر جنبش، فرصت‌های جدیدی برای تغییرات رادیکال سیاسی محیا شد و خواسته‌های معترضین تغییر کرد. این خواسته‌ها شامل برچیده‌شدن ساختارهای سیاسی اقتدارگرا و دموکراتیزه‌شدن نهادهای اجتماعی و فرهنگی اعم از آموزش تا رسانه‌های خبری و فراتر از آن می‌شد. چند روز بعد، فرانسه شاهد بزرگترین اعتصاب عمومی در تاریخ خود بود؛ چرا که میلیون‌ها کارگر در حمایت از دانشجویان و برای بیان مطالبات خود به خیابان‌ها آمدند. در جریان اعتراضات، تعداد زیادی از کارخانه‌های فرانسه از جمله کارخانه اتوموبیل‌سازی رنو توسط کارگران به تصرف درآمد.

دولت فرانسه به شدت متزلزل شد اما توانست بحران را کنترل کند. پس از سفر به بادن، دوگل به پاریس بازگشت و در ۳۰ می از طریق رادیو بیان کرد، کمونیست‌ها در حال مسلط‌شدن بر اوضاع هستند. اما در واقعیت، حزب کمونیست فرانسه از مدت‌ها قبل آرزوی تصرف انقلابی قدرت را رها کرده و در عوض به نقش محدودی در نظم سیاسی فرانسه قانع شده بود. در حقیقت، در آغاز با معترضین دانشجویی مخالف بودند و حتی آن‌ها را استهزا می‌کردند. سه روز قبل از سخنرانی دوگل، کمونیست‌ها بر سر توافق گرنل که شرایط آن افزایش دستمزد کارگران و شرایط بهتر کار برای آن‌ها بود، مذاکره کرده بودند. با این حال، کارگران با عصبانیت توافق‌نامه را رد کردند و اعتصاب‌ها ادامه یافت. در یکی دیگر از سخنرانی‌های خود، دوگل با فرض اینکه فرانسوی‌ها آماده بازگشت به ثبات هستند، اعلام کرد که مجلس ملی را منحل خواهد کرد و برای تاریخ ۲۳ ژوئن انتخابات جدیدی برگزار می‌کند. او همچنین در صورت عدم عقب‌نشینی معترضین، تهدید به استفاده از ارتش برای تحمیل نظم کرد. در همین حال، صدها هزار نفر در سراسر کشور در حمایت از دوگل و ضد تظاهرات اعتراضی راهپیمایی کردند. گرچه اعتراض‌ها و اعتصابات دانشجویی تا ماه ژوئن ادامه یافت، جنبش دانشجویی به تدریج راه خود را از دست داد وحزب دوگل پیروزی قاطعی به دست آورد. با این حال ده ماه بعد و در جیان همه‌پرسی ملی درباره سازماندهی منطقه‌ای و اصلاحات در مجلس سنا دوگل شکست خورد و مسیر زندگی سیاسی ژنرال به پایانی ناگهانی و مبهم رسید.

از آنجایی که حوادث سال ۶۸ صرفاً به فرانسه محدود نشد و به کشورهای دیگری از جمله آمریکا، آلمان، انگلستان غیره نیز اعتراضات عموماً دانشجویی شکل می‌گرفت؛ برای دهه‌ها مورخین فرانسه و دیگر نقاط جهان در مورد اهمیت سیاسی طولانی‌مدت وقایع می ۶۸ بحث می‌کردند. بسیاری از این مباحثات، چه در قالب تحلیل‌های لیبرال و چه مارکسیستی، هنوز نیز حل‌نشده باقی مانده است. در اینجا به سه بحث عمده پیرامون این جنبش میپردازیم:

۱. ماهیت بین‌المللی یا محلی جنبش:

برخی از اندیشمندان چپ‌گرا و برخی دیگر مثلاً در قالب موقعیت‌گرایان بین‌الملل تلاش کرده‌اند، ماهیتی بین‌المللی به وقایع می ۶۸ بدهند. اگر بپذیریم برخی از نشانه‌های شورش‌های این دوران در جنبش آزادی بیان برکلی در سال ۱۹۶۴ رخ داد و سپس در سال ۱۹۶۸ در بسیاری از کشورها در اروپا، آفریقا، ژاپن، آمریکا و آمریکای لاتین ادامه پیدا کرده است، باید اعتراف کرد که معانی این جنبش‌ها بسیار متفاوت بوده است. برای مثال، اعتراضات موسوم به بهار پراگ در درجه اول چالشی برای حکومتی کمونیستی و وابسته به مسکو بود در حالی که در برکلی، اعتراضات دانشجویی خواستار آزادی بیان سیاسی در دانشگاه‌ها برای اظهار مخالفت با جنگ ویتنام بوده است. در نتیجه در پراگ، جوانان به نام دموکراسی، علیه سلطه کمونیستیِ اتحاد جماهیر شوروی قیام کردند و در برکلی باز هم به نام دموکراسی، دانشجویان دخالت کشورشان در درگیری نظامی با کمونیسم را به چالش کشیدند .به عنوان راه میانه بین این دو موضع، در بسیاری از کشورهای غربی چپ‌گرایان سیاسی راه حلی ایدئولوژیک به تنش ایجادشده برای بسیاری از کسانی که آرزو داشتند، اعتقاد خود به مارکسیسم را به عنوان اندیشه‌ای رهایی بخش بیان کنند، می‌دادند. چپ‌گرایی که لنین آن را اختلالی نابالغ در کمونیسم توصیف می‌کرد توانست در نهایت با مارکسیسم پیوند شکننده‌ای برقرار کند؛ اما این جریان به هر دلیل درنسبت با قدرت سیاسی فاصله خود را حفظ کرد و به همین دلیل چپ‌گرایی موجود در اکثر این جنبش‌ها نتوانست ماهیتی بین‌المللی پیدا کند و بیشتر کیفیت‌های فرهنگی هر کشور را بازنمایی می‌کرد.

۲. ماهیت بنیادین جنبش:

اصطلاح جنبش را عموماً کسانی که ماهیت اتفاقات آن را مثبت تلقی می‌کنند بکار می‌برند؛ در حالی که مخالفان از واژه وقایع استفاده می‌کردند. جامعه‌شناسی فرانسوی و به معنای وسیع‌تر آن روشنفکران، مجموعه گسترده‌ای از تفسیرهای مربوط به اتفاقات می ۶۸ را به وجود آورده‌اند. خصمانه‌ترین این تفسیرها متعلق به ریمون آرون، میشل کروزیه و ریمون بودن است که این وقایع را عمدتاً بحرانی در دانشگاه و تأثیر وسیع ایدئولوژی بر معترضین می‌دانند. آن‌ها همچنین می ۶۸ را به عنوان بروز فردگرایی افراطی یعنی اساساً آنچه این جنبش می‌خواست به چالش بکشد، نقد کردند. حتی رژی دوبری از دیگر اندیشمندان مخالف، بر اساس مفهوم جامعه مصرف‌گرا این جنبش را نقد می‌کند. در میان برخی از تحلیل‌های موافق نیز برخی از رهبران تروتسکیست، از انقلاب سخن به میان می‌آوردند و این جنبش را با روسیه ۱۹۰۵ که در انتظار ۱۹۱۷ بود مقایسه می‌کردند. اما این فرضیات هیچ کدام قابل قبول نبود؛ چرا که معترضین هرگز قصد نداشتند قدرت دولتی را تسخیر کنند. در حقیقت، با توجه شواهد سه تحلیل نسبت به سایرین مستحق توجه جدی‌تری هستند.

یک تحلیلی که در همان گرماگرم جنبش توسط ادگار مورن، کورنلیوس کاستوریادیس و کلود لفور ارائه شد، به شکاف گسترده فرهنگی که توسط دانشجویان در شورش علیه اقتدارگرایی دوگل در مسائل سیاسی و در مقابل ماندارین‌های دانشگاهی یا در مقابل کنترلی که از سوی دولت بر رسانه‌های تلوزیونی اعمال می‌شد، اشاره شده است. دنیای کارگری با پیوستن به دانشجویان از فرصت استفاده کرده و خواستار اعتصاب عمومی شد که مانند آتش خروشانی در کل کشور، مانند یک بیماری مسری گسترش یافت. نخستین اعتصاب با کارکنان رادیو تلوزیون فرانسه آغاز شد یعنی در خدمات پخش عمومی.

همچنین در همان دوران آلن تورن تحلیل دیگری را پیشنهاد داد، این تحلیل از جهت معرفی چشم‌اندازی تاریخی و جامعه‌شناسانه متفاوت بود ولی با تحلیل‌های پیشین در تناقض نبود. او می ۶۸ فرانسه را نقطه‌ای می‌داند که دانشجویان به عنوان بازیگران جامعه پساصنعتی، جنبش‌های اجتماعی را پیش می‌برند و این شکل از جنبش‌ها صرفاً مختص به این جوامع است. در عین حال بازیگران جامعه صنعتی و جنبش طبقه کارگر نیز هنوز قادر به درگیرشدن در کشمکش مرکزی خود و همراهی با اعتراضات هستند.

به نظر می‌رسد این رویکرد مزیت قابل توجهی در امکان خوانش تاریخ اجتماعی فرانسه در پنجاه سال اخیر دارد. از طرفی کشمکش‌های بی‌شمار، جنبش‌های جدید با حضور زنان، همجنس‌گرایان، بوم‌شناسان، فعالان ضد فعالیت هسته‌ای، منطقه‌گرایان و غیره از آن زمان تا کنون بخشی از زندگی اجتماعی فرانسویان بوده است. از سوی دیگر، جنبش طبقه کارگر به طور پیوسته کاهش یافته و مرکزیت خود را کاملا از دست داده است. به حدی که مارین لوپن در انتخابات سال ۲۰۱۷ از کارگران با عنوان «فراموش‌شده و نامرئی» یاد کرد. در نهایت یکی از مهم‌ترین بررسی‌ها، تحلیل خصمانه ریمون آرون است. آرون در یکی از مقالات خود درباره می ۱۹۶۸ با عنوان «انقلاب ناپیدا»، این وقایع را یک تراژدی، «هزیان‌گویی و دیوانگی بدون تلفات» توصیف کرده که دانشجویانی بورژوا با نفی اوتوپیایی واقعیت و کارگرانی با خواسته‌های مشروع در عرصه سیاسی فرانسه به وجود آوردند. بدبینی آرون به اعتراضات دانشجویان به معنی همراهی او با دولت متمرکز دوگل نیز نبود. چرا که آرون این دولت را به دلیل ناتوانی‌اش در پیشبینی خواسته‌های کلیت جامعه نقد می‌کرد. او می‌نویسد: در تحلیل نهایی، وقایع ماه می، «استبدادگرایی مضاعف، شوروی‌گرایی و عقلانیت بروکراتیک جامعه صنعتی را تقبیح می‌کند» اما در ادامه می‌نویسد: « می ۶۸ در نشان‌دادن اینکه خودمختاری دانشگاه‌ها و جامعه، پایان سلسله‌مراتب، ازبین‌بردن جدایی بین توده‌ها و تصمیم‌گیرندگان می‌تواند راه سوم اصیلی بین شوروی‌گرایی لیبرال و سرمایه‌داری متمایل به جامعه ارائه دهد، ناتوان است». از نظر آرون این وقایع،

ادامه در صفحه بعد

چاپ سوم کتاب «خاستگاه هرمنوتیک خود» اثر میشل فوکو منتشر شد

«وقتی از هرمنوتیک خود صحبت می‌کنم، منظورم نوع بدی از علوم انسانی نیست که در تضاد با نوع خوب باشد. [بلکه] منظورم این است که پروژه‌ی هرمنوتیک خودْ چارچوب تاریخی همه‌ی علوم انسانی بوده است. مثلاً در فلسفه‌ی یونان چرا فلاسفه طی قرون متمادی به مردم که بسیار دل‌مشغولِ قواعد زندگی و شیوه‌ی زندگی‌کردن بودند می‌گفتند چگونه رفتار کنند و چرا هرگز تصور نمی‌کردند که مردم به چیزی نظیر علوم انسانی نیاز دارند؟ به اعتقاد من این تصور با مسیحیت آغاز شد، آن هنگام که نه‌تنها کتاب مقدس بلکه خود نیز به موضوعی برای تأویل بدل شد.»

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

همه چیز در سیلان است؟

مهدی فیاض
دکتری علوم سیاسی ۹۵

«همه‌چیز در سیلان است» (Everything Flows). این جمله منسوب است به بزرگ‌زاده‌ای به‌نام هراکلیتوس اهل شهر افه‌سوس در منطقه‌ی ایونیای یونان قدیم که در قرن پنجم (یا ششم) پیش از میلاد می‌زیست. در باب رفتار و سلوک خاص و غریب او بسیار گفته شده، نظیر این‌که وی شخصیتی گوشه‌گیر و مردم‌گریز بود و از اختلاط و معاشرت با همشهریان خود بیزاری می‌جست وآن‌ها را سرزنش می‌کرد. وی علاوه‌بر مردمان عادی، نسبت به برخی از بزرگان زمانه‌اش همچون کسنوفانس و فیثاغورس نیز نگاهی تُند و بعضاً تحقیرآمیز داشت. طبق نظر عدّه‌ای، گفته‌ها و مکتوبات او غامض، معمّاگون و در مواردی نامفهوم بود و فهم آن کوششی ویژه می‌طلبید. به‌سبب این تُندمزاجی، بدبینی و مُبهم‌گویی هراکلیتوس به لقب «تاریک‌اندیش» نامبُردار شده است.

اگرچه هراکلیتوس بیانی آتشین داشت و عامدانه معمّاگون و پیامبرانه سخن می‌گفت، امّا باید وی را یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین چهره‌ها در تاریخ معرفت انسانی دانست. جمله‌ای که از وی نقل شد یکی از مبنایی‌ترین و پُرمناقشه‌ترین مسائل تاریخ تفکّر را نمایش می‌دهد: دوگانه‌ی «تغییر- ثبات». این جمله مناقشه‌انگیز تاکنون به‌شیوه‌های گوناگونی تفسیر شده و برخی از بزرگترین اندیشمندان پس از هراکلیتوس نظیر پارمنیدس در واکنش به آن سخن گفته و قلم زده‌اند. امّا وجه جالب توجّه تأثیر هراکلیتوس ناظر بر شکل‌گیری جریانی فکری است که نزدیک به یک قرن پس از وی و در زمان حیات سقراط و افلاطون به‌وجود آمد، جریانی که با تفسیر رادیکال آموزه‌های هراکلیتی، بنا به توضیح افلاطون، به «اصحاب سَیلان» معروف بودند.

جریان روشنفکری در دهه‌ی شصت میلادی و به‌ویژه پس از رویدادهای موسوم به مه ۶۸ در قرن بیستم روندی مشابهِ پیروان هراکلیتوس پیدا کرد و از جهاتی میان عملکرد و باورهای ایشان و منش «هراکلیتی‌های رادیکال» مشابهت‌هایی می‌توان یافت. رویدادهای مه ۶۸ و نحوه‌ی عمل دانشجویان معترض نشان می‌داد که آن‌ها با اندیشمندان پیشرو مُنتقد سرمایه‌داری نظیر ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو فرسنگ‌ها فاصله گرفته‌اند. آن‌چه در این نوشتار مورد نظر است پرتو افکندن بر تأثیرپذیری وارونه‌ی جریان فکری اصحاب سَیلان از آرای هراکلیتوس و نُمایاندن شباهتهای آن با جریان چپ‌گرای تُندرو و مواجهه‌ي آن‌ها با مُنتقدان سرمایه‌داری است که در قرن بیستم پس از رویدادهای ماه مه ۱۹۶۸ شکل گرفت.

برداشت اوّل: هراکلیتوس و اصحاب سَیلان

جمله‌ی «همه‌چیز در سیلان است» هراکلیتوس را ممکن است به‌اشکال دیگری نیز شنیده باشیم، نظیر این جمله‌ی معروف: «شما نمی‌توانید دو بار در یک رودخانه گام بُگذارید، چراکه همواره این آب‌های تازه است که بر شما می‌گذرد» (به‌نقل از همپُرسه‌ی کراتولوس افلاطون). چنان‌که این جمله به‌خوبی نشان می‌دهد، در نظر هراکلیتوس تغییر- یا به‌عبارتی «سَیلان»- محوریت داشته و به‌بیانی «ذاتی» این جهان است. آب رودخانه که همواره چنان که بوده می‌نُماید در واقع پیوسته روان است و با استفاده از این مثال، سَیلان به‌بهترین شکل فهمیده می‌شود. امّا آن‌چه که این‌جا باید بدان توجّه داشت این است که گرچه آب همواره روان است امّا روانی آب و سَیلان دائمی آن تنها در بستر واقعیّتی به‌نام«رودخانه» فهم‌پذیر می‌شود، بدین‌معنا که رودخانه همان رودخانه باقی می‌ماند علی‌رغم آن‌که آب‌های تازه همواره در آن جریان می‌یابند. تا آن زمان که آب به میزانی مشخّص (نه آن‌چنان اندک که رودحانه به‌خشکی گراید و نه آن‌چنان فراوان که تمام زمین را آب فرا گیرد) در بستر رودخانه جاری است، رودخانه همچنان همان رودخانه است. بنابراین ثبات و تغییر (سَیلان) نافی و دافع یکدیگر نیستند؛ بلکه در ثبات است که تغییر جریان می‌یابد و تغییر است که ثبات را معنا می‌بخشد.

این آموزه‌ي هراکلیتی در زمانه‌ی افلاطون، یعنی حدوداً یک سده پس از خود هراکلیتوس، در قالب باورهای گروهی از پیروان هراکلیت یعنی اصحاب سَیَلان نمود افراطی یافت. این افراد که از میان ایشان کراتولوس استاد افلاطون را می‌توان نام برد، باور به تغییر و سَیلان در جهان را به حد نهایی آن رساندند. آن‌ها ضمن نفی هر شکلی از ثبات بیان می‌کردند که مباحثه و سخن گفتن مستلزم این است که اشیاء و یا موضوعاتی را که در باب آن‌ها مباحثه می‌کنیم برخوردار از ثبات بدانیم، لذا از هر گونه بحث و گفت‌وگویی امتناع می‌کردند. می‌توان حدس زد که اگر هراکلیتوس این نحوه تفسیر گفته‌ها و آموزه‌های خویش توسط این جماعت را می‌دید، با آن زبان آتشین و بیان آهنین خود چه پاسخی به ایشان می‌داد. شرح رفتار و منش ایشان به‌طور خلاصه و البتّه به گویاترین وجه در همپُرسه تِئه‌تتوس افلاطون آمده است: «اگر کسی بخواهد با ایشان گفت‌وگو کند گویی با چند تن مارگزیده که دمی آرام نمی‌گیرند سخن می‌گوید. ... اگر از آنان پرسش کنی جمله‌هایی کوتاه و معمّایی به‌سوی تو پرتاب می‌کنند و اگر درباره‌ی آن توضیحی بخواهی با جمله‌هایی تازه بر تو می‌تازند چنان‌که بحثی که آغاز کرده‌ای نمی‌توانی به‌جایی برسانی. ... در میان آن جماعت هیچ‌کس شاگرد دیگری نمی‌شود و مقامی برای دیگران قائل نیست».

برداشت دوم: آدورنو و اصحاب لذّت

«لذّت، به‌تعبیری، همان انتقام طبیعت است. در متن لذّت، آدمیان تفکّر را از خود می‌زدایند و از تمدّن می‌گریزند. در جوامع اولیّه، ... جشن‌های جمعی و عیش‌ونوش‌ها خاستگاه جمعی لذّت بودند ... [این جشن‌های همگانی] شبیه لحظه‌ای است که در آن نظم جهان به‌حالت تعلیق درمی‌آید، هر گونه زیاده‌روی مُجاز شمُرده می‌شود و قواعد باید شکسته شوند. همه‌چیز باید سر و ته شود ...» (دیالکتیک روشنگری، ص.۱۸۸).

متن بالا گزیده‌ی بسیار کوتاهی است از کتاب دیالکتیک روشنگری اثر تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر دو تن از تأثیرگذارترین اندیشمندان جریان چپ در قرن بیستم که تمام طول عمر خویش در نقد سرمایه‌داری و فرهنگ توده‌ای به مطالعه و پژوهش پرداختند. عمده فعّالیت‌های این‌دو به‌ویژه در قالب سازمان کوچکی به‌نام «مؤسّسه پژوهش‌های اجتماعی» صورت گرفت که تا مدّت‌ها هورکهایمر ریاست آن را بر عهده داشت و به‌واسطه‌ی استقرار آن در فرانکفورت و حضور شماری دیگر از اندیشمندان برجسته‌ی چپ نظیر هربرت مارکوزه، اریک فروم و دیگران به «مکتب فرانکفورت» نامبُردار شد. هورکهایمر و آدورنو کار خود را «نظریه انتقادی» می‌نامیدند و می‌کوشیدند ضمن بهره‌گیری از روش دیالکتیکی که موسوم به «دیالکتیک بدون سنتز» بود، صنعت فرهنگ و جامعه‌ی توده‌ای را به نقد کشیده و تلاش فکری خود را به مسأله‌ی تغییر جامعه و رهایی انسان معطوف سازند. تلاش‌های ایشان و دیگر اعضای مکتب فرانکفورت نزدیک به پنج دهه به خلق آثار بسیار مهم و جریان‌سازی در سنّت فکری چپ منجر شد که کتاب «دیالکتیک روشنگری» یکی از آن‌هاست.

هدف آدورنو و هورکهایمر در این اثر پاسخ گفتن به این مسأله است که چرا بشر به‌جای ورود به وضعیتی انسانی، در نوع جدیدی از بربریت یا وضعیتی یکسره غیر انسانی گرفتار آمده است. آن‌ها بر این باور بودند که روشنگری در نهایت نوعی دخل‌وتصرّف در امور به‌بهای سلطه یافتن است و علم پوزیتیو جدید به‌خوبی این واقعیّت دخل‌وتصرّف بی‌حدوحساب و خشن را، به‌ویژه در طبیعت، به‌نمایش می‌گذارد. این‌دو همچنین به فرهنگ توده‌ای اشاره کرده و ضمن به‌نقدکشیدن آن بیان کردند که جنبه مردم‌پسند چنین فرهنگی، دروغین و ساختگی بوده و نه‌تنها هیچ نشانی از وجوه دموکراتیک در آن نیست، بلکه بیانگر واقعیّات سلطه‌گری را عیان می‌کند.

امّا مسأله‌ای که قطعه نقل‌شده بالا از دیالکتیک روشنگری به‌خوبی نشان می‌دهد و آدورنو و هورکهایمر در تلاش برای توضیح آن بودند وجوه تناقض‌گون انسان و حیات اجتماعی اوست. دوگانه تعارض‌آمیز «جریانِ توقف‌ناپذیر لذّت» در برابر «نیاز بنیادین به اجتماع برخوردار از ثبات» همان پارادوکس سرنوشت‌ساز زندگی اجتماعی و تمدّن، است. آدمی از سویی لذّت‌جو است و از سوی دیگر نیاز به ساختن فرهنگ و اجتماعی ماندگار دارد و این کشش‌های متضاد حل‌ناشدنی به‌نظر می‌آیند. بنابراین با آزاد ساختن جریان سیّال و مهارناپذیر لذّت نمی‌توان فرهنگ و جامعه‌ای با حداقلی از دوام را انتظار داشت. آدورنو و هورکهایمر گرچه در اوان فعّالیت‌های مطالعاتی خویش و در کتاب دیالکتیک روشنگری به‌طرح این مسأله پرداخته و آن را برجسته ساختند، امّا هرچه از عمرشان گذشت به پیچیدگی و بغرنجی آن هرچه بیشتر وقوف یافتند و نسبت به تغییرخواهی و در نتیجه کردار انقلابی برای تغییر اجتماع شکاک‌تر شدند.

نتیجه این وسواسِ به‌جا و احتیاط تئوریک البتّه بسیار حاد و دردناک بود. در ۱۹۵۸ هورکهایمر از ریاست مؤسّسه پژوهش‌های اجتماعی اعلام بازنشستگی کرد و آدورنو جای او را گرفت. مسئولیت آدورنو در آن دوره با دشواری‌های بسیاری همراه بود چرا که فشار جناح چپ افراطی در آلمان هرچه‌بیشتر می‌شد و نسل جدید دانشجویان اعتنایی به اندیشمندان فرانکفورتی نداشته و وسواس و سخت‌گیری‌های تئوریک ایشان را بی‌جا و حتّی نوعی صفت «بورژوایی» می‌پنداشتند. در آوریل ۱۹۶۹ جمعی از این جوانان تندرو ضمن تسخیر ساختمان مؤسّسه و حمله به کلاس درس آدورنو، با اعمالی تمسخرآمیز گُل بر سر وی ریخته، بدن خود را در برابرش برهنه کرده و مرگ او را به‌عنوان یک نهاد اعلام کردند. این واقعه تأثیری ژرف و ویران‌کننده بر آدورنو داشت به‌طوری‌که چند ماه پس از آن بر اثر حمله‌ی قلبی درگذشت. به‌نظر می‌رسد که این چپ‌گرایان تُندرو همچون اصحاب سَیلان می‌پنداشتند که «همه‌چیز در سیلان است»، بنابراین نه‌تنها گفت‌وگو و استدلال معنایی ندارد بلکه « همه‌چیز باید سر و ته شود». آن‌ها شاید نهایتاً در پاسخ به چرایی چنین اعمالی می‌گفتند «چون همه‌چیز در سیلان است پس نه می‌توان پرسید و نه می‌توان پاسخی داد، فقط می‌توانیم بگوییم که ما از بی‌ثباتی لذّت می‌بریم».

ادامه از صفحه قبل

فضای عمومی فرانسه را از کمونیسم‌گرایی انقلابی به چپ‌گرایی بی‌محتوا تغییر داده است. همچنین از نظر بسیاری از منتقدان می ۶۸، نوعی کودکانگی اجتماعی به وجود آورد که اسباب‌بازی مورد علاقه‌اش شورش بود. آرون همین ایده را در زمینه تاریخی و اجتماعی قرار می‌دهد. «فرانسوی‌ها از سال ۱۷۸۹ ، همواره به طور واپسگرا در مفهوم و ماهیت انقلاب‌های خود، بزرگنمایی می‌کنند. آن لحظات، جشن‌های عظیم که درطی آن، آن‌ها به خود اجازه می‌دهند چیزی را تجربه کنند که در زمان‌های عادی از آن تجربه ناتوانند، حس خودشکوفایی فزاینده‌ای برای آن‌ها به همراه دارد؛ حتی با اینکه می‌دانند خواب و خیالی بیش نیست. چنین انقلاب‌هایی ضرورتاً مخرب‌اند. نفی اتوپیایی واقعیت و برنامه‌هایی غیر عقلانی را با خود به همراه دارند». از دیدگاه او، می ۶۸ همزمان هم آنارشیک و هم در امتداد سنت بود؛ چرا که در امتداد یک سنت دیرینه از ناآرامی‌های ملی قرار می‌گرفت. آرون به تأسی از توکویل و دیدگاه‌اش درباره وقایع سال ۱۸۴۸ ، به محافظه‌کاری ژرف جامعه فرانسه اشاره می‌کند که به لحظه‌ای آزادی نیاز دارد. آنتی‌تزی خیالی برای واقعیت مصرفی متفاوت. در واقع دوگل در مقام رئیس جمهور خود به عنوان عضو سابق مقاومت فرانسه احتمالاً اشتراکات بیشتری نسبت به یک میلیون نفری که در دفاع‌اش راهپیمایی کردند، با معترضین داشته است. می ۶۸ اعتراض اجتماعی موفقیت‌آمیزی بود اما این شورش فاقد محتوای سیاسی بود و به همین دلیل از نگاه آرون به انقلابی ناپیدا تعبیر شده است. اما قول معروفی در فرانسه آن دوران وجود داشت که روشن‌فکران ترجیح می‌دادند در کنار سارتر راه را به خطا بروند تا در کنار آرون درست بیاندیشند. به همین دلیل تحلیل‌های آرون چندان به مذاق روشنفکران هم‌دوره او خوش نمی‌آمد و مورد توجه واقع نمی‌شد.

۳. تاثیرات می ۶۸:

به نظر می‌رسد تأثیرات سیاسی این جنبش ضعیف و حتی منفی بوده است. اگر از منظر سیستم نهادی کلاسیک بررسی کنیم، این تأثیرات ضعیف بوده‌اند. تنها تلاش سیاسی متأثر از این جنبش شاید به جریان کوتاه‌مدت «چپ دوم» اشاره کرد که بیش از این مورد پیگیری قرار نگرفت. در مقابل از تاریخ ۳۰ می جریان راست با تظاهرات بزرگ و اعلام همه‌پرسی دوگل قدرت خود را بازیافت. چپ‌ها تا سال ۱۹۸۱ و قدرت گرفتن فرانسوا میتران از مرکز تأثیرات سیاسی در فرانسه دور بودند و در آن زمان نیز با آرمان‌های نسبتاً متفاوتی نسبت به ۱۹۶۸ روی کار آمدند. از طرف دیگر اگر افراط و تفریطی که مشخصه اصلی سقوط جنبش بود را در نظر بگیریم، این جنبش تأثیرات سیاسی منفی داشته است. آن‌ها کسانی بودند که با وجود رکود اقتصادی به دنبال انجام هرگونه عملیاتی در کشور بودند و خشونت به مذاقشان خوش آمده بود، خواستار جنگ داخلی بودند و به تروریسم نزدیک شده بودند. در ایتالیا، جنبش با تغییراتی به شکل تروریسم گسترده‌ای بروز پیدا کرد. بنابراین چپ گرایی در این اتفاقات شکوفا شده و حزب کمونیست از نظر تاریخی رو به افول رفت. فرایندی که تاکنون ادامه دارد و از بسیاری جهات در فرایند جنبش می ۱۹۶۸ کلید خورد.

از طرف دیگر تأثیرات اجتماعی جنبش بسیار مهم بود. برای پایان‌دادن به اعتصاباتی که کشور را فلج کرده بود، دولت و کارفرمایان پیشرفت‌های قابل توجهی را در قالب توافق‌نامه گرنل پذیرفتند. این موارد شامل تقریباً ۳۰ درصد افزایش دستمزد و تقریباً ده درصد در کل حقوق و ایجاد شعب صنفی در بنگاه‌های اقتصادی بود. تأثیر فکری جنبش اما شاید از تمام تأثیرات دیگر منفی‌تر بود. بعد از سال ۱۹۶۸ و حتی سال‌های دورتر بعد از آن مشخصاً در علوم اجتماعی که از آن زمان بسط عظیمی را تجربه کرده است ایدئولوژی غالب ساختارگرایی در تمام انواع آن چه مارکسیستی و چه غیر مارکسیستی بوده است. از کلود لوی اشتراوس گرفته تا آلتوسر و لکان، از پیر بوردیو گرفته تا رولان بارت در همه زمینه‌ها ساختارگرایی شکل پژوهش و حیات روشنفکری فرانسوی را شکل داده است. یکی از ویژگی‌های مشخص این اندیشه این است که بر سیستم‌ها، ساختارها، مکانیسم‌ها و بازتولید آن‌ها تمرکز می‌کند و بر امر تولید جامعه، عاملین آن و حتی سابجکتیویته در چنین جامعه‌ای که برخی از همین متفکرین بر این نظراند که باید نابود شود، توجه نمی‌کند. در برخی مواقع، مرگ سوژه افق اندیشه‌ای متفکرین این جریان است. گروهی از اندیشمندان فرانسوی از این موضوع به عنوان سبک و مد اندیشه‌ای سال ۶۸ یاد کرده‌اند و مشخصاً ساختارگرایی فرانسوی در درجه اول پس از ماه می ۱۹۶۸ رونق گرفت.

در حقیقت جنبه فرهنگی جنبش است که ماندگارترین و چشم‌گیرترین تأثیر را چه خوب و چه بد داشته است. می ۶۸ به اقتدارگرایی در تمام جنبه‌های شناخته‌شده و سنتی آن پایان داد. آزادی بیان و تخیل را ترغیب کرد، هنر و ادبیات را تغییر داده و راه را برای چالش‌های جدید آن هموار کرد. فمنیسم را احیا کرد، کمپین‌های علیه همجنس‌گراهراسی به وجود آورد. این جنبش آغازگر انتقاد از نهادهایی بود که از آن به بعد بیش از پیش پذیرای دموکراسی و حقوق بشر شدند. تمام این مباحث از آن زمان تاکنون هنوز در مرکزیت بحث‌های حوزه عمومی از آن زمان تاکنون قرار دارد.

کاوش باستان‌شناسی در جایی که ناصرالدین شاه دستورش را داد

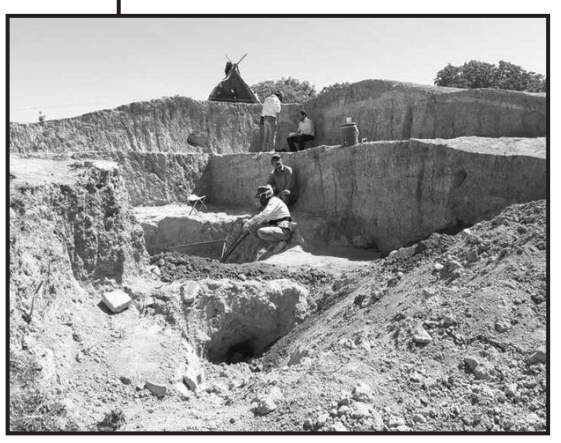

«تپه «نقاره‌چی» محصور شده بین زمین‌های زراعتی در منطقه نهاوند همدان، را نه تنها سفرنامه‌نویسان به چشم دیده‌اند، بلکه ناصرالدین‌شاه هم دستور کاوش این محوطه را داده بود».
به گزارش ایسنا، مهدی رهبر - سرپرست هیات کاوش محوطه باستانی «نقاره‌چی» - خبر داد: در کاوش‌های انجام شده در تپه نقاره‌چی به عنوان یکی از استثنائات باستان‌شناسی کشور، شواهدی از یک دالان به عرض ۸۰ سانتی‌متر و یک طاق آجری که وسعتی بیش از دو متر را پوشش می‌داده، به دست آمده است.
او با اشاره به این‌که گزارش کاوش‌های ابتدایی در این محوطه‌ی باستانی، در خاطرات سفر ناصری به وسیله محمد حسن خان اعتماد السلطنه و دکتر فوریه پزشک مخصوص شاه آمده است، درباره‌ی تاریخچه شروع کاوش‌های باستان شناسی در تپه نقاره‌چی شهرستان نهاوند گفت: تپه باستانی نقاره‌چی در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در زمان برداشت خاک برای زراعت توسط کشاورزان کشف شد و بار دوم در سال ۱۳۰۹ هجری قمری و در زمان مسافرت ناصرالدین شاه به نهاوند و به دستور او کاوش شد.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

فرصت «اصلاح» گذران، تولد چریک‌های جوان

علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصاد ۹۵

«فرصت‌ها چون ابر بهاری در گذرند» و این جمله در خصوص فرصت‌های اصلاحات در ایران نیز به شدت قابل حس است. دوگانه اصلاح یا انقلاب در یکی از بزنگاه‌های تاریخی به وجود آمد و عده‌ای از جوانان ناامید، انقلاب را انتخاب و گویی انتحار کردند. اما چرا انقلاب و چرا اصلاح چندان در آن زمان، خریداری نداشت؟
از قضا پایه‌گذاران دو گروه سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران از اعضای جوان و پرکار جبهه ملی بوده‌اند، اما در وهله‌ای از تاریخ به چنین گمانی رسیدند که دیگر فعالیت سیاسی و مدنی برای رسیدن به اهداف و رهایی از کژی‌های رژیم پهلوی کار ساز نیست. آنان با توجه به وقایع جهان و ایران، گمان کردند که با کاربست اسلحه و مشی چریکی می‌توان قدرت پوشالی شاه -البته به زعم خود را- نابود کرده و آرمان‌ها و اهداف برابری‌خواهانه خویش را محقق سازند. اما در رسیدن به برداشت چنینی جوانان جبهه ملی و امیدوار به اصلاح، چه عواملی و چه تصمیم‌هایی دخیل بوده است؟
۱۵ خرداد ۴۲ و کشتار خونین مردم معترض به دستگیری امام خمینی، عامل اصلی گرایش محمد حنیف‌نژاد و سعید محسن به مبارزه مسلحانه اعلام شد. اتفاق که پس از گذشت حدود یک‌سال از استعفای علی امینی و سقوط «امید» به اصلاح رخ داد.
با روی کار آمدن دولت جان اف. کندی در آمریکا، دکترین او برای مبارزه با شیوع کمونیسم، تغییرات لیبرالی بود. این دکترین شامل حال تهران نیز شد و با فشار رئیس جمهور آمریکا، شاه اعلام کرد که به زودی یک انتخابات «آزاد» در ایران برگزار خواهد شد. امری که نشان می‌داد تا آن لحظه ایران شاهد انتخابات آزاد نبوده است.
اتخاذ چنین تصمیمی از سوی شاه، اپوزوسیون داخل کشور را به تکاپو انداخت. از حزب توده اندک رمقی باقی مانده بود و اکثریت رهبران و کادر مرکزی آن یا در زندان بودند و یا اینکه برای ادامه فعالیت به خارج از کشور عزیمت کرده بودند. تنها امیدی که بود از آن «جبهه ملی» که یادگار دوران مصدق‌السلطنه بود.
پس از کودتای ۲۸ مرداد اما جبهه ملی و یاران باقی‌مانده تلاشی برای بازسازی و مرور روندهای منجر به کودتای ۲۸ مرداد نداشتند. وانگهی تصمیم جدید شاه آنان را به سرافت انداخت که دوباره گرد هم آیند. اتفاق که به تعبیر منوچهر صفا، ناشی از به مشام رسیدن بوی «کباب انتخابات آزاد» بوده است. چنین وضعیتی و نیاز به بازگشت دوباره جبهه ملی به سپهر سیاسی ایران، از سوی افرادی نظیر خلیل ملکی احساس می‌شد.
بحران‌های اقتصادی و فشار آمریکا شاه را بر سر یک دوراهی قرار داد. اجرای سیاست‌های لیبرالی و گشایش فضای آزادی در ایران تنها از عهده دو گروه بر می‌آید: گروه امینی که از قضا طرحی برای اصلاحات داشتند و جبهه ملی که فاقد هرگونه استراتژی برای اصلاحات اما صاحب پایگاه اجتماعی قدرتمند بودند.
علی امینی پیش از این سفیر ایران در آمریکا بوده و خود را به دموکرات‌ها و کندی نزدیک ساخته بود. دارای مدرک دکترای رشته اقتصاد و حقوق از فرانسه که با ساختارهای قدرت در ایران آشنا بوده و از سویی در قرارداد کنسرسیوم نفتی پس از کودتای ۲۸ مرداد نقشی فعال داشته بود.
جبهه ملی در آن زمان به واسطه مرد خوشنام در حصر احمدآباد، پشتیبانی اجتماعی گسترده داشت و از سویی هر روز بر قدرت جنبش دانشجویی‌اش افزوده می‌شد. وانگهی جبهه ملی فاقد هرگونه طرح و استراتژی برای اداره کشور بود. در این شرایط جبهه ملی با وجود روابط نیکوی امینی با واشینگتن، توانایی تحمیل خود به شاه را داشته اما بنا به شرایط مذکور، آمریکایی‌ها برای پیشبرد دکترین خود امینی را برگزیدند. او نقل می‌کند که شاه به طور رسمی بیان می‌کند که امینی یک گزینه تحمیلی است: «... و گفت خب برای شما که بد نشد. گفتم آقا برای من بد نشده آبروی مملکت رفته. یک شاه مملکتی که میگه من نمی‌خواستم دکتر امینی را، کندی گفت من قبول کردم...».
امینی در حقیقت برای ایجاد «اصلاحات» اساسی در نظام زمین‌داری کشور، ایجاد فضای باز و وادارساختن شاه به سلطنت و نه حکومت روی کار می‌آید. او فضای پس از کودتای ۲۸ مرداد را درک کرده و ایجاد «امید» دوباره را در میان جوانان زنده کند: « خب نظر من واقعاً این بود که بعد از مصدق‌السلطنه و سقوط‌اش و این آتمسفری که بوجود آمده باید سعی کنیم که این جوانان مأیوس را یک مقداری در ایشان امید ایجاد بکنیم».
امینی هنگام روی کارآمدن توافقاتی با شاه انجام می‌دهد. افرادی نظیر عطاالله خسروانی، حسین ارسنجانی و نورالدین الموتی را به کابینه بگمارد و از سویی ارتش و ساواک را به شاه واگذارد. پس از انتصاب امینی در اردیبهشت ۴۰، شاه به همراه فرح دیبا و پسر تازه‌مولودشان تهران را به مقصد نروژ ترک می‌کند.
امینی پیش از شروع رسمی کابینه، به دیدار اعضای جبهه ملی می‌رود و اعلام می‌کند که با جبهه ملی دشمنی ندارد. از سویی خواهان برانداختن رژیم همچون مصدق نیست. به گمان او اکنون با توجه به رشد درآمدهای نفتی، بهترین فرصت برای سرجانشاندن شاه است. او هیچگاه از برنامه اصلاحات ارضی خود دست نخواهد کشید و به جبهه ملی هشدار داد که اگر شاه بتواند کشتی آنان را غرق کند، ناگزیر جبهه ملی نیز با او غرق خواهد شد.
او در این دیدار به اعضای جبهه ملی هشدار داد که وضعیت وخیم اقتصادی فعلی تنها به نفع شاه است و در این شرایط به دو دلیل توانایی برگزاری انتخابات مجلس را ندارد، هم ملاکان بزرگ طرفدار شاه با حمایت عمال او به مجلس راه پیدا خواهند کرد و هم با این اوضاع اقتصادی همچون مصدق قدرت برگزاری انتخابات را نخواهد داشت.
اولین ثمره روی کار آمدن امینی و ایجاد فضای باز، میتینگ جبهه ملی در ۲۸ اردیبهشت بود. گزارش‌ها از این قرار است که در این میتینگ بالغ بر ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر شرکت داشته‌اند. تا آن زمان که روزنامه‌ها و جراید جرئت نام بردن از جبهه ملی نداشتند، اکنون برای تهیه خبر سر از پا نمی‌شناختند.
اما جبهه ملی چندان حامی امینی نبود. آن‌ها به سبب حضور امینی در کنسرسیوم نفتی او را متهم به عامل انگلیس می‌کردند، نسبت فامیلی او با قوام را مایه ننگ می‌دانستند و روابط او با آمریکا نیز باعث بدبینی و ظن به او می‌شد. از سویی در هنگام انتصاب او به نخست‌وزیری، شاه مجلس ملی را منحل کرده بود تا امینی بتواند به راحتی طرح خود برای اصلاحات عرضی را به پیش ببرد.
جبهه ملی با وجود تفاهم در جلسه محرمانه با امینی و دریافت امتیازاتی نظیر فعالیت آزادانه اما یکصدا به مخالفت با امینی پرداختند. آن‌ها خواستار برگزاری هرچه سریع‌تر انتخابات آزاد بودند و اصلاحات ارضی را با توجه به «فئودالی» نبودن ایران، بی‌مورد می‌دانستند.
برداشت جبهه ملی از فئودالی‌نبودن جامعه ایران اتفاق میمون بوده اما مسئله اصلی اصلاحات ارضی خارج‌سازی زمین از دست دولت بوده که به واسطه ایجاد طبقه حامی، با توجه با منافع به گروه‌هایی اهدا می‌شد. وانگهی امینی در جلسه محرمانه با آنان در خصوص عدم توانایی در برگزاری انتخابات اتمام حجت کرده بود اما جبهه ملی از روی اصول غیرواقع‌گرایانه خود کوتاه نمی‌آمد.
از سویی نهضت آزادی که به سبب اختلاف بین مرحوم بازرگان و مرحوم یدالله سحابی در سال ۱۳۴۰ تشکیل شده بود، رویکردی مخالف با جبهه ملی اتخاذ کرده و رویکرد حمایت از امینی را در دستور کار قرار داد.
لطف‌الله میثمی در خصوص این تضاد چنین می‌گوید: « تحلیل نهضتی‌ها این بود که جبهه ملی، به جناح انگلیس نزدیک شده و دنباله‌روی تیمور بختیار و به احتمال زیاد، شاپور بختیار شده است و به همین دلیل، با امینی درگیر شده است. در حالی که به نظر نهضتی‌ها، امینی محیط آزادی ایجاد کرده بود و شعار آزادی و امکانات بیشتری می‌داد و نباید با او برخورد تندی می‌شد».
جبهه ملی در یک بهمن ۱۳۴۰ اما در دام شاه و استبدادیون افتاد. پیش از این دو دانش‌جوی دانشگاه تهران به واسطه فعالیت‌های سیاسی دستگیر می‌شود. مسئله‌ای که می‌توان آن را به وسیله دولت حل و فصل کرد.
پیشتر جبهه ملی در ۱۴ آذر با انتشار بیانیه‌ای با عنوان «قم فاستقم» به دنبال سقوط کابینه و برگزاری انتخابات آزاد بوده است. سرتاسر تهران این اعلامیه‌ها پخش شد و حتی بیژن جزنی و سعید محسن، دو بنیان‌گذار گروه‌های چریکی بعد نیز دستگیر شدند. با فشارهای فراوان به جبهه ملی، برگزاری تظاهرات لغو شد.
اما در یک بهمن ماجرا متفاوت‌تر بود. همه چیز بسیار سریع رخ داد و کنترل ماجرا از دست سایر گروه‌های اپوزوسیون خارج شد. این بار خبر از دعوت مردمی نبود بلکه توده اصلی تظاهرات از قدرت تشکیلاتی جبهه ملی مایه می‌گیرد.
برگزاری تظاهرات در دانشگاه موجب حضور نیروی نظامی در دانشگاه شد و باری دیگر پس از ۱۶ آذر ۳۲، پای نظامیان به دانشگاه باز می‌شود. چترباز‌ها و کماندوها بر خلاف قانون منع ورود نظامیان که پس از حوادث ۱۶ آذر تصویب شد، به داخل دانشگاه هجوم بردند. پس از این حوادث امینی بیانه‌ای منتشر ساخته و با صراحت اعلام کرد که او دستور هجوم به دانشگاه را نداده است و با کنایه و اشاره غیر مستقیم، روشن ساخت که شاهنشاه چنین دستوری را داده است.
از میان خاطرات نقل‌شده، نقش محمد علی خنجی و مسعود حجازی در ترتیب دادن اعتصاب یک بهمن روشن است. حتی حجازی چند روز چیش از اعتصاب از سوی شهربانی دستگیر می‌شود؛ وانگهی جهت برپایی اعتراضات از زندان آزاد می‌گردد.
میثمی می‌گوید که پس تعطیلی دانشگاه- از بهمن ۴۰ تا فروردین ۴۱- بحث‌ها در خصوص شبهات اتفاقات آذرماه و بهمن‌ماه میان دانشجویان بالاگرفته بود: « بعد از عید سال ۴۱ که دانشگاه باز شد، دامنه اختلاف نظر، در میان دانشجوها هم وسعت پیدا کرد. بچه‌ها در مورد تاریخ اول بهمن و ۱۶ آذر و اینکه چرا از میان کسانی که دستگیر شدند، خنجی و حجازی آزاد شدند و چرا بچه‌های جبهه ملی را زندانی کردند، سوال کردند؛ ولی نماینده جبهه ملی، بانجم‌الملک و دکتر عبده و یکی دیگر مشورت کرده بود. .. ولی آنها پاسخی ندادند».
جزنی در خصوص وقایع اول بهمن سال ۴۰ می‌گوید: «یک جناح مرتجع با همکاری و کارگردانی دارودسته خنجی مدارس را به تظاهرات کشاندند و پای دانشگاه را به میان آورده و شدت عمل نیروهای مسلح که از قبل آماده این برخورد شده بودند، تظاهرات را به خون کشید. ضایعات و شدت برخورد این واقعه برای سقوط یک نخست‌وزیر مستمسک خوبی بود...»
با این شرایط، جبهه ملی کاری کرده بود که شاه و استبدادیون هرگز قادر به انجام آن نبودند؛ تضعیف امینیِ اصلاح‌گر توسط اپوزوسیون و مخالفین شاه. شاه از این شرایط کمال استفاده را برد و توانست اطمینان خاطر کندی را در خصوص پیش‌برد اصلاحات مدنظر آمریکا را کسب کرده و از این نظر دیگر نیازی به امینی نبود. آمریکا گویی متوجه شد که با شرایط جدید، امینی توانایی اداره کشور را ندارد.
در نتیجه ضعف تحلیلی، قضاوت‌های نادرست، فقدان رهبری قاطع و عدم دموکراسی درونی جبهه ملی به سوی یک شکست اجتناب‌ناپذیر حرکت می‌کند. جبهه ملی تحلیل‌های درستی از وقایع ندارد. خلیل ملکی هشدار داده بود که شکست امینی به دست شاه، نه تنها به نابودی اپوزوسیون دموکراتیک، بلکه به برقراری یک «دیکتاتوری» فاشیستی می‌انجامد.
اما امینی در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۴۱ به واسطه اختلاف با شاه بر سر کاهش بودجه نظامی استعفا کرد. محاسبات او بدینگونه بود که آمریکایی‌ها از او حمایت خواهند کرد و او باری دیگر بر سر کار خواهد آمد اما همانطور که پیشتر گفته شد، از اوضاع وقت ایران، آمریکایی‌ها ناتوانی امینی را دریافتند و گزینه شاه برای پیشبرد اهداف خود مناسب‌تر بود.
پس از سقوط امینی، شاه حتی به جبهه ملی پیشنهاد می‌دهد که دو گزینه برای نخست‌وزیری پیشنهاد کنند که البته هر دو گزینه رد می‌شوند. این بار علم به وزارت می‌رسد. شاه برای تغییر وضعیت اجتماعی و رفع خطرهایی نظیر امینی و مصدق، کارت «انقلاب سفید» را رونمایی می‌کند.
انقلاب سفید و ایجاد خرده‌مالکیت‌ها، دیگر شاه را نماد فئودالیسم در نشان نمی‌داد و دست‌کم برای مدتی طبقه کارگران حامی شاه شدند. مسائل دیگر نظیر اصلاحات در قانون انتخابات و اهدای حق رأی و وکالت به زنان، بافتار جامعه را تغییر می‌دهد.
از سویی ایجاد روابط حسنه با شوروی، صدای معترض خارجی نزدیک را خاموش می‌کند. این وضعیت به شدت حزب توده و جبهه ملی را گیج کرده و به انفعال کشاند. جبهه ملی که از دوره امینی به این سو فاقد یک برنامه جامع جهت مبارزه کشور بوده، در زمان به رفراندوم گذاشتن انقلاب سفید نیز کاری از پیش نمی‌برد.
جبهه ملی تنها به انتشار یک بیانیه که بیشتر در خصوص کمبود آزادی در کشور و دیکتاتوری بوده و تنها در انتها از مردم خواسته که به انقلاب سفید «نه» بگویند، بسنده می‌کند.
کشتار بی‌رحمانه ۱۵ خرداد و شهادت بین ۵ تا ۶ هزار نفر که در اعتراض به انقلاب سفید و مسائل دیگر رخ داد، چیزی جز سیاست انفعال و گیجی نبوده است. چنین فضایی سبب شد که امثال جزنی، حنیف‌نژاد و محسن به این نتیجه برسند که بایستی راه جدیدی جست.
جبهه ملی تا مدت‌ها دچار سرگشتگی بودو از تحلیل درست ماجرا باز مانده بود. در جلسه شورای مرکزی مهرماه ۱۳۴۲ و پس از کشتار ۱۵ خرداد، چنین مبحثی مطرح می‌شود: «... رژیم ظاهراً مدعی انجام کارها و اصلاحاتی است که ما همواره در نظر داشته‌ایم، و می‌خواستیم انجام دهیم: آن آرمان‌هایی مترقی که ظاهرا مورد قبول همه است. مسئله‌ای که هنوز باقی مانده این است که شاه بایستی سلطنت کند و نه حکومت؛ وظیفه دیگری که هنوز در پیش داریم و رژیم نمی‌تواند مدعی تحقق آن باشد، برقراری آزادی است...».
نهضت آزادی هم در این شرایط دست کمی از دیگر جریان‌های سیاسی ندارد. عبدالرضا نیک‌بین از مؤسسان سازمان مجاهدین خلق از ضعف‌های نهضت آزادی در تحلیل شرایط و ارائه راهبرد می‌گوید: « ما در فضایی که از یک سو خلاء سیاسی و از سوی دیگر کمبود اطلاعات داشتیم، وارد جریان مبارزه شدیم. به خصوص ۱۵ خرداد ضربه سنگینی به ما وارد کرد و به شدت از آن متأثر بودیم. ما متأثر از همین فضا تصمیم به نقد نهضت گرفتیم. اولین نقد ما این بود که نهضت آزادی(نه فقط آن زمان که همین الان هم) یک باشگاه است نه یک حزب... دومین مسئله تعلیمات نهضت بود... نهضت تحلیل مشخصی نسبت به اوضاع داخلی و جهانی نداشت... ما خواهان یک ایدئولوژی بودیم که تحلیل ما را شکل بدهد. نهضت، داده‌های اولیه مشخصی نداشت که بر اساس آن استراتژی و تاکتیک خود را مشخص کند...».
در نهایت نیک‌بین و تعدادی دیگر از جوانانی که دغدغه‌ای جز آزادی و قانون نداشتند، دست به اسلحه بردند. شاید سرنوشت شوم آنان به دست افرادی رقم خورده که در شرایط درست، تحلیلی درست نداشته و با از دست دادن فرصت‌های حیاتی در شرایطی که تجربه تاریخی نیز موجود است، اشتباه بزرگان خود را دوباره تکرار می‌کنند.

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

بی‌توجهی به انتشار کتاب برای کودکان نابینا

در رونمایی از ۲۲ عنوان کتاب به خط بریل، از بی‌توجهی به انتشار کتاب برای کودکان نابینا و نادیده گرفتن شدن حق این کودکان در انتشار کتاب سخن گفته شد.
به گزارش ایسنا به نقل از اداره کل روابط عمومی و امور بین‌الملل کانون، به مناسبت روز جهانی معلولان، از ۲۲ عنوان کتاب کودک و نوجوان به خط بریل برای نابینایان با حضور تعدادی از نویسندگان کتاب‌ها و همچنین کودکان و نوجوان نابینا در مرکز فرهنگی و هنری شماره ۲۱ کانون در بوستان فدک رونمایی شد.
زهره پریرخ یکی از نویسندگان حاضر در مراسم در سخنانی گفت: کلمه‌ها مثل دانه‌های باران برای ما لذت‌بخش هستند؛ بارش کلمه‌ها گاه خوشحال، گرم و خنک‌مان می‌کند و این کلمات با فکر و خیال ما بازی می‌کنند. امیدوارم باران کلمات هر روز بیشتر از پیش شود و برای کودکان نابینا کتاب‌های بیشتری به همراه بیاورد.

آموزش ادبیات و مسئله واقع‌گرایی

مهدی نعیمیان راد
دانش‌آموخته ادبیات فارسی

هر از گاهی به بهانه‌های مختلف موضوع آموزش ادبیات در مدرسه و دانش‌گاه در محافل و مجامع رسمی و غیررسمی داغ می‌شود و البته پس از مدتی زیر آوار جنگل پیام‌های پیرامونی ما به فراموشی سپرده می‌شود و البته که عدم توجه اذهان عموم به مسئله‌ای هیچ‌گاه در بطن و متن آن مسئله تأثیری نخواهد داشت.
مسئله آموزش ادبیات به صورت کلی در دو ساحت قابل بررسی و توجه است؛ نخست ساحت آموزش‌های مقدماتی یا تحصیلات مدرسه‌ای و دوم ساحت آموزش‌های تکمیلی یا دانش‌گاهی.
آن‌چه امروز باعث شده است تا نگارنده به نگارش این سطور بپردازد به موضوعی در خصوص ادبیات در تحصیلات مقدماتی برمی‌گردد، مسئله حذف برخی اشعار و متون ادبی از کتاب‌های ادبیات مدارس، اما این مطلب به حدود مقدماتی محدود نخواهد ماند و سرکی به موضوع ادبیات در تحصیلات دانش‌گاهی نیز خواهد کشید.
اعتبارسنجی آن‌چه که در شبکه‌های مجازی و برخی سایت‌های اینترنتی در مورد حذف برخی متون ادبی از کتب درسی مطرح شده است نیاز به بررسی دقیق‌تر دارد و می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که شاید تمام متون مذکور از کتاب‌های ادبیات حذف نشده باشند اما آن‌چه نمی‌توان نادیده گرفت حذف قطعی و مسلم بعضی متون است که البته مورد تأیید تلویحی برخی مسئولان آموزش و پرورش نیز قرار گرفته است. اما به عقیده نگارنده مسئله اصلی در مورد آموزش ادبیات در مدرسه و دانش‌گاه نه بودن یا نبودن یک یا چند متن در بین منابع درسی که مسئله واقع‌گرایی است.
به جرأت می‌توان گفت آن‌چه بیش از هر عاملی به روند آموزش ادبیات در کشور ما ضربه زده و خواهد زد، دوری از واقعیات جریان ادبی و پیچیده‌شدن متولیان امر آموزش -به خصوص در آموزش‌های مقدماتی- در هاله‌ای توهم‌آلود از موجودی خیالی به نام ادبیات فارسی است. گویی موجودی خیالی و آسمانی به نام ادبیات فارسی وجود دارد که در آن شعرا و نویسندگان و ادبا همگی عارف‌مسلک و درویش‌منش -به معنای اصطلاحی- هستند و در گذشته‌های دور زندگی می‌کرده‌اند. آن‌چنان که به تعبیر یکی از همین کتب درسی، خاتم الشعرا جامی است و پس از او شاعر دیگری در سطح بالا نیامده است و فقط ملک‌الشعرای بهار کمی به آستان دست‌نیافتنی شاعری نزدیک شده است.
اما آیا واقعیت ادبیات ما این‌گونه است؟ آیا جریان ادبیات متوقف شده و خلاقیت و نوآوری در آن مرده است؟ آیا جریان‌های شعری ما دچار بحران رکود و خمودگی هستند و از همه مهم‌تر آیا ما ادبیات معاصر نداریم؟
جواب تمام این سوالات یک «خیر» بسیار بزرگ است؛ ادبیات ما با سرعت در حال اوج‌گیری است و خلاقیت در شبستان‌های مختلف آن موج می‌زند هرچند که جریان رسمی مدیریت آموزشی کشور، نخواهد آن را به رسمیت بشناسد.
از دیگرسو قله‌هایی که در عصر حاضر توسط بزرگانی مثل شاملو، اخوان، فرخزاد، یوشیج، شفیعی کدکنی و ابتهاج و غیره، فتح شده یا توسط جوانان بی‌نام و نشانی در حال فتح‌شدن است؛ به هیچ عنوان کم‌اهمیت‌تر از ابداعات و سخن‌پردازی‌های اساتید نخستین نیست. اما متأسفانه همان‌طور که گفته شد سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان این حوزه ارتباط خود را با واقعیت ادبیات ایران و جهان قطع کرده‌اند و می‌خواهند روایت خود را از ادبیات مطرح کنند و آن را به شیوه خود بازگو کنند نه آن‌گونه که هست. حال تصور کنید که برای جوانانی که در روزمره خود به سمت موسیقی‌های پاپ و رپ و راک گرایش دارند؛ اشعار دیریاب شاعران کلاسیک را تدریس کنیم؟ چه نتیجه‌ای قابل پیش‌بینی است؛ جز دوری بیشتر، حال آن‌که با پررنگ‌تر کردن ادبیات معاصر و تجدید نظر در نکات مورد تأکید در آموزش ادب کلاسیک می‌توان کاری کرد که زمینه برای گرایش به گونه‌های مختلف ادبی با توجه به بافتارهای مختلف اجتماعی فراهم شده و ما در زمینه‌هایی خاص مطلقاً ساکت و بدون نظر و تحلیل نباشیم و بتوانیم زمینه را برای «آموزش» و «پرورش» به معنای دقیق کلمه فراهم کنیم.
با این وجود در نظام آموزشی غیرکاربردی ادبیات گرایش به سمت ادبیات کلاسیک و به ویژه متونی که قابلیت برداشت دوگانه (عشق زمینی و عشق الهی) را داشته باشند بیشتر بوده و در متون تحصیلی مورد توجه بیشتری قرار دارند و اگر صحبت از ادبیات معاصر به میان می‌آید نیز غالباً روی سخن کتب درسی با معرفی شخصیت‌هایی مانند سهراب سپهری است که شعری با سویه‌های عرفانی خاص و رفتاری نسبتا غیراجتماعی دارد در عوض متون و کتب مستقل با موضوعات زندگی انسان امروز کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند و اگر گاهی هم به بهانه‌ای یا به تناسبی جوانه‌ای از ادبیات معاصر در دل کتب درسی روییده است؛ در هنگام اضطرار و کمبود فضا برای اضافه‌شدن درس‌های جدید اولویت حذف با همین جوانه‌های کوتاه و کم حجم است.
مجموعه این عوامل، حجم بسیار بالایی از خروجی‌های این سیستم آموزشی را بدون آشنایی با ادبیات وزین و باوقار معاصر و درگیر ردیف و قافیه و عروض و معنی کلمات خارج از دایره کاربرد در زندگی امروز در جامعه رها می‌کند و آن‌ها سرخورده از ادبیات کلاسیک -به دلیل سنگین یا غیرکاربردی بودن- به جامعه وارد می‌شوند و بدون اینکه بدانند چه در جریان معاصر ادبیات کشور می‌گذرد در جامعه به دنبال ادبیات خوب، با تعریف نظام مدرسه، و قابل فهم، به دلیل اقتضائات طبیعی شخصی، می‌گردند که روی آوردن طیف وسیعی از مردم به هوروش‌ها و هیرادها و همایون‌ها دلیلی جز این ندارد؛ ادبیاتی که ادعا می‌کند خوب است و ادای مولانا و سعدی و حافظ را در می‌آورد اما مفاهیمش عمیق‌تر از «گوشی تلفن را برداشتن و زنگ زدن» نیست.

البته غیرکاربردی‌بودن آموزش ادبیات تنها محدود به این حوزه نیست و نگاهی به نثر و نگارش عامه مردم به خصوص نسل جوان و حتی دانشجویان خروجی این سیستم را به خوبی به هر اهل فنی نشان می‌هد.
در تحصیلات دانش‌گاهی نیز تا حدود یک دهه قبل شرایط خاصی وجود داشت و اساساً رشته ادبیات مشحون از واحدهای فراوان ادبیات کلاسیک و عربی بود که خوشبختانه در سالیان اخیر با درایت اساتید ادبیات شرایط آموزش این رشته در دانش‌گاه تغییر کرد و واحدهایی متناسب با واقعیت جامعه و واقعیت ادبیات مثل نمایش‌نامه‌نویسی، روزنامه‌نگاری و غیره جایگزین واحدهای مذکور شدند؛ مسئله‌ای که اگرچه دیرهنگام، اما سرانجام اصلاح شد؛ اصلاحی که به نظر می‌رسد با وجود مشهودشدن لزوم آن در تمام ابعاد برای آموزش‌های مقدماتی ادبیات، هنوز مقاومت‌های جدی در برابر آن وجود دارد؛ مقاومت‌هایی که دست‌یابی به واقع‌گرایی در آموزش ادبیات را دیریاب و نفس‌گیر جلوه می‌دهد.
اما در نهایت آن‌چه که اهمیت دارد آن است که شناخت ادبیات معاصر و مطالعه آن باید به یک مطالبه عمومی تبدیل شده و به خصوص مورد توجه دانشجویان قرار بگیرد. دانشجویانی که می‌توانند در فرهنگ‌سازی و تزریق نگاه نخبگانی به جامعه مؤثر بوده و روند رو به رشد ابتذال را که توسط بنگاه‌های قدرتمند ثروت حمایت می‌شود، مدیریت کرده و به سمت علم و خلاقیت و زیبایی‌آفرینی و معنا پیش ببرد.

قدم زدن بر دوراهه ترجمه

تلاشی برای ذکر چند آسیب کلی در ترجمه‌های ادبیات داستانی در ایران

فاطمه سوقندی
دکتری زبان و ادبیات فارسی ۹۷

«...بدین امید عمر می‌گذاشتم که مگر به روزگاری رسم که در آن دلیلی یاوم و یاری و معینی به‌دست آرم؛ تا سفر هندوستان پیش آمد، برفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هرچه تمام‌تر تقدیم نمودم و به‌وقت بازگشتن کتاب‌ها آوردم که یکی از آن این کتاب کلیله و دمنه است، والله تعالی اعلم» (از باب برزویه‌ی طبیب)
گمان می‌کنم آن نیروی شگفتی که برای اولین‌بار، حکمای نخستین را متقاعد کرد تا متونی را که متعلق به زبانی دیگرند، به زبان خود ترجمه کنند، باور به جادو بود. شاید از خود بپرسید ربط باور جادویی به انتقال زبانی چیست؟ به کلیله و دمنه نگاهی بیندازید، مقدمه برزویه طبیب را بخوانید و با هدف او از ترجمه این کتاب سانسکریت به پهلوی آشنا شوید. اگر کسی فرض کند که هدف او یک فرمان حکومتی بوده و بس، به نظرم به عمق ماجرا راه نیافته است. نمی‌دانم طبیب بودن برزویه من را به این پندار کشانده یا نه اما در حال حاضر خوانش من از عباراتی که نصرالله منشی از برزویه طبیب روایت کرده، چیز دیگری‌ست. در باور مردم ایران باستان، کلمه قدرت جادویی داشته است. قهرمانان اساطیری در نبردها، نامشان را به دشمن نمی‌گفته‌اند تا مبادا از طریق آن نام، جادوی سیاه دشمن بر روحشان مسلط شود و شکست بخورند. ردپای این باور به کلمه، در آیین‌های ایران اسلامی با همراه کردن «نام ایزد» و «ماشالله» و «ان‌شاالله» و...در کلام با انتظار تأثیری جادویی دیده می‌شود. غرض از این مقدمه این بود که، برزویه نیز مانند بسیاری از دیگر مترجمان باور داشته است انتقال این کلمات حکمت‌آمیز، جادوی سپیدی است که در تمام زبان‌های دیگر نیز حضور دارد و قابل دریافت است و می‌تواند ذهن مخاطب را با معجون خود شفا دهد.
اگر از تاریخچه‌ی ترجمه چشم‌پوشی می‌شود به این دلیل است که هدف این یادداشت، صرفاً بیان برخی از آسیب‌های رایج در ترجمه‌های ادبیات داستانی از زبان‌های خارجه به فارسی است. علاقمندان تاریخ ترجمه می‌توانند به کتاب «تاریخ ترجمه در ایران: از دوران باستان تا پایان عصر قاجار» به قلم عبدالحسین آذرنگ از نشر ققنوس، مراجعه کنند. دیگر سخن این‌که نگارنده‌ی این یادداشت، نه مترجم است و نه متخصص نقد ترجمه، سطور پیش روی شما تنها نکاتی است که از دریچه دید یک دانشجوی ادبیات به جهان داستان ترجمه، قابل توجه بوده است.
یکی از رایج‌ترین نگاه‌ها در ترجمه داستان‌های ملل دیگر به فارسی، تمرکز مترجمین روی بومی‌سازی زبان ترجمه‌هاست. رفع تفاوت‌های فرهنگی، پرکردن خلأهای زبانی و تفاوت‌های دستورزبانی و بومی‌سازی مثال‌ها و مصداق‌ها از کارکردهای این نگاه است. در این رویکرد، مترجم تلاش می‌کند تا با اتخاذ عبارات، کنایات، ضرب‌المثل‌ها، ابیات فارسی، آیات قرآن و احادیث اسلامی که مربوط به زبان مقصد است، ذهن مخاطب فارسی‌زبان را با متن آشناتر سازد و فضا را برای او ملموس‌تر کند. شاید در گوشه‌ی ذهن مترجم این اندیشه عبور می‌کند که واژگان فرهنگی زبان مبدأ باید معادل فرهنگی‌ای در زبان مقصد پیدا کند تا جان کلام و جادوی آن بر مخاطب کارگر باشد. این رویکرد تا به آن‌جایی کاربردی و درست می‌نماید که مترجم را دچار تصنع نکند. به این معنا که او با این نگاه یک‌بعدی تلاش کند تا زبان فرهنگی مقصد را بر زبان مبدأ تحمیل کند. به‌طور مثال ترجمه‌ی دکتر شمس‌الملوک مصاحب از «غرور و تعصب» جین آستین را می‌توان نمونه‌ی افراط مترجم در این امر دانست. در این اثر، خواننده، غرور و تعصبی را می‌خواند که مصاحب آفریده است و به عبارتی دیگر اثر، خوانش او از این داستان است. در بخشی از داستان، الیزابت بنت که دختری بی‌پیرایه و ساده‌زیست است عبارت «کما هو حقا» را مورد استفاده قرار می‌دهد. این انتخاب ابداً ذهن مخاطب فارسی‌زبان را به سوی شخصیت الیزابت بنت موردنظر جین آستین نخواهند رساند. در این خوانش مصاحب، گویا زبان الیزابت بنت با زبان عامیانه‌ی خانم بنت و زبان کنایه‌آمیز آقای بنت و زبان نیش‌دار و کودکانه خواهران کوچک الیزابت، یکی است: مترجم به جای همه آن‌ها حرف می‌زند و تنها صدای فرهنگی او شنیده می‌شود. به خاطر مجال اندک این یادداشت، به ذکر یک نمونه بسنده می‌شود. برای جمع‌بندی این پاراگراف باید اضافه کرد که این اشکال متوجه مترجمانی است که با روح و ذات داستان موردنظرشان آشنا نیستند و در نتیجه، در انتقال طبیعت داستان، به سبک فکری و زبانی خود پناه می‌برند.
در تکمیل عبارت پایانی بند قبل و برای گریز به موضوع بعدی، باید به مسئله روح داستان، پرداخت. مؤلف هر داستان با توجه به لایه‌های متنوعی از زمان،مکان، فرهنگ، جامعه، روان و... که در فضای متن خود طراحی می‌کند، آن متن را صاحب روح متشخص و متمایزی می‌کند. به نظر می‌رسد که بسیاری از مترجمان، تنها به انتقال تحت‌اللفظی واژگان و درنهایت عبارات به زبان مقصد بسنده کرده‌اند بی‌آن‌که به بافت متن مسلط باشند. در این بخش به یک نمونه موفق اشاره می‌کنم: ترجمه‌ی نجف دریابندری از «بازمانده روز» ایشی گورو. جوهره این کتاب، روایت یک پیش‌خدمت است که خدمت به اربابان در رگ و پوست و گوشت اوست. لذا می‌بینیم که آقای دریابندری زبان و اصطلاحاتی را برگزیده‌اند که تصویر این شخص با تمام ویژگی‌هایش را به ذهن ما می‌آورد.
یکی دیگر از معضلاتی که البته در حد تعادل یک مزیت برای خواننده جست‌وجوگر حقیقت محسوب می‌شود، تعدد ترجمه‌ها از یک اثر واحد داستانی است. برای این معضل، عللی چون بی‌خبری مترجمان از کار هم؛ به علت پررنگ نبودن اهمیت و ارزش پژوهش، نقد ترجمه‌های موجود، انحصارطلبی مترجمان و طلب نواله شهرت از سوی مترجمان نوقلم در کنار ترجمه‌های مشهور و پیشین یک اثر، مطرح است. دلیل این‌که از این مشخصه، به‌عنوان آسیب ترجمه داستان یاد شد، این است که در چنین شرایطی، خوانندگان در گرداب خوانش‌های گوناگون و شخصی مترجمان گم می‌شوند بی‌آن‌که ره به عالم واقعیت متن ببرند. برخی از مترجمانی که از این زمره‌اند و عنایتی به خوانش دقیق و عمیق و کاربردی اثر ندارند، با پخته‌خواری از خوان دیگران، به‌منظور کسب جایگاهی در بازار، خود علت آشفتگی دنیای ترجمه ادبیات داستانی در ایران‌اند. تاکنون ۸ ترجمه از «مرشد و مارگریتا»ی بولگاکف به زبان فارسی چاپ شده است اما تأثیری که عباس میلانی با تمرکز و پژوهش روی همه واژگان فرهنگی و اسامی کتاب مقدس، بر جهان داستان داشته، نزدیک‌ترین انتقال را به نیت خواننده، به همراه داشته است و دیگر ترجمه‌ها به این اندازه نتوانسته‌اند، باری از داستان را به دوش بگیرند.

فرهنگ و هنر

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸

بهترین‌های سال سینما از نگاه هیات ملی نقد فیلم آمریکا

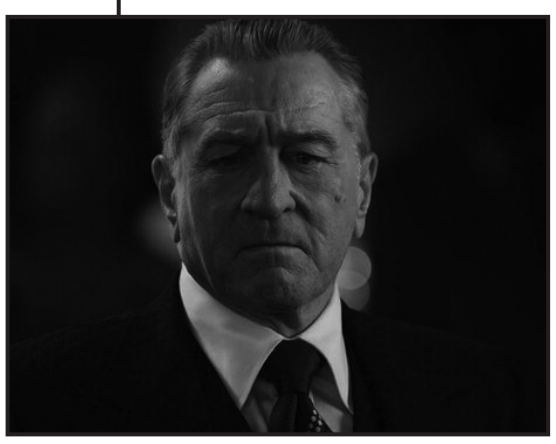

«مرد ایرلندی» به عنوان بهترین فیلم از سوی جوایز سالانه هیات ملی نقد فیلم آمریکا انتخاب شد و جایزه بهترین کارگردانی هم به «تارانتینو» رسید.
به گزارش ایسنا به نقل از اسکرین، جوایز هیات ملی نقد فیلم آمریکا در حالی برندگان امسال خود را معرفی کرد که فیلم «مرد ایرلندی» ساخته تحسین‌شده و ۲۰۹ دقیقه‌ای «مارتین اسکورسیزی» توانست جایزه بهترین فیلم سال را از آن خود کند و «استیو زایلیان» نیز برای این فیلم برنده جایزه بهترین فیلمنامه اقتباسی نام گرفت.

نقدی بر جشنواره ۲۹ام

مسعودعلیمرادی
کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی ۹۶

آبان‌ماه امسال مشهد میزبان بیست‌ونهمین جشنواره تئاتر خراسان رضوی(رضوان) بود. امسال ۸۷ اثر برای بازبینی به دبیرخانه جشنواره معرفی شدند که ۱۴ اثر به طور قطعی به جشنواره راه یافتند (۸ اثر از مشهد و ۶ اثر از شهرستان‌های گناباد، نیشابور، سبزوار، خواف، فریمان و تربت جام). به طور کلی گروه‌های نمایشی شرکت‌کننده در جشنواره از سالن‌ها و فضاهایی که در اختیارشان بود رضایت داشتند. هر ساله یکی از مهمترین نقطه ضعف‌های جشنواره استانی بودجه مالی است که کار ستاد برگزاری جشنواره و گروه‌های نمایشی را اندکی مشکل می‌کند با وجود اینکه ستاد برگزاری امسال نظم مالی خوبی برقرار کرده بود، به تیم‌های نمایشی هیچ گونه ورودی تعلق نگرفت.
مهمترین مزیت جشنواره امسال زمان برگزاری آن بود. به نسبت هر سال که در شهریورماه برگزار می‌شود، امسال فرصتی برای گروه های نمایشی به وجود آمد تا زمان بیشتری برای تمرین و اجرا داشته باشند و نمایش‌ها آماده‌تر به جشنواره برسند.
در اختتامیه جشنواره برای هیچ بخشی کاندیدا اعلام نشد؛ این درحالی است که ۵ اثر مشترکاً تقدیر نویسندگی شدند و برای بهترین بازیگری زن رتبه اولی در نظر گرفته نشده بود، همچنین برای بعضی از جوایز لوحی آماده نشده بود.
جشنواره به خودی خود می‌تواند تاثیر مخربی داشته باشد؛ زیرا که بعضی از تیم‌های اجرایی تنها اثر خود را برای جشنواره آماده می‌کنند و اجراها به سمت جایزه‌محور بودن می‌روند. در حالی که اصل نمایش و تئاتر اجرای عموم برای مردم است و دورشدن از این اتفاق موجب کم‌شدن کیفیت برخی از اجراها می‌شود. خوشبختانه رویکرد جشنواره‌هایی مثل استانی و فجر این است که نمایش‌ها پیش از ورود به جشنواره اجرای عموم بروند و این مسئله خود نقطه قوتی است هم برای کیفیت بالاتر کارها در جشنواره و هم آمادگی کامل خود تیم نمایشی. در نتیجه اگر اثری تنها برای جشنواره تولید شود، اتفاق مثبتی نخواهد بود. تئاتر، تنها هنری است که در تمام اشکال آن نیاز به وجود تماشاگر دارد و این اصل بر خلاف هنرهای دیگری می‌ماند که هنرمند ممکن است تصور کند تنها برای پاسخ به نیاز شخصی خویش به اجرای یک اثر هنری می‌پردازد.
موضوع دیگری که باید به آن پرداخته شود، مسئله داوری در جشنواره‌ها است. سلیقه جزء جدایی‌ناپذیر در داوری جشنواره تئاتر و به طور کلی جشنواره‌های هنری است و می‌تواند در شکل داوری آثار، تأثیر به‌سزایی داشته باشد.
شرکت و حضور تیم‌های نمایشی در جشنواره هم به انتخاب و علاقه گروه مرتبط است و دلایل شرکت‌نکردن بعضی از کارگردان‌ها عموماً شخصی است؛ تئاتر با اجرای عموم است که معنا پیدا می‌کند و نه در جشنواره‌ها و لابه‌لای جوایز. از این روست که بعضی از کارگردانان علاقه‌ای به شرکت درجشنواره ندارند. شرکت‌نکردن در جشنواره، به خصوص برای کسانی که این فضا را تجربه کرده‌اند، با توصیف فوق می‌تواند چندان باب میل نباشد و اجرا در سطح شهر را ترجیح بدهند.
خوشبختانه آثار شرکت‌کننده در جشنواره موظف هستند تا قبل از حضورشان یک دوره اجرای عموم بروند و در همین راستا بازبینی‌ها با فیلم اجرا هم انجام می‌گیرد.
کیفیت اجراها هر ساله روندی رو به بالا دارد و امسال هم به همین ترتیب شاهد بهتربودن اجراها نسبت به سال گذشته بودیم. با نگاهی به جدول اجراهای جشنواره می‌بینیم که سهم قابل توجهی از آثار متعلق به شهرستان‌های استان هستند هرچند که در نهایت شاهد موفقیت چشم‌گیری برای این اجراها نبودیم. درست است که این مسئله نیاز به تلاش و دانش بیشتر تیم‌های شهرستانی دارد اما فراهم‌کردن فضاهای آموزشی و زیر ساخت‌های مناسب در شهرستان‌ها نیز موضوعی است که باید به آن توجه شود، به خصوص وجود فضای تمرین و سالن‌های اجرای استاندارد از مسائلی است که نیاز به توجه ویژه دارد.
در انتها می‌توان گفت جشنواره در بهبود تئاتر استان تأثیر چندانی ندارد، نسبت تعداد کارهایی که برای بازبینی به دبیرخانه جشنواره فرستاده شده‌اند، به تعداد آثاری که پس از جشنواره روی صحنه می‌روند، نشان‌دهنده آثاری است که تنها برای جشنواره ساخته شده‌اند. با این وجود جشنواره هرساله فرصتی مناسب برای دیده شدن گروه‌های نمایشی جدید است.

تماشاچی محکوم به اعدام

اسماباغیشنی
کارشناسی فیلم‌نامه‌نویسی ۹۸

«تماشاچی محکوم به اعدام» نمایشنامه‌ایی ابزورد به قلم «ماتئی ویسنی‌یک»، نمایشنامه نویس پوچ‌گرای اهل رومانی است که پس از مهاجرت و پناهندگی در فرانسه نوشته شده است.
پیش از خواندن کتاب، متوجه نقل قولی از ویسنی‌یک بر پشت جلد کتاب می‌شویم که می‌گوید: «من در دنیای ابزوردی زندگی کردم. دنیای حکومت کمونیستی، دنیایی که در آن فرد فقط اسیر یک سیستم بود، اسیر یک چرخ‌دنده جهنمی، یک ماشین شستشوی مغزها». پس از خواندن تنها همین بخش از صحبت‌های نویسنده، متوجه فضای کلی متن می‌شویم.
تماشاچی محکوم به اعدام، نمایشنامه‌ای نمادین برای به سخره‌گرفتن عدالت و قوانین در جامعه کمونیستی و مردمی است که برای فرار از مسئولیت نقش تماشاگر را ایفا می‌کنند.
نمایشنامه با توصیف فضای یک دادگاه شروع می‌شود، تماشاگران بلیت می‌خرند و داخل سالن می‌آیند؛ سپس به طور تصادفی تعدادی در جایگاه هیئت منصفه و یک نفر بر روی صندلی محکوم قرار می‌گیرند. قاضی و دادستان از پیش در سالن حضور دارند و با استقرار تماشاچیان نمایش شروع می‌شود.
از همان ابتدا شاهد واردشدن اتهام قتل به تماشاچی که در جایگاه متهم نشسته است، هستیم. اتهاماتی که منطق ما پذیرای آن نیست و رفته‌رفته اعضای دادگاه نیز آن را نمی‌پذیرند؛ هیئت منصفه سکوت می‌کند و متهم نیز تلاشی برای کشف علت محکومیت‌اش نمی‌کند.
این اثر ویسنی‌یک همانند سایر آثار او روایت‌گر نظام حاکم بر کشور کمونیستی رومانی در سال‌های آخر قرن نوزدهم میلادی است. قاضی به طور مضحکی حکم تعیین می‌کند، دادستان سرشار از تنفر است و تمام تلاش‌اش را برای محکوم‌کردن افراد می‌کند، وکیل مدافع نمی‌داند از چه کسی دفاع می‌کند.
در طول نمایش جایگاه قاضی، دادستان و سایر اعضای دادگاه با متهم عوض می‌شود. علاوه بر این در نمایش شاهدانی هستند که بسیار برعقیده و نظرشان پافشاری می‌کنند اما این عقیده با هر بادی تغییر جهت می‌دهد و در آخر آن‌ها نیز به خودشان می‌قبولانند که متهم هستند.
موضوعی که چندین بار بر آن تأکید می‌شود، بی‌اهمیتی هویت متهم است. متهم می‌تواند هرکسی که روی صندلی اتهام می‌نشیند باشد. متهم، داستان عجیب و غریب مردمی است که اسیر نظامی ناعادلانه شده‌اند.
نویسنده با نوشتن دیالوگ‌هایی مضحک، مسخره‌ترین حالت یک دادگاه را به تصویر می‌کشد و با هوشمندی نقش هیئت منصفه را بار دیگر یادآور می‌شود؛ تماشاگرانی که تنها برای سرگرمی به اتفاقات اطرافشان نگاه می‌کنند و قانون و عدالت برایشان معنایی ندارد. آن‌ها فراموش کردند که می‌توانند نظری بدهند و با بی‌حوصلگی تمام به ارزش‌های جامعه‌شان که حالا دیگر وجود ندارد، چشم می‌دوزند. گویی فراموش کردند که قراردادهای اجتماعی را همراه با باورهای ذهنی از دست داده‌اند.
در اینجاست که عمق فاجعه و مصیبت را نقش متهم به ما منتقل می‌کند؛ تماشاگری که با خونسردی به تماشای تمام نمایش می‌نشیند و لام تا کام سخن نمی‌گوید و در مقابل اتهاماتی که به او وارد می‌شود و قوانینی که برای مجازات‌اش وضع می‌کنند، تنها لبخند می‌زند چرا که از مردمانی است که معنای زندگی برایشان از بین رفته و نمی‌توانند دلیلی برای ادامه یا حتی پایان‌دادن به آن پیدا کنند. برای مثال، هنگامی که اعضای دادگاه از سکوت متهم خسته می‌شوند و تلاش بر خودکشی کردن متهم با گلوله دارند.
دادستان می‌گوید: «فقط یه گلوله، درد نمی‌گیره، هیچی حس نمی‌کنین...همه هم براتون کف می‌زنن، برای همچین پایان درخشانی، ماهم می‌تونیم بریم خونه‌هامون...اگه اینکارو بکنین یعنی همه چیز از بین نرفته، یعنی یه چیزی هنوز توی اون بالاخونه‌تون تپش داره...یه جرقه...در آخرین ثانیه زندگیتون، عمق جنایتتون رو فهمیدین....».
در انتهای نمایش، پیرمردی کور، نشسته بر تخت روان که برای گذران زندگی گدایی می‌کند و سازدهنی می‌نوازد، وارد می‌شود که ما را متوجه عدم وجود خارجی تمام شخصیت‌های نمایش می‌کند؛ پیرمرد فردی است که بیشتر از هرکس دیگری برای زندگی‌کردن تلاش می‌کند و یادآوری می‌کند که هنوز در ذهنش باورهایی برای جنگیدن با نظام ظالم موجود دارد؛ او مدام تکرار می‌کند که در جنگ چشم‌اش را از دست داده و مدال جمهوری گرفته است سپس فریاد می‌زند که دیگر کسی را نمی‌شناسد و تنها مانده است.

تئاتر خیابانی

ستاره گاراژیان
کارشناسی متالورژی ۹۴

تئاتر مفهوم آشنایی برای ما ایرانیان بوده است که در لابه‌لای زرق و برق نمایش‌های اروپایی گم‌اش کردیم و چنان می‌پنداریم که این هنر، هدیه دنیای غرب به ماست. ما در شادی‌ها، غصه‌ها و در تمام زندگی‌مان، تئاتر جریان داشته و جریان دارد؛ اگر از نقالی و رو حوضی بگذریم، از شعرخواندن و رقص حاجی فیروز در شادی‌های عید و از شبیه‌خوانی‌های محرم نمی‌توانیم به سادگی رد شویم.
آنچه در ابتدا و از ظاهر کلمه برمی‌آید، اطلاق تئاتر خیابانی به دسته‌نمایش‌هایی است که در خارج از سالن‌های دربسته و سنتی و در محیط‌های غیر قراردادی مانند خیابان، کوچه، ایستگاه راه آهن، مدرسه، کارخانه، مزرعه، مراکز تجاری و غیره اجرا شوند. اما تعریف تئاتر خیابانی ورای این حرف‌ها است. تئاتر خیابانی، تئاتری است مبتنی بر شرح و بیان مشکلات و فراز و نشیب‌های زندگی قرن بیستم که با هدف ایجاد تحرک فکری و عملی به تهییج تماشاگر می‌پردازد. تعریف ابتدایی این گونه تئاتر در تمدن‌هایی مانند یونان و مصر پیشینه تاریخی دارد اما این تئاتر نتیجه زندگی صنعتی و پیچیده قرن بیستمی است و با انگیزه‌های تئاتری دوران باستان تفاوت بسیار دارد و بنا به هویت، هدف محور تئاتر خیابانی نمی‌توان آن تئاترها را پیشینه تئاتر خیابانی دانست. جرقه‌های ابتدایی شکل‌گیری این تئاتر به انقلاب شوروی برمی‌گردد.
تئاتر خیابانی از دو بازوی قدرتمند تشکیل شده است، یکی شکل اجرا که معمولاً تحت تأثیر فضای اجراست و دیگری مفهوم و پیام اجرا برای تماشاگران است. این تئاتر کوچه و خیابان را از محلی برای گذر به مکانی برای اندیشیدن تبدیل کرده است. تفاوت تئاتر خیابانی با تئاتر تماشاخانه‌ای از چند منظر قابل بررسی است. اول آنکه وجهی به عنوان بلیط در تئاتر خیابانی مطرح نیست و ماهیتی غیر تجاری و به دور از قراردادها و ترفندهای تجاری گیشه دارد.
مورد بعد که بسیار واضح و بدیهی می‌نماید، مکان متفاوت اجرای این دو نوع نمایش است. فضا بر نوع ارتباط بازیگر با مردم بسیار تاثیر گذار است. دیگر طراحی صحنه به صورتی دیگر و کم‌رنگ‌تر مطرح می‌شود.
این تئاتر تنها به شکل دریافت مفهوم نبوده و آنچه مهم است، درک مفهوم است. با توجه به نقش پررنگ‌تر تماشاگر خلاقیت و بداهه‌گویی بازیگر و چگونگی پیش‌برد نمایش تا رسیدن به هدف که نتیجه نیست و محتواست، بسیار حائز اهمیت می‌گردد. تماشاگر تنها ناظر نمایش نیست بلکه گاه از سوی بازیگران تشویق به نقش‌داشتن در نمایش می‌شود. او این تئاتر روشنگر را دوست دارد و برایش قابل پذیرش است؛ چرا که محملی می‌یابد برای اندیشیدن پیرامون اجتماع، سیاست، فرهنگ و رخدادهای در جریان. به عنوان دموکراتیک‌ترین گونه نمایش با اعطای فرصت اندیشیدن و ابراز نظر به آرای مخاطب احترام می‌گذارد.
بنابر نوع اجرا و عوامل مورد استفاده عناوین متفاوتی برای این تئاتر مطرح می‌شود:
پوستر سخنگو: که از ساده‌ترین انواع این نمایش است. به این صورت که شخصیت‌هایی (معمولاً یک بازیگر) با لباس و گریم متناسب با پیام و مکان اجرا، سخنان و اشعار نوشته‌شده به صورت گزارش و پلاکارد را همراه با پانتومیم و همسرایی و دیالوگ‌های نموداری به تماشاگران عرضه می‌دارند.
محاکمه تبلیغاتی: به شکل نبرد بین دو جناح و بازیگرانی در نقش فرماندهان ارتش سرخ و سفید. گفت‌وگویی که بخشی از آن تمرین‌شده و بخشی دیگر فی‌البداهه بود و در نهایت پیروزی از آن جناح حق می‌شد.
پوستر متحرک: یک پوستر عظیم که در اکثر موارد با مفهوم سیاسی همراه بود روی یک سکو که شکاف‌هایی برای بیرون‌آمدن بازوها و سرهای بازیگران داشت. نمایش همراه با شعر و موسیقی بود؛ معمولاً یک نوازنده آکاردئون و گروه همسرایان. هدف نمایش تبلیغات سیاسی و یا آسان‌سازی درک مسائل سیاسی برای مردم بود.
روزنامه زنده: نیز روزنامه‌ای بود برای مردم بی‌سواد که حاوی خبرهای ملی و محلی بود. شکل سرگرمی داشت چرا که با رقص، آواز دسته جمعی، دکلمه متن، آکروبات و پانتومیم همراه بود. گاهی نیز تکه‌فیلم‌هایی در این اجراها استفاده می‌شد.
مونتاژ ادبی: استفاده از آثار شاعران آماتور و یا ترجمه شعرهای شاعران سوسیالیست خارجی و ترکیب آن‌ها با تکه‌های نامه‌ها و پرونده‌های پلیس و قطعنامه‌های حزبی و ملی، در کنار هم اطلاعاتی را که مرتباً قطع و بازتکرار می‌شدند، به مخاطب ارائه می‌داد. گاه نیز همراه با پرسش و پاسخ‌های آهنگین و پانتومیم و طنزآمیز بود.
بر پایه همین اشکال و تحلیل‌های همه جانبه تاریخی، سیاسی و اجتماعی، تأثیر عمیق فرهنگی تئاتر خیابانی بر جامعه قابل توجه بود. هر چند که گاه این تأثیرات از سوی حکومت جهت داده می‌شدند، در تائید تصمیمات حکومت شکل می‌گرفتند و بیشتر از آنکه مردمی باشند مبلغ حزب، جناح یا چهره سیاسی وفرهنگی خاصی بودند.

رپرتاژ

وقایع اتفاقیه
شماره مجوز: ۹۸۲۰۸۷

صاحب امتیاز: سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی
مدیرمسئول: علی عبادتیان | سردبیر: علیرضا میردیده | صفحه‌آرا: همایون مرادی
مشاور فرهنگی نشریه: دکتر مهدی نجف‌زاده
شورای سیاست گذاری: مهدیه یاوری، علی قدیری، فرناز محمدیان
هیئت تحریریه: سرویس خبرنامه: فرشته نوری، سرویس دارالفنون: سعیده صفار، سرویس اقتصادی- اجتماعی: امیررضا محمدی،
سرویس محیط زیست: رویا رخناره، سرویس تاریخ: سبحان گوهری، سرویس اندیشه: حسین گلمکانی،
سرویس فرهنگ و هنر: امیر عبدی، سرویس ادبی: زینب‌سادات قدسی‌فر، سرویس عکس: مریم رحیم‌زاده
همکاران این شماره: محدثه جزایی، مهدی فیاض، فاطمه ذوالفقاریان، فاطمه سوقندی، رضا خدارحمی، سروش فرشچین،
علیرضا هاشم‌نژاد، هومن مرادی، فاطمه نصیرائی، ستاره گاراژیان، سیما تفکرنیا، محمدعلی شاهین، امیرحسین ابراهیمی،
نفیسه اسدروح، فاطمه حسینی، مسعود علیمرادی، اسما باغیشنی، مهدی نعیمیان راد، الهه موسوی
با تشکر از: دکتر روح‌اله اسلامی
وبسایت: www.SDJD.ir | ایمیل: vaghayemag@gmail.com

باشگاه مخاطبان

سامانه ۳۰۰۰۷۶۵۰۰۰۵۷۴۳ پل ارتباطی ما با شما مخاطبان گرامی‌است. در صورت تمایل به همکاری با نشریه، می‌توانید کلمه «همکاری» را به سامانه ارسال کنید.

جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان:
@SDJDIR

دوهفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال پنجم / شماره شصت و پنجم / نیمه اول آذر ۱۳۹۸
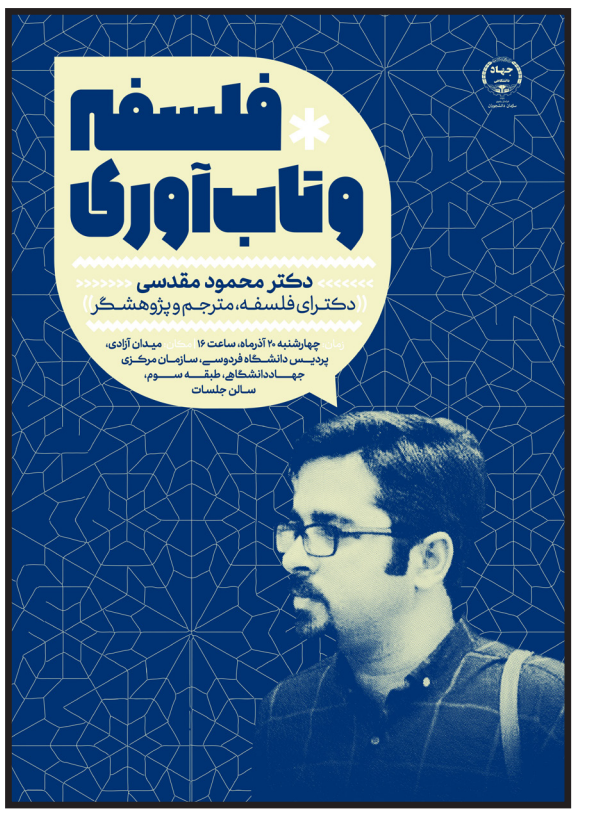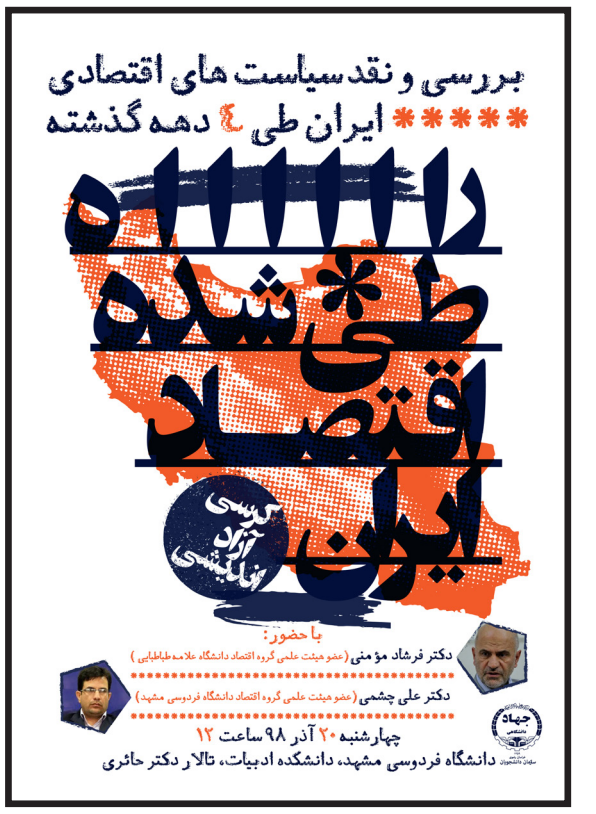
در روزهای آینده همراه با سازمان دانشجویان جهاددانشگاهی خراسان رضوی